



نعمت القصاب

دکتر سید محمد بنی ہاشمی



این کتاب را به نیابت از «شهیدای
والا مقام کربلا» به بزرگ‌زادهٔ امیر
عالم، نور چشم فاطمهٔ اطهر علیها السلام
صدیقهٔ صغری، عقیلهٔ بنی‌هاشم،
زینب کبری علیها السلام تقدیم می‌نمایم.

مؤلف

نعمت آفتاب

سید محمد بنی‌هاشمی

تهران، نشر حمزه، ۱۳۸۶، شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۰۸۱-۹-۱

۱۳۸۵ ۷۰۱۲ ۹ آب / ۲۲۴/۴/ BP * ۲۹۷/۴۶۲

کتابخانه‌ی ملی ایران ۲۳۱۳۰-۸۵م

تلفن مراکز پخش: ۷۷۵۲۱۸۳۶ / ۲۲۸۴۷۰۳۵ / ۲۲۲۰۸۵۲۹ / ۲۶/۰۰۲۶۴۸۰۰

قیمت سه‌هزار تومان

نعمت القتاب

*

دکتر سید محمد بنی هاشمی

فهرست مطالب

۷ سخن ناشر
۱۱ پیش‌گفتار

۱۵ فصل اول: نعمت بودنِ امام عصر علیه السلام

✓ امام علیه السلام، نعمتِ مورد سؤال خداوند ۱۵ ✓ الف - نعمت بودنِ امام علیه السلام از جهت تکوینی ۱۷ ✓ امام غائب، نعمت باطنی ۱۷ ✓ فایدهٔ تکوینی بودنِ امام علیه السلام بر روی زمین ۱۸ ✓ زمین و همهٔ محصولات آن ملک امام علیه السلام است ۲۳ ✓ همهٔ دنیا برای امام علیه السلام خلق شده است ۲۷ ✓ امام علیه السلام مالک آخرت هم هستند ۲۸ ✓ وساطت امام علیه السلام در انعام خدا به خلق ۳۱ ✓ توضیحی در معنای وساطت فیض ۳۴ ✓ ولی نعمت بودنِ امام علیه السلام ۴۴ ✓ ب - نعمت بودنِ امام علیه السلام از جهت تشریحی ۴۵ ✓ تفاوت جنبهٔ تشریحی و تکوینی نعمتِ امام علیه السلام ۴۵ ✓ هدف از انعام خدا به بندگان ۴۶ ✓ تبدیل نعمت به نِقمت ۵۰ ✓ معرفت امام علیه السلام تنها راه معرفتِ الله ۵۳ ✓ معرفت امام علیه السلام، میوه و نشانهٔ معرفتِ خدا ۵۹ ✓ شکر نعمت‌های الهی فقط با معرفت امام علیه السلام ادا می‌شود ۶۴ ✓ تفسیر حکمت لقمان به معرفت امام علیه السلام ۶۶.

۷۱ فصل دوم: شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام

✓ معرفت قلبی ۷۱ ✓ حدّ واجب معرفت امام علیه السلام ۷۲ ✓ معرفت به اسم و صفت ۷۳ ✓ مراتب معرفت به صفت ۷۵ ✓ مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد) ۸۰ ✓ معرفت

۶ / نعمت آفتاب

- قلبی به امام علیه السلام ۸۲ ✓ ۱ - طیب دَوَاژِ بَطْبِهِ ۸۵ ✓ طیب جسم ۸۹ ✓ نمونه
اول ۹۰ ✓ نمونه دوم ۹۲ ✓ نمونه سوم ۹۸ ✓ نمونه چهارم ۱۰۱ ✓ طیب
روح ۱۰۵ ✓ ۲ - علم مصبوب ۱۰۷ ✓ دستگیری علمی امام عصر علیه السلام ۱۱۰
✓ نمونه اول ۱۱۰ ✓ نمونه دوم ۱۱۲ ✓ کرامتی از مرحوم شیخ انصاری ۱۱۴
✓ کرامتی دیگر از شیخ انصاری ۱۱۶ ✓ ۳ - سفینه نجات ۱۲۰ ✓ داستان دعای
مشلول ۱۲۱ ✓ ۴ - داعی الله ۱۲۸ ✓ ۵ - فریادرس بیچارگان ۱۳۰ ✓ تشرّف مرحوم
آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی ۱۳۸ ✓ ۶ - پناه از شیطان ۱۴۵
✓ ۷ - شاهد خدا بر خلق ۱۶۱ ✓ ۸ - ساقی تشنگان ۱۷۸ ✓ ۹ - رفیق مونس
۱۸۲ ✓ ۱۰ - پدر دلسوز، برادر وفادار و مادر مهربان ۱۸۴ ✓ معرفت نعمت و
محبت مُنعم ۱۹۲.

فصل سوم: شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام ۱۹۹

- ✓ ذکر نعمت امام عصر علیه السلام ۱۹۹ ✓ معرفی امام علیه السلام به اسم و صفت ۲۰۶ ✓ ثناگویی
از مُنعم ۲۰۸ ✓ اظهار زبانی نعمت ۲۱۱ ✓ دعا ۲۱۲ ✓ برپایی مجالس ذکر ۲۱۵
✓ تشکر از خداوند ۲۱۶ ✓ اثر ذکر زبانی ۲۱۶ ✓ سجده شکر ۲۱۸.

فصل چهارم: شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام ۲۱۹

- ✓ معنای شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام ۲۱۹ ✓ شکر عملی وصف طبابت ۲۲۲
✓ شکر عملی شاهد بودن امام علیه السلام ۲۲۳ ✓ شکر عملی «رفیق مونس» ۲۲۵
✓ شکر عملی نسبت به دستگیری امام علیه السلام ۲۲۷ ✓ شکر عملی «علم مصبوب»
۲۲۸ ✓ شکر عملی «الوالد الشفیق» ۲۲۹ ✓ نوشتن عریضه به امام علیه السلام ۲۳۲
✓ تجدید بیعت با امام زمان علیه السلام ۲۳۶ ✓ عجز از شکر عملی ۲۳۸ ✓ فهرست
منابع ۲۳۹.

سُخَن نَاشِر

خدایا دلم خون شد و دیده ریش

که می بینم انعامت از گفت بیش
نمی دانم، از کدام نعمت و چگونه و با کدامین واژه می شود درباره
نعمت های بی کرائت حرف زد؟ نعمت های تو گسترده تر از آن است
که بتوان حتی پرتوی از آنها را به تصویر کشید، و یا به سنجش و
مقایسه نشست. لذا هر چه گوئیم بی مایگی خویش هویدا ساخته ایم.
و به راستی؛ مور، چه می داند که بر خشتی خام می گذرد، یا بر
دیواره اهرام^۱.

اما، "او" که رحمان و رحیم است، انیس است و شفیق...، نعمتی
رفیع و فرازمند را در بلندای نعمت های خویش، معرفی و فروزان
قرار داده است که به وضوح می بینی و می یابی که دیگر نعمت ها،
حیات و بقا و آوازه خود را در پهنه شعاع انوار تابان آن گوهرین

۱- اشاره به شعری از علی موسوی گرمارودی

نعمت، وام گرفته‌اند.

نعمتی که هیچ‌کس در ادراک مقام و منزلت او نمی‌تواند طمع کند.^۱ نعمتی که کلمه الله است، و از وجودش شمیم معطر اسم اعظم می‌تراود. نعمتی که زاهدترین، عابدترین، شجاع‌ترین، عالم‌ترین، مهربان‌ترین و سخاوتمندترین آفریده خداست. نعمتی که همه انبیای پیشین با او میثاق بسته‌اند. نعمتی که هر قلّه سرافراز، آیتی از سرافرازی اوست و هر اقیانوس ژرف، نشانه‌ای از وسعت کرامت اوست. نعمتی که ولی برگزیده حضرت رحمان و قطب عالم امکان و کشتی نجات امت است.^۲

آری، آن نعمت یکتا، وجود اقدس و اطهر «امام علیه السلام» است. امام، هم‌چون خورشید فروزنده جهان است. امام، ماه نورانی، چراغ درخشان، نور ساطع و ستاره راهنما در دل تاریکی‌ها و صحراهای خشک و بی‌آب و علف و موج‌های وحشتناک دریاها است. امام هم‌چون آب گوارا بر تشنگان است. راهنمای هدایت و منجی از هلاکت است. امام، ابر پُر باران و باران پُر برکت است. امام، هم‌دمی هم‌راه، پدری مهربان و برادری پشتیبان است. امام، امین خدا بر زمین، حجّت او بر بندگان، و جانشین الهی در سرزمین‌هاست، که مردم را به سوی خدا فراخوانده و پاسدار و مدافع ارزش‌ها و حرمت‌های الهی است. امام، مایه استواری و نظم دین و عزّت مسلمین است. امام، یگانه عصر خویش است و کسی را با وی

۱- وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهَا طَامِعٌ / زیارت جامعه ۲- اقتباسی از مقاله جمال پنهان.

مرتبتی و همانندی نیست، و مثل و نظیر ندارد...^۱
اینک، بزرگ‌ترین نعمت الهی در پهنه آفرینش؛ پیشوای کائنات،
فرزند برومند علی مرتضی علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام، حضرت حجة بن
الحسن العسکری علیه السلام است.
از خدای منعم، توفیق آشنایی با ولی زمان و ادای وظیفه و
شکرگزاری نسبت به آستان بلند حضرتش را خواستاریم.

۱- عیون اخبار الرضا | باب ۲۰ / عباراتی از بیان امام رضا علیه السلام در باره امامت.

پیش‌گفتار

در میان نعمت‌های بی شماری که خداوند به انسان عطا فرموده، برخی را برتر از بقیه شمرده و کوتاهی در شکر آنها را به هیچ عنوان جایز ندانسته است. یکی از نشانه‌های مهم‌تر دانستن بعضی از نعمت‌ها این است که بر سؤال از آنها در پیشگاه الهی تأکید شده است. قرآن کریم می‌فرماید:

لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

در آن روز (قیامت) از نعمت، مورد سؤال قرار می‌گیرید.

وقتی در حضور امام رضا علیه السلام از نعمت مورد سؤال خداوند سخن گفته شد، برخی که خود را صاحب نظر می‌دانستند، مصادیقی برای آن بیان کردند. یکی گفت: مراد، آب خنک است. دیگری گفت: مقصود، غذای خوب است. و بعضی دیگر آن را خواب خوشایند دانستند. امام علیه السلام بر آنان بانگ زدند که: پدرم برایم نقل نمود که در محضر پدرشان - ابو عبدالله امام صادق علیه السلام - این اقوال شما در بیان

آیة ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ذکر شد، آن حضرت به خشم آمدند و فرمودند: خداوند عزوجل از آنچه بر بندگانش تفضل فرموده سؤال نمی‌کند.

البته با توجه به سایر بیانات ائمه که هر نعمتی ممکن است در قیامت مورد سؤال قرار گیرد (از جمله خرما و آب خنک)^۱، باید گفت: هر چند که همه نعمت‌های الهی فوق العاده ارزشمند و والا هستند و انسان‌ها باید نسبت به شکر یک‌یک آنها انجام وظیفه نمایند، اما در عین حال نعمت‌های مادی، نظیر آب و نان با نعمت ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام قابل مقایسه نیستند. به همین جهت حصر نعمت‌های مورد سؤال در آب و غذا و اهمیت ندادن به نعمت‌های بزرگتر، موجب خشم امام صادق علیه‌السلام شد و درباره معنای «نعم» در آیه مورد بحث فرمودند:

وَلَكِنَّ النَّعِيمَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مُوَالَاتِنَا يَسْأَلُ اللَّهُ عِبَادَهُ عَنْهُ بَعْدَ التَّوْحِيدِ وَ النَّبُوَّةِ^۲

اما نعم دوستی و ولایت ما اهل بیت علیهم‌السلام است که خداوند پس از توحید و نبوت از آن بازخواست و سؤال می‌فرماید.

این فرمایش در واقع نفی اینکه نعمت‌های دیگر هم مورد سؤال قرار گیرند، نمی‌کند بلکه اهمیت فوق العاده نعمت وجود امام را در مقایسه با سایر نعمت‌ها گوشزد می‌کند. به همین جهت ما انسان‌ها موظفیم که بیش از هر نعمتی خود را در برابر نعمت وجود ایشان -

۱- امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه ثم «لتسئلن...» فرمودند: «الرطب و

الماء البارد» (عیون اخبار الرضا ج ۲ / ص ۳۸ / ح ۱۱۰)

۲- عیون اخبار الرضا / ج ۲ / باب ۳۵ / ح ۶

پس از خدا و رسول ﷺ - مسؤول بدانیم و ببینیم آیا حق آن را ادا می‌کنیم یا خیر.

در این کتاب همین مطلب مورد بحث قرار گرفته است. در فصل اول به معرفی نعمت وجود امام ﷺ پرداخته‌ایم و آن را از دو جهت تکوینی و تشریحی توضیح داده‌ایم. سپس در سه فصل جداگانه، چگونگی شکر این نعمت بی نظیر الهی را مطرح ساخته‌ایم. فصل دوم به بیان شکر قلبی این نعمت اختصاص یافته که ریشه و اساس دو مرحله بعدی شکر است. مهم‌ترین رکن این مرتبه از شکر، معرفت اختیاری قلبی نسبت به امام ﷺ است که در این فصل امام ﷺ را با ده صفت، معرفی نموده و کیفیت شکر قلبی نسبت به هر وصف را توضیح داده‌ایم.

فصل سوم کتاب مربوط به شکر زبانی نعمت امام عصر ﷺ می‌باشد که مهم‌ترین راه‌های آن معرفی شده است. در آخرین فصل نیز، انواع شکر عملی این یگانه نعمت خداوند را روشن ساخته‌ایم. امیدواریم که این نوشتار در مسیر آشنایی بیشتر با نعمت وجود امام زمان ﷺ و راه‌های سپاسگزاری از ایشان مفید و مؤثر باشد.

لازم به یادآوری است که این کتاب پیشتر به عنوان بخش دوم کتاب «آفتاب در غربت» در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲ چاپ و منتشر شده و اکنون بدون هیچ تغییری به صورت مستقل، در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد. ان شاء الله مورد استفاده بهتر و بیشتر دوستان امام عصر ﷺ واقع شود.

ربیع الاول ۱۴۲۷ / فروردین ۱۳۸۵

سید محمد بنی هاشمی

فصل اول

نعمت بودن امام عصر علیه السلام

امام علیه السلام؛ نعمت مورد سؤال خداوند انسان برای این که بتواند در وادی شکر پروردگار قدم گذارد، در درجه اول باید نعمت شناس باشد، یعنی بداند خداوند چه نعمت هایی را بر بندگانش ارزانی داشته است و از «نعمت» بودن آنها غافل نباشد. البته نعمت های الهی، سراسر وجود مخلوقات را فرا گرفته است. ولی خداوند متعال، برخی از نعمت های خویش را نسبت به برخی دیگر، برتر قرار داده و کوتاهی کردن از شکر آنها را به هیچ عنوان جایز نشمرده است و تصریح فرموده که از انسان ها در باره آن سؤال می فرماید.

لَسْتُمْ لَنَا يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ^۱

در آن روز (قیامت) از نعمت، مورد سؤال قرار می گیرید.

نعمتی که روز قیامت مورد پرسش پروردگار قرار می‌گیرد، به تصریح مفسران معصوم قرآن، نعمت وجود اهل بیت علیهم‌السلام است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیان این نعمت می‌فرمایند:

نَحْنُ النَّعِيمُ^۱

ما نعمت هستیم.

و نیز امام صادق علیه‌السلام تصریح فرموده‌اند که:

نَحْنُ اهل البيتِ النعیمُ الَّذی اَنْعَمَ اللهُ بِنا عَلَی العِبَادِ... وَ هِیَ النِّعْمَةُ الَّتِی لَا تَنْقَطُ

ما اهل بیت، آن نعمتی هستیم که خدا به سبب ما بندگان را نعمت داده است... و این نعمتی است که منقطع نمی‌شود.

و سپس فرمودند:

... وَ اللهُ سَأَلَهُمْ عَنْ حَقِّ النَّعِيمِ الَّذِی اَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ النَّبِيُّ وَ عِثْرَتُهُ^۲

... و خداوند از حق این نعمتی که به ایشان ارزانی داشته - یعنی پیامبر و عترت ایشان علیهم‌السلام - از آن‌ها سؤال می‌کند.

آیا ما به این حقیقت که نعمت امام علیه‌السلام مورد سؤال قرار می‌گیرد، توجه داریم؟ آیا برای این که خدای عزّ و جلّ ما را با امام زمان خود علیه‌السلام آشنا ساخته است، تا کنون سجده شکر به جا آورده‌ایم؟ آیا اصلاً ایشان را به عنوان نعمت می‌شناسیم؟

اگر معرفت شایسته‌ای به آن حضرت پیدا کنیم، آن‌گاه ایشان

۱- بحار الانوار / ج ۲۴ / ص ۵۲ / ح ۵.

۲- تفسیر نور الثقلین / ج ۵ / ص ۶۶۳ / ح ۱۵.

را بزرگترین نعمت خداوند در زندگی خود می‌شماریم و بیش از هر نعمت دیگری در صدد شکرگزاری نسبت به وجود پر برکتش بر می‌آییم. پس باید قبل از هر چیز به تبیین نعمت وجود امام علیه السلام پردازیم که از دو جهت «تکوینی» و «تشریحی» قابل بحث می‌باشد.

الف - نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تکوینی

امام غائب، نعمت باطنی

اصل وجود امام علیه السلام نعمتی است که منقطع نمی‌شود. پروردگار مهربان، همواره این نعمت را به آفریدگانش بدون هیچ‌گونه استحقاقی عطا فرموده و می‌فرماید. البته این نعمت، گاهی به صورت آشکار و گاه پنهان نصیب بندگان می‌شود، ولی آشکار یا پنهان بودن آن، در نعمت بودنش اثری ندارد. خداوند متعال در قرآن کریم به این مطلب توجه داده است:

أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً^۱

خدا نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما کامل کرد.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر این آیه، نعمت ظاهر و باطن را چنین

معرفی فرموده‌اند:

النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ^۲

نعمت ظاهری، امام آشکار است و (نعمت) باطنی، امام غائب است.

از آنجا که امام ظاهر در بین مردم شناخته شده است، آنها می‌توانند از طرق مختلف به ایشان رجوع کرده و از وجودشان بهره‌مند شوند. ولی چون مردم، شخص امام غائب و نشانی حضرتش را نمی‌شناسند، بنا بر این از جنبه‌های بسیاری، از این نعمت الهی محروم مانده‌اند. البته غیبت امام، بهره‌وری از نعمت ایشان را از جهات متعددی سلب کرده است، اما نفس وجود امام علیه السلام از بسیاری جهات دیگر نعمت است که بهره‌مندی از آنها، موکول به شناخته شدن ایشان نیست. خداوند متعال بر همهٔ خلائق منت گذاشته و در هر زمانی امامی قرار داده که آثار وجودی این امام - چه ظاهر باشد و چه نعمت ظهور او از مردم سلب شده باشد - مورد استفادهٔ همگان قرار می‌گیرد، و همهٔ مخلوقات - اعم از مؤمن و کافر و مستضعف و... - از ایشان بهره‌مند می‌گردند. از این رو مناسب است که به بررسی برخی جنبه‌های مشترک نعمت وجودی امام ظاهر و غائب پردازیم، تا به نعمت بودن ایشان بیش‌تر پی‌برده و قلباً شاکر وجودش گردیم، باشد که سرچشمه‌های شکر، از قلب بر زبان و جوارح ما نیز جاری گردد.

فایدهٔ تکوینی بودنِ امام علیه السلام بر روی زمین

خداوند، نظام دنیا را به گونه‌ای قرار داده است که بدون وجود امام علیه السلام امکان زندگی روی زمین وجود ندارد، چرا که زمین به برکت امام علیه السلام قرار و آرامش پیدا کرده است. شواهد نقلی این مطلب بسیار است. در کتاب اصول کافی - که یکی از معتبرترین کتب روایی شیعه

است - بایی تحت عنوان «انَّ الائمةَ هُم اركانُ الارض» وجود دارد.
«ارکان» جمع «رکن» است و به چیزهایی گفته می‌شود که باعث قوام و استواری باشند. ائمه علیهم السلام ارکان زمین هستند، یعنی زمین به وجود ایشان استوار و قائم است. در این باب، سه روایت نقل شده که همگی صراحت در رکن بودن ائمه علیهم السلام دارد. در روایت اول و سوم از قول امام باقر و امام صادق علیهم السلام آمده است که:

جَعَلَهُمُ اللهُ اَرْكَانَ الْاَرْضِ اَنْ تَمِيْدَ بِاَهْلِهَا^۱

خدا ایشان را ارکان زمین قرار داده تا اهلش را به اضطراب و تزلزل در نیاورد.

در حدیث دوم امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

جَعَلَهُمُ اللهُ اَرْكَانَ الْاَرْضِ اَنْ تَمِيْدَ بِهِمْ

خدا ایشان را ارکان زمین قرار داده است، تا این که آنها را به تزلزل و اضطراب نیندازد.

«یَمِيْدُ» یعنی به نوسان و لرزش در می‌آید و به حرکت کردن زمین در هنگام زلزله گفته می‌شود. در زمان زلزله، زمین قابل سکونت نیست، یعنی اهلش نمی‌توانند روی آن آرامش پیدا کنند، و دیگر، زمین نمی‌تواند مسکن (محل سکونت) باشد.

پس اگر امام نباشد، زمین قرار و آرامش نخواهد داشت. و خداوند به وسیله اهل بیت علیهم السلام زمین را مستقر ساخته، تا در آن آرامش برقرار شود. ارزش این نعمت (امکان سکونت) در شرایط

زلزله آشکار می‌گردد. وقتی که لحظاتی در منطقه‌ای زلزله می‌آید، زندگی همه ساکنان آن مختل می‌شود. این که هم اکنون زمین مثل گهواره زیر پای ما قرار گرفته است، به برکت وجود مقدس حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله فرجه می‌باشد، وگرنه، زمین مسکونی نبود.

امام صادق علیه السلام وضعیّت دنیا را بدون وجود حجّت چنین ترسیم می‌نمایند:

لَوْ بَقِيَتِ الْاَرْضُ بِغَيْرِ اِمَامٍ لَسَاخَتْ^۱

اگر زمین بدون امام بماند فرو می‌ریزد.

«ساخت» یعنی «غاص» که از «غوص» می‌آید. وقتی چیزی در آب فرو می‌رود، به آن «غوص» گفته می‌شود (غواص، از همین خانواده است). اگر زمین فرو برود نمی‌تواند موجودات را روی خودش نگه دارد، یعنی از ارتفاع و بهره‌برداری به عنوان زمین و محل سکونت خارج می‌گردد. پس این یک واقعیت است که بقاء زمین به وجود امام علیه السلام است. بالاتر این که نه تنها زمین، بلکه آسمان هم به برکت امام علیه السلام نگه داشته شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که یکایک امامان را به جابر معرفی فرمودند، تصریح کرده‌اند که:

بِهِمْ يُمَسِكُ اللهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِهِمْ يَحْفَظُ

اللهُ الْاَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا^۲

خدا به وسیله ایشان، آسمان را از این که بدون اجازه او بر زمین افتد، نگاه می‌دارد، و به وسیله ایشان، زمین را حفظ

۱- کافی / کتاب الحجّة / باب ان الارض لا تخلو من حجة / ح ۱۰.

۲- بحار الانوار / ج ۲۷ / ص ۱۲۰.

می‌کند که اهل خود را به تزلزل در نیاورد.

افتادن آسمان بر زمین، نشانه به هم خوردن نظام آفرینش است. خدای عزّ و جلّ به برکت وجود اهل بیت علیهم السلام آسمان را مانند سقفی بر سر ما نگاه داشته و فاصله مناسبی میان آن با زمین قرار داده است. و این که نظام دنیا با حساب دقیق خود اداره می‌گردد، به برکت نعمت وجود امام علیه السلام است.

علاوه بر این که نظام آسمان و زمین به برکت امام علیه السلام باقی است، بقیه اموری که برای «حیات» انسان ضرورت دارد نیز متوقف بر وجود امام علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

... بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْتَعَتِ الشِّمَارُ وَ جَرَتِ الْأَنْهَارُ، وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ...^۱

به سبب ما است که درختان میوه می‌دهند و میوه‌ها به ثمر می‌رسند و رودها جاری می‌شوند، و به سبب ما باران از آسمان می‌بارد، و به سبب ما گیاهان و سبزیجات زمین می‌رویند.

همه نعمت‌هایی که در اختیار انسان قرار گرفته به برکت امام علیه السلام است. اگر میوه‌ها و درختان و رودها و ... را حذف کنیم، حیاتی باقی نخواهد ماند. این حدیث نعمت‌هایی را بیان می‌کند که سبب زنده ماندن موجودات می‌شود. چرا که اگر بارانی از آسمان نیارد و آب نباشد و گیاهی نروید، هیچ حیوان و انسانی زنده نمی‌ماند.

بنا بر این بهره بردن از هر یک از نعمت‌های الهی، بستگی به نعمت وجود امام علیه السلام دارد. و به واسطه وجود مقدس ایشان، همه موجودات زنده - اعم از گیاهان و حیوانات و انسان‌ها - می‌توانند زنده و باقی بمانند.

این نوع بهره‌مندی موجودات از امام علیه السلام فرع بر شناخته شدن ایشان نیست. مخلوقات، چه امام علیه السلام را بشناسند و چه نشناسند، چه تسلیم ایشان بشوند و یا هیچ اعتقادی به ایشان نداشته باشند، در هر حال به «برکت وجود امام علیه السلام» روی زمین سکونت داشته و از نعمت‌های مختلف آن بهره می‌برند.

البته باید توجه داشته باشیم که این وساطت ائمه علیهم السلام خواست تکوینی خداست. و خواست غیر او هیچ مداخلیتی در این نحوه اداره دنیا ندارد. اگر خدا می‌خواست، می‌توانست طریقی دیگر در آفرینش مقرر فرماید. ولی از ابتدای آفرینش، اراده خدا به این تعلق گرفته که در همه نعمت‌های الهی، اهل بیت علیهم السلام وساطت داشته باشند. بدین ترتیب هر انسان عاقلی بر خود واجب می‌داند که شکر این واسطه‌های نعمت را به جای آورد و کوتاهی در این امر را جایز نمی‌شمارد. ناگفته نماند که وساطت ائمه علیهم السلام در رسیدن نعمت‌های خدای سبحان به انسان، به صورتی نیست که مشهود و محسوس همگان باشد، بلکه اصولاً یک امر غیبی و خارج از حیطه حواس آدمی است. بنابراین تنها راه اثبات آن، دلایل نقلی (آیات و روایات) است، مگر آن که به طور استثنایی برای بعضی به‌گونه غیر عادی مشهود شود که این نتیجه لطف و عنایت خاص خدا به ایشان است.

زمین و همه محصولات آن؛ ملک امام علیه السلام

رکن بودن امام علیه السلام نسبت به زمین را دانستیم. و روشن شد که نفس وجود امام علیه السلام دارای مجموعه‌ای از فواید تکوینی است، چه این حقیقت برای کسانی روشن و مورد قبول باشد و چه آن را قبول نداشته باشند و یا این که اصلاً چنین چیزی را ندانند. این علم یا جهل و عقیده داشتن یا نداشتن هیچ اثری در واقعیت امر ندارد. برای دانستن سرّ این مطلب، باید به این حقیقت توجه کنیم که اصولاً خدای متعال زمین را برای امام علیه السلام خلق نموده است و ایشان مالک واقعی زمین و ثمرات آن هستند. در کتاب اصول کافی بابی تحت عنوان «انّ الارض کلّها للامام علیه السلام» آمده است. و روایات این باب بیان می‌کنند که خداوند زمین را ملک امامان علیهم السلام قرار داده و آن‌ها را در نحوه استفاده از زمین آزاد گذاشته است. در این قسمت به ذکر چند نمونه از روایات این باب اکتفا می‌نماییم:

عن ابی جعفر علیه السلام قال: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ علیه السلام «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ، وَ نَحْنُ الْمُتَّقُونَ، وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا^۲

امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام چنین یافتیم: «زمین از آن خداست که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌بخشد و عاقبت از آن متّقیان است». (امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته‌اند:) من و اهل بیتم کسانی هستیم که خدا زمین را به

۱- اعراف / ۱۲۸.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّة / باب انّ الارض کلّها للامام علیه السلام / ح ۱

ارث به آنها واگذار نموده است، و ما پرهیزکاران هستیم، و همه زمین از آن ماست.

خدای متعال، زمین را با تمام آنچه در آن هست یا از آن به دست می‌آید، به امام علیه السلام بخشیده است. پس باید به راستی قبول داشته باشیم که همه نعمت‌های زمین، ملک امام است. و ایشان می‌توانند برای استفاده دیگران شروطی قرار دهند، و تصرف در ملک ایشان بدون رضایت مالک، مسلماً حرام خواهد بود. از طرف دیگر، ائمه علیهم السلام مجاز هستند که از ملک خود به هر کس که می‌خواهند ببخشند.

در حدیث چنین آمده که فردی بنام «مِسمَع» مالی را در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام آورد. و امام علیه السلام آن را نپذیرفته و برگرداندند. راوی حدیث می‌گوید: از «مسمع» پرسیدم چرا حضرت مالی را که برای ایشان بردی، به خودت برگرداندند؟ جواب داد: من وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رفتم، عرض کردم: «آقا این پولهایی که خدمت شما آورده‌ام مربوط به امور غواصی بحرین است که به من واگذار شده است. و در غواصی خود، چهار صد هزار درهم پیدا کرده‌ام. خمس آن، هشتاد هزار درهم می‌شود که آن را خدمتتان آورده‌ام. و نخواستم در این حق شما که خداوند تبارک و تعالی در اموال ما قرار داده است تصرف کنم. حضرت جواب فرمودند:

أَوْ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ؟!!

آیا حق ما از زمین و محصولات آن فقط در حد یک پنجم است؟

یا ابا سیّار إنّ الارض کلّها لنا. فما أخرج الله منها من شیءٍ فهو لنا.
ای ابا سیّار! همه زمین از آن ماست. پس هر چه خدا از آن
بیرون می آورد نیز از آن ماست.

مِشْمَع (که تازه متوجه این واقعیت شده و شیعه متعبّدی نیز بوده
است) عرض کرد: پس من همه مال را خدمت شما بیاورم؟ امام علیه السلام
فرمودند:

قد طَبَّيْنَاكَ لَكَ وَ أَحَلَّلْنَاكَ مِنْهُ، فَضُمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ

ما آن را برای تو پاک و حلال قرار دادیم پس مال خود را
بردار و ببر.^۱

در ادامه، حضرت توضیح فرمودند که:

كُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهَم فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ
قَائِمُنَا... وَ أَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ، فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ
حَرَامٌ عَلَيْهِمْ، حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذُ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَ يُخْرِجُهُمْ
صَفْرَةَ^۲

هر چه از زمین در اختیار شیعیان ماست، برایشان حلال است
تا روزی که امام عصر علیه السلام قیام کند... ولی دارائی های غیر
شیعه، پس بهره ای که از زمین می برند حرام است، تا زمانی که
قائم ما قیام کند. پس ایشان زمین را از دستشان می گیرد و
آنها را با خواری بیرون می کند.

۱- البته این حلال کردن امام علیه السلام مورد شخصی بوده است نه این که به طور کلی ائمه علیهم السلام
حقّ خمس خویش را در زمان غیبت به شیعیان خود بخشیده باشند.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّة / باب انّ الارض کلّها للامام علیه السلام / ح ۳.

به صورت ظاهر، همه انسان‌ها اعم از شیعه و غیر شیعه، به طور مساوی می‌توانند از ملک امام علیه السلام استفاده کنند، ولی تصرّف در ملک ایشان بدون رضایت‌شان حرام است. البته رضایت ایشان عین رضایت پروردگار است. یعنی در حقیقت رضای خدا در این است که فقط اهل ولایت، حق استفاده مشروع از زمین و محصولات آن را دارند و خواست اهل بیت علیهم السلام حکایت از خواست خدای متعال می‌کند.

و ما تشاؤون الا ان يشاء الله^۱

چیزی نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد.

از امام هادی علیه السلام ذیل این آیه شریفه نقل شده:

ان الله جعل قلوب الائمة موردا لارادته. فاذا شاء الله شيئا شاوروا. و

هو قول الله: «و ما تشاؤون الا ان يشاء الله»^۲

خداوند دل‌های امامان علیهم السلام را محل ورود اراده خود ساخته است که اگر خدا چیزی را بخواهد آن‌ها هم همان را می‌خواهند. و این گفته خداوند است که: «و شما جز آنچه خدا می‌خواهد، نمی‌خواهید».

پس هر چه امام علیه السلام می‌خواهد، در حقیقت همان چیزی است که خدا خواسته است. ائمه علیهم السلام هوی و هوس ندارند که مطابق آن اعلام رضایت یا عدم رضایت کنند. بلکه رضایت ایشان همان رضایت خداست و اگر امام علیه السلام از امری خشنود باشد، خداوند هم از آن

خشنود است. و اگر ناخشنود باشد، خداوند هم از آن ناخشنود است. در حقیقت رضا و سخط پروردگار را از طریق رضا و سخط اهل بیت علیهم السلام باید فهمید.^۱

خلق همه دنیا برای امام علیه السلام

خداوند متعال، نه تنها زمین، بلکه همه دنیا را برای امام علیه السلام آفریده است. امام علیه السلام فرمود:

الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَرَسُولِهِ وَنَا. فَمَنْ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَلْيُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلْيَبْرِ إِخْوَانَهُ. فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ، فَاللَّهُ وَرَسُولُهُ وَنَحْنُ بِرَأْءٍ مِنْهُ^۲

دنیا و هر آنچه در آن است، متعلق به خدا و رسولش و ما (اهل بیت) علیهم السلام است. پس هر که چیزی از مال دنیا به دست آورد، باید تقوای خدا پیشه سازد و حقّ خدای تبارک و تعالی را ادا سازد و با برادرانش نیکی کند. و اگر چنین نکند، خدا و رسولش و ما از او بیزار خواهیم بود.

بنا بر این، حوزه مالکیت امام علیه السلام به زمین محدود نمی‌گردد، بلکه خارج از زمین هم هر چه در دنیا وجود دارد، متعلق به ایشان است. برای نمونه خورشید - به عنوان منبع انرژی - متعلق به امام علیه السلام است.

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا (فضائل الخمسة / ج ۳ / ص ۱۸۹ به نقل از منابع اهل سنت) به درستی که خداوند، با غضب فاطمه ۳ غضبناک شده و با رضایت او راضی می‌گردد.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّة / باب ان الارض کلّها للامام علیه السلام / ح ۲.

و هر که از این انرژی استفاده می‌نماید، حداقل باید صاحب آن را بشناسد و خود را مدیون او بداند. در شب اگر به برکت نور مهتاب، راه خود را می‌یابیم و از دیگر خواص ماه بهره‌مند می‌شویم، باید به صاحب آن توجه کنیم، و رضایت او را مد نظر داشته باشیم.

در روایت ذکر شده، معصوم علیه السلام شرط رضایت خود در استفاده از نعمت‌های دنیا را، رعایت حقوق خدا و مؤمنان و دوری از گناه (تقوی) شمرده‌اند. و در حقیقت فرموده‌اند که با این سه شرط حق دارید در ملک ما تصرف کنید، و در غیر این صورت ما از شما بیزار خواهیم بود.

امام علیه السلام؛ مالک آخرت

سلطنت امام علیه السلام محدود به دنیا نیست. بلکه خدای تبارک و تعالی آخرت را هم برای ایشان خلق نموده است. همان طور که صاحب اختیار همه دنیا می‌باشند، اختیار کامل در عطای اخروی نیز به ایشان داده شده است. در حقیقت، ثواب و عقاب اخروی، مطابق خواست امام علیه السلام بین مؤمنان و کافران تقسیم می‌شود. ایشان از طرف خدا مجاز است که هر که را بخواهد در نجات از عذاب دستگیری کند یا این که فردی را به حال خودش رها سازد و یا ارتقاء درجه و مقام به او بدهد.

به هر حال، تقسیم فضل و رحمت الهی به دست ایشان سپرده شده است، ولی البته کاری که ظلم و مخالف عدل باشد، از ایشان هرگز سر نمی‌زند.

ابو بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم «آیا امام نباید زکات بدهد»؟ فرمود:

أَحَلَّتْ يَا أبا مُحَمَّد! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا
حَيْثُ يَشَاءُ وَيُدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ^۱

سخن محال گفתי، آیا نمی دانی دنیا و آخرت از آن امام است، هر جا بخواهد آن‌ها را قرار می دهد و به هر کس بخواهد واگذار می کند، از طرف خدا چنین حقی به ایشان داده شده است؟!

خدای متعال، دنیا و آخرت را به اهل بیت علیهم السلام بخشیده است. و ایشان به هر کس که بخواهند، به هر اندازه که صلاح بدانند، می توانند عطا کنند. و خداوند، اعمال هر اراده ای را از ایشان در امور دنیا و آخرت، مجاز شمرده است. و آن‌ها از طرف خدا مجاز هستند که بهشت و جهنم را بین افراد تقسیم کنند.

البته چون این بزرگواران، بندگان برگزیده و تربیت شدگان خاص الهی هستند، خواست ایشان عین خواست خدا بوده و از روی هوی و هوس شخصی نیست. بنا بر این معیارهایی که برای تقسیم ثواب و عقاب الهی دارند، یا این که در چه موردی با عدل و در چه موردی با فضل رفتار کنند، دقیقاً مبین معیارهای الهی در این موارد است. به تعبیر دقیق تر، اصولاً اراده ثواب یا عقاب خدا و عدل یا فضل او، در هر موردی، از خواست و عمل اهل بیت علیهم السلام معلوم و

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب ان الارض کلّها للامام علیه السلام / ح ۴.

مشخص می‌گردد، چون اراده ایشان جدا از اراده خدا نیست. با این ترتیب، تقسیم کردن بهشت و جهنم به وسیله امام علیه السلام همان تقسیم خداست، نه چیزی غیر از آن. به همین جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلَيَّ حَدْ قَسَمِي^۱
 من از طرف خدا قسمت کننده بین بهشت و دوزخ هستم، به طوری که هیچ کس داخل آن‌ها نمی‌شود، مگر به صورتی که من قسمت کرده‌ام.

پس امیرالمؤمنین و دیگر امامان معصوم علیهم السلام، «قسیم الجنة و النار» از طرف خدای عز و جل هستند. این مطلب را اهل سنت هم در باره حضرت مولی الموحّدين علیه السلام نقل کرده‌اند.^۲ این شأن بر مبنای معارف نورانی شیعه، اختصاص به امیرمؤمنان علیه السلام ندارد، بلکه سایر ائمه علیهم السلام هم دارای این اختیار هستند. در این جا قسمت کننده، خود امام علیه السلام است. و چیزی را که ملک خودشان است، با اجازه‌ای

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب انّ الائمه هم ارکان الارض / ح ۳

۲- در کتاب شریف «فضائل الخمسة من الصحاح الستة» مرحوم فیروزآبادی بابتی را به همین عنوان اختصاص داده‌اند که در آن احادیثی از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده‌اند. دو حدیث آن عبارتند از:

(۱) قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «يا عليُّ أنت قسيمُ الجنة و النارِ يومَ القيامة» ای علی تو قسمت کننده بهشت و جهنم در روز قیامت هستی.

(۲) قال له (علی علیه السلام): «انت قسيمُ الجنة و النارِ فی يومَ القيامة تقولُ للنارِ: هذا لك» پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود، تو در روز قیامت، قسمت کننده بهشت و جهنم هستی، به آتش می‌گویی، این از آن من و آن یکی از آن توست. (فضائل الخمسة / ح ۳ / ص ۱۳۲ به نقل از الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۷۵).

که خدا به ایشان داده قسمت می‌کنند و چون با اذن و خواست خدا این کار را انجام می‌دهند، در حقیقت «قسیم الله» یعنی قسمت کننده از طرف خدا هستند، یعنی قسمت کردن آنها، در واقع قسمت کردن خداست. و کار ایشان حقیقتاً کار خداست.

وساطت امام علیه السلام در انعام خدا به خلق

از مجموع آنچه در این فصل بیان شد، این نتیجه بسیار مهم به دست می‌آید که همه نعمت‌های دنیوی و اخروی به برکت امام علیه السلام و از صدقه سر ایشان به دیگر مخلوقات خدا می‌رسد، همه این نعمت‌ها در اصل، متعلق به امام علیه السلام است، و به لطف و عنایت ایشان دیگران حق استفاده از آنها را پیدا می‌کنند. لذا می‌توانیم تعبیر «واسطه» و «وساطت» را در حق امام علیه السلام به کار بریم و بگوییم «ایشان واسطه همه نعمت‌های الهی بر ما هستند و یا این که همه نعمت‌های خدا به وساطت ایشان به ما می‌رسد». و چون اهل بیت علیهم السلام ایادی (واسطه‌های) پروردگار در انعام او به خلق هستند، مناسب است معرفت خود را نسبت به وساطت ایشان در نعمت‌های الهی عمیق‌تر کنیم.

امام صادق علیه السلام به یکی از شیعیان خود فرمودند:

يا داودُ لَوْلَا اِسْمِي وَ رُوحِي مَا اطَّرَدَتِ الْاَنْهَارُ وَ لَا اَيْتَعَتِ الشَّجَارُ

وَ لَا اخْضَرَّتِ الْاَشْجَارُ^۱

ای داود! اگر نام و روح من نبود، رودها به هم پیوسته (جاری) نبودند و میوه‌ها به ثمر نمی‌نشستند و درختان سبز نمی‌شدند. آنچه امام صادق علیه السلام بر شمرده‌اند، نعمت‌هایی هستند که حیات دنیوی ما را رقم می‌زنند و اگر این‌ها را حذف کنیم موجودات نمی‌توانند زنده بمانند. علاوه بر نعمت حیات که برای موجودات زنده نعمت جانشین ناپذیری است، اصولاً نظم موجود در آسمان و زمین، و از این بالاتر نعمت‌های روحی و معنوی که از نعمت‌های مادی مهم‌تر است نیز به وساطت امام علیه السلام به عالم می‌رسد. در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه علیهم السلام چنین می‌خوانیم:

بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَ بِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضَّرَّ، بِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ مِنَ الذُّلِّ وَ فَرَجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذْنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ^۱

خدا فقط به سبب شما باران نازل می‌کند،^۲ به سبب شماست که خدا آسمان را نگاه می‌دارد که روی زمین نیفتد (نظم موجود بین آن‌ها حفظ شود)، به واسطه شماست که خدا ناراحتی‌ها را رفع می‌کند و گرفتاری‌ها را تنها به وسیله شما از بین می‌برد. خدا فقط به سبب شما ما را از خواری و پستی بیرون آورده و گرفتاری‌هایی را که در آن فرو رفته‌ایم، بر

۱- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۳۱.

۲- تقدیم «بکم» بر افعالی مانند يُنَزَّلُ، يُمَسِكُ، يُنْفَسُ، يَكْشِفُ، أَخْرَجْنَا... انحصار را می‌رساند، یعنی [فقط] به سبب شما، [نه غیر شما] خداوند متعال چنین می‌کند.

طرف نموده است و (خدا فقط به واسطه شما) ما را از سقوط در وادی هلاکت و آتش (عذاب خویش) نجات داده است.

وساطت اهل بیت علیهم السلام در نعمت‌هایی مانند نزول باران و قرار گرفتن آسمان بر فراز زمین و... جنبه مادی دارد. ولی اهل بیت علیهم السلام در نعمت‌های معنوی و روحی نیز واسطه هستند، چرا که خدای عزّ و جلّ به سبب ایشان آرامش برقرار می‌کند. ثبات و تعادل روحی انسان، و نداشتن ناراحتی و گرفتاری، تنها و تنها به برکت ائمه علیهم السلام است. و هر گاه در ورطه گرفتاری‌ها فرو رویم، منحصرأً به سبب ایشان گشایش ایجاد می‌گردد و در نهایت، فقط با دستگیری معنوی ایشان، انسان می‌تواند به سعادت اخروی دست یافته و از آتش جهنم نجات یابد.

جناب حسین بن روح نوبختی، نایب سوم امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری، از قول ایشان در ضمن زیارتی که برای ماه رجب تعلیم فرمودند، نقل کرده است که:

فَبِكُمْ يُجَبَّرُ الْمَهِيضُ وَيُشْفَى الْمَرِيضُ وَعِنْدَكُمْ مَا تَزْدَادُ الْأَرْحَامُ
وَمَا تَغِيضُ^۱

شکستگی‌ها فقط به واسطه شما التیام پیدا می‌کند، و بیماران صرفاً به وسیله شما بهبودی می‌یابند، و کم و زیاد شدن آنچه از رحم مادران خارج می‌شود، نزد شماست.

«جَبَّرَ» به معنای جوش دادن و ترمیم کردن است و در مقابل،

«کسر» به معنای شکستن می‌باشد. به ترمیم و جوش دادن استخوان شکسته شده، «جبر کسر» می‌گویند. و معمولاً در التیام شکستگی‌ها تعبیر «یُجَبَّر» به کار می‌رود. بنا بر این هر نوع شکستگی که در جسم و یا روح و قلب کسی به وجود آید، به واسطه امام علیه السلام جبران می‌شود. التیام همه زخمها به دست ایشان است و اگر مریضی شفا پیدا می‌کند به برکت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. هم‌چنین در روایت تصریح فرموده‌اند که اگر ارحام زیاد و کم می‌زایند، یعنی اگر کسی کم می‌زاید و دیگری فرزند بیش‌تری به دنیا می‌آورد و نیز کامل یا ناقص بدنیا آوردن جنین، همه اینها به وساطت ائمه علیهم السلام است. بنا بر این نعمت اعطای فرزند یا فرزندان سالم از برکت وجود امام علیه السلام است. نتیجه این که بهره بردن از همه نعمت‌ها و دفع همه نعمت‌ها به واسطه امام علیه السلام صورت می‌پذیرد. و خداوند متعال، نعمت‌های دنیوی و اخروی را تنها از طریق ایشان به مخلوقات ارزانی می‌دارد.

توضیحی در معنای وساطت فیض

اگر بخواهیم توضیحی در باره نحوه وساطت فیض ائمه علیهم السلام بدهیم، باید ابتدا توجه داشته باشیم که این مطلب فراتر از قلمرو کشف عقلانی است و در واقع عقل، نقیاً و اثباتاً در این موضوع حکمی ندارد. بنا بر این اگر چیزی بتوان گفت، صرفاً بر مبنای ادله نقلی - اعم از قرآن و احادیث - است. لذا اصل وساطت ائمه علیهم السلام در نعمت‌های الهی به وسیله دلایل نقلی اثبات می‌شود و در باره چگونگی آن هم باید ببینیم آیا در قرآن و روایت توضیحی آمده

است یاخیر. اگر مطلب روشنی در این زمینه یافت شود می توان در این باره سخن گفت. وگرنه بهتر است سکوت کرده و علم آن را به اهلش - که ائمه علیهم السلام هستند - واگذار کنیم.

وقتی با این توجه به دلایل نقلی رجوع کنیم، به بیانات مختلفی از ائمه علیهم السلام در نحوه وساطت فیض ایشان برمی خوریم که «ارائه یک معنای مشخص» را به صورت قطعی و نهایی در این مسأله برای ما مشکل می سازد. اینک به تبیین یکی از این فرمایشات و توضیح ادله آن اکتفا می کنیم.^۱

حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که وساطت ملک الموت و ایادی ایشان را در قبض روح زندگان مطرح فرموده اند. مقدمه حدیث چنین است: فردی بی دین خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می آید و به ایشان عرض می کند: اگر در قرآن تناقض نبود، من دین شما را می پذیرفتم! حضرت فرمودند: تناقض قرآن در چیست؟ او آیاتی از قرآن را که به نظرش متناقض آمده بیان می کند، و می گوید: در قرآن، یک جا آمده است،

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ^۲

بگو فرشته مرگ که بر شما گمارده شده است، شما را قبض روح می کند.

و در جای دیگر چنین است:

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا^۳

۱- ما در این جا قصد طرح و بررسی همه احادیث مربوط به این بحث را نداریم، سطح این کار بالاتر از حد این کتاب است. ۲- سجده / ۱۱. ۳- زمر / ۴۲.

خداوند جان‌ها را هنگام مرگشان قبض می‌کند.

و در جای دیگر:

الذین تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ^۱

کسانی که فرشتگان، آن‌ها را در حال پاکی، قبض روح می‌کنند.

و شبیه این آیات که خداوند متعال، در جایی گرفتن جانها را به خودش نسبت داده و در جاهای دیگر کار فرشتگان دانسته است، اینها با یکدیگر تعارض و تناقض دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ می‌فرمایند:

«خداوند قبض روح را بدون واسطه انجام نمی‌دهد، بلکه

این کار را توسط فرستادگان و فرشتگانش انجام می‌دهد».

حضرت، سپس به یک قاعده کلی اشاره فرموده‌اند که:

فِعْلٌ رُسُلِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ فِعْلُهُ لِأَنَّهُمْ بِأَمْرِهِ يَفْعَلُونَ

کار فرستادگان و فرشتگان خدا در حقیقت، کار خود اوست،

چون آن‌ها به فرمان او کار می‌کنند.

این یک قاعده کلی است و ضابطه آن هم مشخص است. اگر کسی به فرمان دیگری، دقیقاً همان چیزی را که او خواسته انجام دهد، کارش به او منسوب است و می‌توان فرمان دهنده را «فاعل حقیقی» آن کار دانست. مثلاً اگر کسی به دستور دیگری مرتکب قتل نفس شود، و دقیقاً مطابق آنچه او دستور داده، این کار را انجام

دهد، می توان حقیقتاً «آمر به قتل» را قاتل دانست. در این جا خدای متعال نه تنها به فرشتگانش امر می کند بلکه قدرت انجام آن امر را هم به آنها می دهد، و آنها این قدرت را صرفاً از خدای تعالی می گیرند. سپس فرمودند:

«خدا از فرشتگان و از انسان ها، فرستادگان و سفیرانی - بین خود و آفریدگانش - برگزیده است. و این ها همان کسانی هستند که خدا در وصفشان فرموده است: «خداوند از میان فرشتگان و انسان ها فرستادگانی را برمی گزیند»^۱ پس هر کس که اهل طاعت باشد، فرشتگان رحمت جان او را می گیرند. و کسی که اهل گناه باشد، فرشتگان عذاب، جانش را می گیرند. فرشته مرگ، یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد که آنها دقیقاً به فرمان او عمل می کنند. و (به همین دلیل) کار آنها کار خود اوست و هر کاری انجام دهند به او نسبت داده می شود. پس کار آنها (اعوان ملک الموت) کار خود ملک الموت است (فِعْلُهُمْ فِعْلُ مَلِكِ الْمَوْتِ). از طرفی کار ملک الموت هم کار خداست (فِعْلُ مَلِكِ الْمَوْتِ فِعْلُ اللَّهِ). و این هر دو یک علت دارد. و آن این که یاران ملک الموت به فرمان او عمل می کنند و او هم به فرمان خدا عمل می کند، پس کار آنها کار خدا خواهد بود».

سپس به طور کلی می فرمایند:

لِأَنَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَىٰ يَدٍ مِّنْ يَشَاءُ، وَيُعْطِي وَيَمْنَعُ وَيُحْيِي وَيُمِيتُ وَ يُعَاقِبُ عَلَىٰ يَدٍ مِّنْ يَشَاءُ، وَإِنَّ فِعْلَ أُمْنَائِهِ فِعْلُهُ كَمَا قَالَ: وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ^۱

چون خدا جانها را به واسطه هر کس که بخواهد می‌گیرد، و به وسیله هر کس که بخواهد، می‌بخشد و باز می‌دارد و ثواب می‌دهد و عقاب می‌کند. و به این علت، کار امین‌های او کار خود اوست، همان طور که (خطاب به امناء خود) فرمود: «و شما نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد».

بدین ترتیب، در مسأله قبض روح، خدای متعال، عملی را که دقیقاً مطابق امر او انجام پذیرد، فعل خود شمرده است. مثل این که اگر کسی را برای انجام کاری بفرستیم و او دقیقاً مطابق نقشه و دستور ما عمل کند، ما هم عمل او را به خود نسبت می‌دهیم. در این مورد، با این که خود مستقیماً آن عمل را انجام نداده‌ایم، دیگران هم آن را کار ما می‌شمارند. و اگر شایسته مدح یا مذمتی باشد، به ما هم مربوط می‌شود. عمل ملک‌الموت و ملائکه دیگر نیز همین گونه است. ملائکه فاعل‌های مختار هستند، یعنی از روی اختیار و آزادانه عمل می‌کنند. ولی چون دقیقاً مطابق امر خدا عمل می‌کنند، کار آنها در حقیقت کار خداست، و آنها به منزله دست خدا عمل می‌کنند. به همین ترتیب، بخشش و پاداش یا کیفر دادن نیز می‌تواند به وسیله غیر خدا صورت پذیرد، ولی در عین حال حقیقتاً به خدا

منسوب گردد. البته این غیر خدایی که کارش، کار خدا محسوب می‌شود، به دلیل عصمتی که دارد، قطعاً از امناء الهی است که عملش دقیقاً مطابق خواست پروردگار است. مصداق کامل این ایادی، ائمه علیهم السلام هستند که امناء خدا خوانده شده‌اند، در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت علیهم السلام چنین می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا... أُمَّنَاءَ الرَّحْمَنِ^۱

بنا بر این هیچ اشکالی ندارد که معتقد شویم به این که خدای متعال در کلیه انعام‌های خویش از جمله روزی دادن، کار اختیاری ائمه علیهم السلام را کار خود بداند و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام «عَلَى يَدِ» ایشان نعمت‌هایش را بر مخلوقاتش جاری سازد.

امام سجاده علیه السلام در روایتی امر تقسیم «روزی» را این گونه تشریح فرموده‌اند:

يا ابا حمزه! لا تَنَامَنَّ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَإِنِّي أَكْرَهُهَا لَكَ. إِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ أَزْزَاقَ الْعِبَادِ وَ عَلَى أَيْدِينَا يُجْرِبُهَا^۲
ای ابو حمزه! قبل از طلوع آفتاب نخواب، چون من از خوابیدن تو در این وقت کراهت دارم، (زیرا) خدا روزی بندگان را در این وقت تقسیم می‌کند و به واسطه ما آن را جاری می‌سازد.

تعبیر ایشان در این جا «عَلَى أَيْدِينَا» است. همان تعبیری که حضرت امیر علیه السلام در باره قبض روح فرمودند: «يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ عَلَى يَدِ

۱- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۸.

۲- بصائر الدرجات / جزء ۷ / باب ۱۴ / ح ۹.

«مَنْ يَشَاءُ». امام سجاده عليه السلام در حقیقت مصداق «مَنْ يَشَاءُ» را در تقسیم روزی معین فرموده‌اند. بنا بر این نحوه روزی دادن خدا به بندگان، می‌تواند مانند نحوه قبض روح کردن خدا باشد. قبض روح توسط فرشتگان الهی - اما به امر خدا و مطابق خواست او - انجام می‌شود. و به همین دلیل کار آنها، کار خود خدا محسوب می‌شود. در مسأله روزی دادن هم ممکن است بگوییم این کار عمل اختیاری ائمه عليهم السلام است، ولی چون به فرمان الهی و دقیقاً مطابق خواست او انجام می‌دهند، خدای تعالی این کار را به خودش نسبت می‌دهد. ائمه عليهم السلام به هیچ وجه از خواست الهی تجاوز نمی‌کنند و خواست ایشان چیزی جز خواست خدا نیست. بنا بر این روزی رساندن می‌تواند کار امام عليه السلام باشد که ایشان - طبق تقدیر و تقسیم الهی و دقیقاً مطابق مشیت او - این کار را انجام دهند.

در بعضی روایات، کار تقسیم روزی به فرشتگان الهی نسبت داده شده است:

قال الرضا صلوات الله عليه في قول الله عز و جل: «فالمُقَسَّماتِ
أمرأ» قال: الملائكة تُقسِّمُ أزراقَ بني آدمَ ما بينَ طلوعِ الفجرِ الى
طلُّوعِ الشَّمسِ^۱

امام رضا عليه السلام ذیل آیه شریفه «فالمُقَسَّماتِ أمرأ»^۲ فرمودند:
فرشتگان، روزی انسان‌ها را بین طلوع فجر تا طلوع خورشید
تقسیم می‌نمایند.

۱- بحار الانوار / ج ۸۶ / ص ۱۳۰. ۲- ذاریات / ۴.

امام سجاد علیه السلام خطاب به ابو حمزه فرموده‌اند که خدا به دست ما روزی را در وقت بین الطلوعین تقسیم می‌کند. و در این روایت آمده است که در این زمان، ملائکه، تقسیم‌کننده روزی هستند. جمع این دو روایت، مانند بحث «قبض روح» است.

در این جا می‌گوییم که در هر حال خدای سبحان، تقسیم‌کننده روزی است، و این امر را به دست امناء خود یعنی ائمه علیهم السلام و ملائکه سپرده است. و البته ملائکه هم تحت فرمان اهل بیت علیهم السلام عمل می‌نمایند. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ مَلَكٍ يُهَيِّطُهُ اللَّهُ فِي أَمْرٍ مِمَّا يَهَيِّطُ لَهُ إِلَّا بَدَأَ بِالْإِمَامِ، فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ أَنْ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَى صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ^۱

هیچ فرشته‌ای نیست که خدا او را برای کاری فرو فرستد، مگر این که از امام علیه السلام شروع می‌کند و آن کار را خدمت امام علیه السلام عرضه می‌کند. و به طور کلی آمد و شد ملائکه از جانب خدای تبارک و تعالی به سوی صاحب این امر (حجت خدا) است.

هرگاه خدای متعال فرشته‌ای را برای هر منظوری مثل اجابت دعا، روزی دادن، و... به زمین می‌فرستد، آن فرشته به فرمان الهی ابتدا خدمت امام علیه السلام می‌رسد و آنچه را که مأمور به آن شده است خدمت ایشان عرضه می‌دارد. و بعد هم که بخواهد از جانب زمین به سوی پروردگار باز گردد، مجدداً از خدمت امام علیه السلام مرخص می‌شود.

از طرفی خدای متعال، همه مخلوقات را مطیع و فرمانبردار ائمه علیهم السلام قرار داده که فرشتگان هم از این امر مستثنی نیستند. امام حسین علیه السلام فرمود:

وَاللّٰهُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ شَيْئًا اِلَّا وَ قَدْ اَمَرَهُ بِالطَّاعَةِ لَنَا

قسم به خدا، خدا چیزی را نیافریده، مگر آن که به او امر فرموده تا از ما اطاعت و فرمانبری کند.

بنا بر این، فرشتگانی که برای انجام کاری به زمین فرو می آیند، باید مطیع اوامر امام علیه السلام باشند. از این رو در تقسیم روزی بین بندگان، ملائکه الهی باید به فرمان امام علیه السلام عمل کنند.

در زیارت امام حسین علیه السلام می خوانیم:

اِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ اُمُورِهِ تَهِيْطُ اليكُم و تَصُدُّرُ مِنْ يُّوْتِكُمْ^۲

اراده پروردگار در مقدرات امورش، به سوی شما فرو می آید و از خانه های شما خارج می گردد.

اراده الهی بدون وساطت اهل بیت علیهم السلام صورت نمی پذیرد، بلکه محل ورود و صدور خواست پروردگار ائمه علیهم السلام هستند. بنا بر این وقتی ملائکه می خواهند روزی را از طرف خدا قسمت کنند، ابتدا خدمت امام می رسند. و چون همه نعمت ها متعلق به امام علیه السلام است، ایشان حق دارند که ملک خود را به کسی ببخشند یا از او بازدارند. البته بنا بر دلائل مستند و فراوان، اراده و خواست امام علیه السلام همان خواست و اراده خداست و رضا و غضب ایشان عین خشنودی و

۱- بحار الانوار / ج ۴۴ / ص ۱۸۳.

۲- کامل الزیارات / باب ۷۹ / ص ۳۶۶ / ح ۲.

ناخشنودی پروردگار است.^۱ از این رو، هر جا خدا بخواهد ایشان می‌بخشند، و در حقیقت هر چیزی که ائمه علیهم السلام اعطا کنند می‌توان گفت که خدا آن را بخشیده است، و بازداشتن ایشان نیز در حقیقت بازداشتن خداست.

فرشتگان هم از طرف خدای عزّ و جلّ مأمورند که تحت فرمان امام علیه السلام باشند. در هر کاری به خدمت امام علیه السلام برسند، و با اجازه ایشان آنچه را متعلّق به امام است، بین خلائق تقسیم کنند. خدا به آنها امر فرموده که مطیع ائمه علیهم السلام باشند و به فرمان ایشان عمل کنند. نتیجه کلی بحث این است که امام علیه السلام واسطه فیض الهی در همه نعمت‌های دنیوی و اخروی، مادی و معنوی است. دقت کنیم که این وساطت، هیچ «ضرورت عقلی» ندارد که ما بخواهیم الزامی برای خدای عزّ و جلّ ایجاد کنیم، بلکه خدا خود، چنین خواسته است که همه نعمت‌ها را به امام ببخشد، تا ایشان آنها را به خواست خودشان (که همان خواست خداست) بین بندگان تقسیم کنند. تأکید می‌شود که اگر خدا چنین نمی‌خواست، می‌توانست نعمت‌های خود را مستقیماً و بدون وساطت ائمه علیهم السلام به مخلوقات خود ارزانی دارد. ولی حال که به دلالت آیات و روایات، می‌فهمیم مشیّت خدا به این امر تعلق گرفته، باید به ولیّ نعمت بودن اهل بیت علیهم السلام معتقد باشیم.

ناگفته نماند که لازمه بحث فعلی، قول به «تفویض باطل» که در بعضی از احادیث به آن اشاره شده، نمی‌باشد. «تفویض در امر خلق

۱- و مَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (دهر ۳۰).

و رزق» که قائل به آن مشرک دانسته شده،^۱ این است که کسی معتقد شود حجت‌های الهی مستقل از مشیّت و امر الهی، تدبیر امور تکوینی خلق را بعهدہ دارند و به عبارتی خداکار را به طور کامل به ایشان «واگذار» کرده و آنها به جای خدا عمل می‌کنند. چنین معنایی کاملاً نادرست و در حقیقت شرک به خدای متعال است و هیچ ربطی به آنچه اثبات شد، ندارد.

وَلِيَّ نِعْمَتٍ بُوَدُنِ اِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

دانستیم که همه دنیا و آخرت ملک امام است، و همه نعمت‌های دنیوی و اخروی به برکت و «وساطت» ایشان به ما می‌رسد، و در نعمت‌های مادی و معنوی طفیل و ریزه‌خوار سفره ایشان هستیم. در این‌جا، به راستی می‌یابیم که ایشان «ولی نعمت» ما هستند، همان‌طور که امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ در زیارت جامعه کبیره، اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را «اولیاء النعم» خوانده‌اند.^۲

«ولی» به معنای «صاحب اختیار» و «اولی به تصرف» است. «اولیاء النعم» صاحب اختیار همه نعمت‌های ما هستند. اگر نخواهند، در دنیا و آخرت به کسی نعمتی نمی‌دهند. و اگر بخواهند، تفضل نموده و از ملک خود به دیگران عطا می‌فرمایند. و در هر دو حالت، مطابق با رضایت کامل خدای تعالی عمل می‌کنند.

خداوند متعال، ایشان را به واقع «ولی نعمت» همه مخلوقات قرار

۱- بحار الانوار / ج ۷۸ / ص ۳۵۴.

۲- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۷، مفاتیح الجنان / باب زیارات جامعه.

داده است و همه نیازهای دنیوی و اخروی مخلوقات به وسیله ایشان برطرف می‌گردد. بدین ترتیب ما به عظمت این نعمت بزرگ یعنی نعمت وجود امام علیه السلام بیش‌تر پی می‌بریم، و در همه امور - حتی یک عمل ساده آب خوردن هم - خود را مدیون ایشان می‌دانیم، و همان‌طور که خود را به شکرگزاری خداوند موظف می‌دانیم، به همان‌گونه خود را مدیون امام علیه السلام دانسته، و می‌فهمیم که باید حق ایشان را هم ادا نماییم.

ب - نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تشریحی

تفاوت جنبه تشریحی و تکوینی نعمت امام علیه السلام

وجود مقدس امام علیه السلام از جنبه دیگری هم نعمت است و این جهت از نعمت بودن امام علیه السلام مشروط به معرفت و تسلیم نسبت به ایشان است. این نحوه بهره‌وری از امام علیه السلام به خواست خود افراد بستگی دارد. و هر کس بخواهد از این نعمت استفاده کند، باید در مرحله اول، امام را بشناسد و سپس تسلیم شده و در امور خویش به ایشان رجوع نماید. به عبارتی جنبه تشریحی نعمت بودن امام علیه السلام بدون عمل اختیاری افراد، تحقق نمی‌یابد.

در جنبه تکوینی نعمت بودن امام علیه السلام، شخص به هر حال از نعمت آب و هوا و زمین و میوه و... استفاده می‌کند. شناخت یا عدم شناخت ولی نعمت، تأثیری در اصل استفاده او ندارد، هر چند که جایز بودن استفاده به «معرفت داشتن یا نداشتن» او مربوط است. به تعبیر دیگر، حلال یا حرام بودن استفاده از نعمت‌های الهی، به

شناخت یا عدم شناخت امام علیه السلام بستگی دارد. اما نعمت بودن امام علیه السلام از جهت تشریحی دایره مدار معرفت ایشان است.

در این قسمت باید، «معرفت امام علیه السلام» را از جهت نعمت بودنش بررسی کنیم تا بدانیم شناخت امام علیه السلام و سپس تسلیم به ایشان چه نعمت بزرگی است و چه جایگاهی در مجموعه فرهنگ دینی ما دارد.

برای روشن شدن این امر، ابتدا باید هدف اصلی از انعام خدا به بندگانش را بررسی کنیم، تا سپس ارتباط نعمت «معرفت امام علیه السلام» با این هدف کلی تبیین شود.

هدف از انعام خدا به بندگان

در این که خدای متعال، نعمت‌های بی‌شماری به مخلوقات خویش اعطا کرده و می‌کند، جای هیچ شک و بحثی نیست. بحث در این است که هدف خدای عزّ و جلّ، از اعطای نعمت به بندگانش چیست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت همان هدفی که خداوند در خلقت بندگان قرار داده است، در انعام به ایشان نیز مطرح است. پس هدف از اعطای نعمت به مخلوقات را باید در این آیه شریفه جستجو کنیم:

مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱

جنّ و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا بندگی و عبادت کنند.

اگر انسان در مسیر بندگی خدا گام بردارد، به آن هدفی که خدا برایش قرار داده می‌رسد و در غیراین صورت به بیراهه خواهد رفت. نخستین و اساسی‌ترین گام در بندگی خدا، معرفت اوست. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند:

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ^۱

برای این که بتوانیم عبادت خدا را به جای آوریم، در درجه اول باید او را شناخته و تسلیمش شویم. بنا بر این بندگی خدا با معرفت الله شروع می‌شود. برای ادامه حرکت در این مسیر هم باید از معرفت خدا کمک بگیریم. و در نهایت اگر حرکت ما در مسیر بندگی پروردگار موفقیت‌آمیز باشد، امید آن می‌رود که خدای عزّ و جلّ، ما را به درجه بالاتری از معرفت خود برساند.

همه اعمال عبادی - همانند نماز و روزه - کالدهایی هستند که روح موجود در آنها، چیزی جز معرفت انسان به خدای خودش نیست. اساس و جان همه عبادات، معرفت الله است. هر عبادتی با این معرفت آغاز شده و با همین معرفت ادامه یافته و نهایتاً به معرفت بالاتری از پروردگار ختم می‌شود. عبادت بدون معرفت خدا یک جسم بدون جان است که ارزش و اعتباری ندارد. پس اگر بخواهیم مسیر بندگی خدا را بدون شناخت خدا طی کنیم، در حقیقت به

۱- توحید صدوق / باب التوحید و نفی التشبیه / ح ۲.

بیراهه رفته‌ایم. معرفت خدا اصل و ریشه همه عبادات است.^۱ وقتی می‌توان به عملی اطلاق عبادت کرد که اعتقاد و نیت فاعل آن، معرفت خدا باشد و عبادت بودن عمل به همین اعتقاد و نیت شخص بستگی دارد. پس بندگی خدا - یعنی هدف از خلقت خدا - تنها با معرفت او محقق می‌شود. و از طرفی، خلقت، در حقیقت همان انعام‌های پروردگار به مخلوقات است. بنا بر این هدف خدا از نعمت‌هایی که در اختیار بندگان قرار داده، این است که به وسیله آنها معرفت بیش‌تری نسبت به منعم خویش پیداکنند.

خداوند همه نعمت‌های مادی و دنیوی را اعطا کرده است تا بندگان، منعم خویش را بشناسند و معرفتشان نسبت به او بالا رود، و بهتر و کامل‌تر او را بندگی کنند. به عبارت دیگر، خدا همه نعمت‌هایش را به مخلوقاتش عطا فرموده تا این که نعمت «معرفت خدا» در ایشان به وجود آید و با انجام اعمال عبادی آن را تقویت کنند. با این توضیحات، می‌توان فهمید که هیچ نعمتی بزرگ‌تر و برتر از «معرفه الله» نیست، به طوری که نعمت بودن همه نعمت‌ها به این نعمت مربوط می‌شود. امام صادق علیه السلام در تذکر به این مطلب فرموده‌اند:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى عَبْدٍ أَجَلًا مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ

غیره^۲

۱- تفصیل این مطلب، در کتاب معرفت امام عصر علیه السلام، ص ۳۹، (چاپ سوم و چهارم)؛ از همین نویسنده رقم خورده است. ۲- بحار الانوار / ج ۷۰ / ص ۲۱۱ / ح ۲۳.

خداوند عزّ و جلّ، نعمتی بزرگ‌تر از این که در دل بنده با خدا چیز دیگری نباشد، به او عطا نکرده است.

اگر بنده‌ای به این درجه نائل گردد که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهد و در قلبش تنها خدا مطرح باشد، بزرگ‌ترین نعمت خدا به او عطا شده است. این همان حال معرفت خداست که برای تحقق آن باید به درجه‌ای برسیم که همه چیز را فقط برای خدا بخواهیم و درکنار او برای هیچ چیز «اصالت» قائل نشویم. یعنی به طور مستقلّ و بدون در نظر گرفتن رضایت خدا، هیچ چیزی برای ما ارزش نداشته باشد. در این حال، تنها رضا و خشنودی خدا برای ما مطرح می‌شود، صرفاً اراده و خواست او برای ما اهمیت می‌یابد، فقط اطاعت و محبت او نزد ما اعتبار دارد، و به خواست و رضایت غیر او توجهی نخواهیم کرد.

لذا تمام کسانی که خواست آن‌ها خواست خداست و رضایشان رضای اوست، اطاعت امرشان، در حقیقت اطاعت خدا است، آنان نیز باید اطاعت شوند و رضایتشان مورد توجه قرار گیرد. و این افراد، جز حضرات معصومین علیهم السلام اشخاص دیگری نیستند.

اگر مخلوق به درجه‌ای برسد که چنین اخلاصی در بندگی داشته باشد و همه چیز را برای خدا بخواهد و هر نعمتی را در جهت تذکر و معرفت بیشتر خدا به کار بندد، به بزرگ‌ترین نعمت الهی دست یافته است. و در این صورت همه آنچه خدا در اختیار او قرار داده، برایش نعمت می‌شود.

تبدیل نعمت به تقمت

همه نعمت‌های مادی که انسان در لحظه لحظه زندگی خود از آن بهره‌مند می‌شود، می‌توانند در جهت معرفت بیش‌تر پروردگار برای او مفید باشند، چرا که بنده با دیدن این نعمت‌ها متذکر به منعم خویش می‌گردد. اگر ما همه چیز را برای خدا بخواهیم، باید نعمت‌های مورد استفاده ما معرفت ما را نسبت به خدا بالا ببرد. در غیر این صورت، حق نعمت ادا نشده و در حقیقت کفران شده است. و ما به واسطه کفران آن نعمت استحقاق عقوبت پیدا خواهیم کرد و در مقابل خدا باید پاسخگو باشیم.

خداوند کریم می‌فرماید:

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

سپس در آن روز (قیامت) از نعمت مورد سؤال قرار می‌گیرید. علاوه بر آن چه قبلاً در بیان نعمت مورد سؤال گذشت؛ باید بدانیم که سؤال پروردگار از این است که آیا حق نعمت ادا شده است یا خیر؟ اگر نعمت‌های مادی در مسیر خداپسندانه قرار گیرد، حق آن‌ها ادا شده است و دیگر مورد سؤال قرار نمی‌گیرند، زیرا در همان جهت مورد نظر منعم استفاده شده‌اند. ولی اگر نعمتی در مسیر مورد رضایت خدای تعالی قرار نگیرد، از آن سؤال می‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

مَنْ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عِنْدَ طَعَامٍ أَوْ شَرَابٍ فِي أَوَّلِهِ وَحَمِدَ اللَّهَ فِي آخِرِهِ

لَمْ يُسَأَلْ عَنْ نَعِيمِ ذَلِكَ الطَّعَامِ أَبَدًا^۱

کسی که اسم خدا را ابتدای غذا خوردن یا نوشیدن بر زبان آورد و در پایان آن خدا را حمد کند، هرگز از نعمت آن طعام مورد سؤال قرار نمی‌گیرد.

اگر انسان هنگام استفاده از غذا، نام خدا را بر زبان آورد، و پس از اتمام غذا ولی نعمت خود را شکر کند، نسبت به آن نعمت، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. بنده باید بفهمد که سر سفره چه کسی نشسته است و با چه اجازه‌ای از نعمت‌ها استفاده می‌نماید.

اگر در استفاده از هر نعمتی، متذکر ولی نعمت شدیم، و شکر او را به جای آوردیم، در حقیقت متوجه شده‌ایم که غرض از اعطای نعمت چه بوده است، بنا بر این با بهره‌گیری از آن نعمت، مرتبه بندگی ما نسبت به خدا بالاتر می‌رود، و دیگر استفاده از آن جای سؤال و مؤاخذه ندارد. ولی اگر بهره‌برداری از نعمت به این غرض منتهی نشد، آن گاه جای سؤال پیش می‌آید که این نعمت چگونه صرف شده است.

خداوند نعمت دادن به بندگان را طریقی برای رسیدن آنها به هدفشان قرار داده است. لذا همه نعمت‌ها را بر ایشان سرازیر کرده تا آنها را در جهت معرفت و عبادت بیش‌تر خدا به کار گیرند. اگر نعمت در جهت کسب معرفت و بندگی او صرف نشود، ضایع شده و حق آن ادا نگشته است. و نکته بالاتر این که در آن حالت، نعمت به

نقمت تبدیل شده است.

نقمت در مقابل نعمت است. هرچه خدای عزوجلّ به بندگانش عطا کرده، می‌تواند نعمت باشد، تا این که انسان با سوء اختیار خود آن‌ها را به نقمت تبدیل کند. به عنوان مثال، سلامت که به عنوان نعمتی بزرگ شناخته شده است، گاهی نقمت می‌شود. اگر سلامت، انسان را در مسیر بندگی خدا پیش ببرد، نعمت است، وگرنه نقمت خواهد شد، و باید در محضر پروردگار پاسخگوی آن باشد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ قَلِمَ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبِالْأَمْرِ

خدای عزّ و جلّ به قومی نعمتی بخشید، ولی شکر آن را ادا نکردند، پس آن نعمت وبال ایشان گردید.

نعمت سلامت، اگر در راه معصیت خدا به کار رود، بنده را از خدا دور می‌کند. گاهی فرد بیمار می‌شود، و به واسطه ناتوانی نمی‌تواند گناه کند. این حالت بهتر از آن است که از سلامت خویش در جهت خلاف رضای پروردگار استفاده نماید. پس سلامت، موهبتی الهی است که فرد گناهکار، با سوء اختیار خود، و انتخاب معصیت به جای طاعت، این نعمت را به نقمت تبدیل می‌کند.

بنا بر این، وقتی به نعمت، اطلاق نعمت می‌گردد که در جهت بندگی استفاده شود، در غیر این صورت، نعمت ضایع شده و تبدیل به نقمت می‌شود. و انسان گناهکار هر چه بیش‌تر در مسیر معصیت

از آن استفاده کند، او را از خدای عزّ و جلّ دورتر می‌سازد.

معرفت امام علیه السلام، تنها راه معرفت الله

اگر بخواهیم حقّ نعمت‌های الهی را ادا کنیم، یعنی نعمت بودن آن را برای خود حفظ نماییم، باید روح معرفت‌الله را در آن نگاه داریم، تا خود آن نعمت نیز مقدمه معرفت بیش‌تر خدا شود. بنا بر این باید در جستجوی راهی باشیم که از طریق آن، معرفت خدا به طور کامل و صحیح برای ما تأمین و حاصل گردد.

اگر کسی بخواهد راه صحیح و کامل بندگی خدا را بشناسد و پیماید، باید از مریبان و معلمانی که خود او به همین منظور برای بشر قرار داده، بهره‌مند شود، یعنی خود را تحت تعلیم و تربیت ایشان قرار دهد. اینها کسانی هستند که خود در بالاترین درجات معرفت و بندگی خدا هستند، و می‌توانند از دیگران هم در این مسیر دستگیری کنند. اینها همان‌هایی هستند که «باب الله» نامیده شده‌اند.

اهل بیت علیهم السلام بهترین مریبان بشر در خداشناسی هستند. و اگر کسی واقعاً بخواهد خداشناس شود، باید صرفاً به ایشان رجوع کند. البته توجه داریم که خود اهل بیت علیهم السلام را به خدا و از طریق معرفی او شناخته‌ایم، یعنی خداشناسی بر پیغمبرشناسی و امامشناسی مقدم است. ولی حفظ همین خداشناسی در مسیر صحیح و تکمیل و بارور کردن آن احتیاج به نگهبانانی دارد که خود در این مسیر، معصوم از خطا و لغزش هستند و این‌ها جز چهارده معصوم علیهم السلام

نیستند.^۱ خدای متعال دستور فرموده است:

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا^۲

از درهای خانه‌ها وارد آن‌ها شوید.

تنها راه خداشناس شدن، ورود از باب «اهل بیت علیهم‌السلام» است. اگر کسی در این دنیا تحت ولایت و تربیت امام علیه‌السلام قرار نگیرد، در مسیر بندگی خدا قرار نگرفته است و هر لحظه امکان لغزش و انحراف از فطرت خداشناسی برای او قطعی است. این خواست خود خداست که انسانها از این طریق به معرفت خدا برسند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ، وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ

وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ^۳

خداوند متعال، اگر می‌خواست خودش را مستقیماً و بی‌واسطه به بندگان می‌شناساند، ولی ما را باب و راه و طریق خود و آن جهت و سویی که باید از آن داخل شوند، قرار داده است.

مشیت خدا براین تعلق گرفته که اهل بیت علیهم‌السلام را طریق منحصر به فرد معرفی خود قرار دهد. پس هر کس طالب هدایت است، «باید» به در خانه ایشان برود.^۴

۱- تفصیل این مطلب در کتاب معرفت امام عصر علیه‌السلام صفحات ۱۴۰ تا ۱۴۳ (چاپ سوم و چهارم)، رقم خورده است. ۲- بقره / ۱۸۹.

۳- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب معرفة الامام و الردّ الیه / ح ۹.

۴- توضیح بیش‌تر این روایت در کتاب معرفت امام عصر علیه‌السلام ص ۱۴۰ (چاپ سوم و چهارم)، از همین مؤلف رقم خورده است.

البته این «باید» را خدا قرار داده است، نه این که ما به فکر ناقص خود برای حضرت باری تعالی، تعیین تکلیف کرده باشیم. در این شکی نیست که اگر خداوند می خواست، خودش را مستقیماً به همه معرفی می کرد. ولی حال که چنین نخواسته، هر کس می خواهد موخّد شود، باید امام علیه السلام را بشناسد، از راهنمایی های او بهره مند شود و خود را تحت تربیت او قرار دهد.

لذا معرفت امام علیه السلام تنها راه حصول معرفت الله است، یعنی شناخت امام علیه السلام، طریق و راه نیل به معرفت خداست، به این معنا که اگر کسی می خواهد به طور کامل و صحیح، خدا را بندگی کند، باید امام شناس بوده و با اعتقاد به ایشان، از قول و عمل آنها پیروی نماید. در غیر این صورت، بندگی خدا حاصل نخواهد شد.

اگر واقعاً شاگرد مکتب اهل بیت علیهم السلام شویم، می بینیم که در تبیین همه وظایف بندگان، بهترین و عالی ترین و روشن ترین تعالیم را ارائه فرموده اند. در بسیاری از موارد، تنبّهات زیبا و ظریفی به احکام عقلی داده اند که هر انسان عاقلی را متذکر می سازد. از سوی دیگر، احکام تعبّدی را با دقت به رهروان این راه آموخته اند. با مراجعه به احادیث اهل بیت علیهم السلام می یابیم که به واقع بندگی و معرفت خدا به واسطه ایشان تحقق می یابد، همان طور که امام باقر علیه السلام فرمودند:

بِنَا عِبِدَ اللهُ وَبِنَا عَرَفَ اللهُ وَبِنَا وَحَّدَ اللهُ

به وسیله ما خدا بندگی می شود، و به وسیله ما خدا شناخته

می‌شود، و به وسیلهٔ ما توحید خداوند تحقق می‌یابد.

امام صادق علیه السلام اضافه فرمودند:

... لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ^۱

اگر ما نبودیم، خدا عبادت نمی‌شد.

و باز هم حضرت ایشان علیه السلام تأکید فرمودند:

لَوْ لَا هُمْ مَا عُرِفَ اللَّهُ^۲

اگر ایشان (رسول خدا و ائمه هدی و حضرت زهراء علیها السلام)

نبودند، خدا شناخته نمی‌شد.

شناخت خدا امری فطری است، ولی آن شناخت فطری باید توأم

با تذکر باشد، و خود این تنبّه نیز باید همواره تداوم یابد.

برای این که افراد خداشناس شوند، باید از راهی بروند که

ائمه علیهم السلام جلوی پای آنها می‌گذارند، تا در آن مسیر، گوهر معرفت

خدا را از دست ندهند. به علاوه اگر ما از نعمت وجود ائمه علیهم السلام

بهرمند نبودیم، با نحوهٔ عبادت خدا هم آشنا نمی‌شدیم. چرا که

ایشان از طرف خدا آمده و می‌گویند که اعمال عبادی چگونه باید

انجام شود، مثلاً به چه طریقی باید نماز خواند، احکام روزه چیست،

چه طور باید به حج رفت... و به طور کلی چگونه باید عبادت کرد.

آن بزرگواران می‌دانند که چه برنامه‌ای باید در زندگی پیاده شود

و اعمال جوارحی و قلبی ما باید چگونه باشد تا بتوانیم بندهٔ خدا

باشیم. به عنوان مثال در بحث شکر، بهترین تذکرات در بارهٔ

۱- اصول کافی / کتاب التوحید / باب النوادر / ح ۵.

۲- اصول کافی / باب ان الائمة علیهم السلام خلفاء الله عزّ و جلّ في ارضه وابوابه التي ... / ح ۲.

نعمت‌های خدا و نحوه شکرگزاری از آن‌ها و معرفت حمد و نوع سپاس از خدا و... همه به تعلیم پیامبر و حضرت فاطمه و ائمه علیهم السلام بوده است.

لذا اگر بخواهیم بنده خدا باشیم، و گوهر معرفت الله را حفظ کنیم، و بر شدت و عمق آن بیفزاییم، باید دنباله روی ایشان باشیم. هیچ کس از بیراهه نمی‌تواند به سر منزل مقصود برسد، بلکه تنها با زانو زدن در مکتب ایشان، می‌توان به هر خیری - از جمله توحید پروردگار - دست یافت. امام صادق علیه السلام فرمود:

نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ، فَمِنَ الْبِرِّ التَّوْحِيدُ وَ الصَّلَاةُ
وَ الصِّيَامُ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِيرِ وَ تَعَهُدُ
الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ^۱

ما ریشه هر خیر هستیم، و هر نیکی از شاخه‌های ما است. و از جمله نیکی‌ها است: توحید، نماز، روزه، فروبردن خشم، گذشت از بدکار، ترحم به فقیر، احساس مسئولیت در برابر همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

تنها راه رسیدن به هر خیری، مراجعه به اصل و ریشه آن یعنی اهل بیت علیهم السلام است. در صدر همه نیکی‌ها، توحید یعنی اعتقاد به خدای واحد جای دارد. و بقیه خوبی‌ها - که فروع دین هستند - از آن ناشی می‌شوند.

نتیجه این که معرفت امام علیه السلام نسبت به معرفت خدا طریقیّت دارد.

و اگر می‌خواهیم به خداشناسی دست یابیم، باید امام شناس شویم، یعنی هم امام را بشناسیم، هم به در خانه او برویم و هم از او اطاعت کنیم.

البته ما امام علیه السلام را به معرفی خود خدا می‌شناسیم، خدا است که پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله را با آیات و بیّناتی فرستاده، تا همان آیات، حجّت و برهانی برای اثبات رسالتش باشد، و جانشینان آن رسول گرامی هم به معرفی ایشان برای ما شناخته شده‌اند. پس در حقیقت، خدای عزّ و جلّ، امام را به بندگان معرفی می‌کند.

اگر چنین معرفتی نسبت به امام علیه السلام ایجاد گردید و ما امام را شناختیم، به حکم عقل سلیم، باید او را به امامت قبول نماییم، یعنی با اختیار خود تسلیم ایشان گشته و از حضرتش پیروی نماییم. در چنین صورتی، این عمل ما می‌تواند مقدمه‌ای شود برای این که خداوند متعال، مرتبه بالاتری از معرفت خودش را به ما عطا فرماید، و بدین ترتیب در مسیر خداشناسی باقی بمانیم و کاملتر شویم.

از طریق هدایت چهارده معصوم علیهم السلام، همواره متذکر معروف فطری خود می‌گردیم. در حقیقت، معرفت فطری ما به خدای سبحان، به وسیله «تنبّهات چهارده نور پاک علیهم السلام» محافظت می‌شود. و تنها با تربیت ایشان، به خداشناسی کامل و صحیح خواهیم رسید. از طرف دیگر، معرفت بیش‌تر ما نسبت به خدای عزّ و جلّ، ما را با اهل بیت علیهم السلام آشنا تر می‌سازد، یعنی با عبادت صحیح و خالصانه، معرفت ما به ایشان بالاتر می‌رود. و همین می‌تواند پله و

نردبانی برای تسلیم پیش‌تر به اهل بیت علیهم السلام، و در نتیجه معرفت بالاتری نسبت به خدای متعال باشد.

پس نتیجه معرفت پیش‌تر خدا، معرفت پیش‌تر امام علیه السلام است. و بالعکس معرفت بالاتر نسبت به امام، ما را به معرفت بالاتر خدای تعالی می‌رساند. و این هر دو، بستگی کامل دارد به اختیار خود انسان، که به آنچه لازمه معرفتش می‌باشد، تسلیم گردد تا هر دو نتیجه برایش حاصل گردد.

معرفت امام علیه السلام، میوه و نشانه معرفت خدا

تا این‌جا ارتباط معرفت امام علیه السلام با معرفت خدا فقط از یک جنبه توضیح داده شد: طریقیّت داشتن امام شناسی برای خداشناسی. اما ارتباط این دو معرفت به این جنبه خلاصه نمی‌شود و مسأله از جنبه دیگری هم قابل بیان است. آن جنبه، موضوعیّت داشتن و هدف بودن معرفت امام علیه السلام است.^۱ وقتی کسی خدا را شناخت - یعنی برای وی روشن شد که پروردگاری دارد - عقلاً باید تسلیم او شده و به ربوبیّت او گردن بنهد. «خداشناس» کسی است که به این مرحله از

۱- برای درک تفاوت میان طریقیّت و موضوعیّت، مثالی می‌زنیم. فرض کنید که از تهران به مقصد مشهد حرکت می‌کنید. گاهی از جاده‌ای می‌روید که از میان کویر می‌گذرد. و گاهی از جاده‌ای که از شهرهای شمال کشور می‌گذرد.

در حالت اول، راه برای شما فقط طریقیّت دارد، چون جاده‌ای است برای رسیدن به مقصد مشهد. ولی در حالت دوم، گشت و گذار در جنگل‌های سرسبز شمال، خود، هدفی است جدا، علاوه بر هدف اصلی که رسیدن به مشهد است.

بدینرو، مسیر دوم برای شما علاوه بر این که طریقیّت دارد، موضوعیّت هم دارد چون عبور از این مسیر، صرف‌نظر از هدف اصلی، یکی از اهداف شما از مسافرت است.

پذیرش و تسلیم نسبت به خدا رسیده و در حقیقت، خدا را به خدایی قبول کرده باشد.

چنین کسی لازم است نسبت به باب خدا یعنی پیامبر و ائمه علیهم السلام هم تسلیم شود، یعنی ایشان را به همان مقامی که خدا برایشان قرارداده باور کند، تا توحید از او پذیرفته شود. به تعبیر دیگر، لازمه پذیرش ربوبیت خدای عزّ و جلّ، پذیرفتن نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت ائمه علیهم السلام است. قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام شرط توحید (خداشناسی) دانسته شده است. وقتی از امام معصوم علیه السلام در باره خداشناسی می پرسیدند، ایشان در پاسخ تنها به قبول خداوند اکتفا نمی کردند، بلکه پذیرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به نبوت و ائمه علیهم السلام به امامت و حتی دشمنی با دشمنان ایشان را در تعریف خداشناسی مطرح می کردند. ابو حمزه ثمالی به امام باقر علیه السلام عرض می کند:

جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَصَدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ وَ تَصَدِيقُ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ مُوَالَاةُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ الْإِيْتِمَامُ بِهِ وَ بِأَيْمَةِ
الْهُدَى علیهم السلام وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ. هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ
عَزَّ وَ جَلَّ^۱

فدایت شوم معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزّ و جلّ و باور داشتن پیامبرش صلی الله علیه و آله و دوستی و همراهی با علی علیه السلام، و پذیرفتن امامت او و ائمه هدی علیهم السلام، و بیزاری جستن از دشمنان ایشان به سوی خدای عزّ و جلّ. این است

۱- اصول کافی / کتاب الحجّه / باب معرفة الامام و الردّ الیه / ح ۱.

معرفت خداوند عزّ و جلّ.

در حدیث دیگری، جابر جعفی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:
أَمَّا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا
أَهْلَ الْبَيْتِ. وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ مِنَّا أَهْلَ
الْبَيْتِ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ هَكَذَا - وَاللَّهُ - ضَلَالًا^۱

تنها کسی اهل معرفت خدا و عبادت اوست که خدا را بشناسد، و اهل معرفت امام خود از ما اهل بیت باشد. و قسم به خدا کسی که خدا را نشناسد و معرفت نسبت به ما اهل بیت نداشته باشد، چنین کسی غیر خدا را شناخته و بندگی غیر او را - این چنین گمراهانه - کرده است.

از این احادیث و نظائر آنها به صراحت می توان نتیجه گرفت که موحد (خداشناس) در فرهنگ شیعی به کسی گفته می شود که اعتقاد به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دارد، و اهل ولایت محسوب می شود. این جا است که می فهمیم امام شناسی (به معنای اعتقاد به امام علیه السلام) ثمره و محصول درخت خداشناسی (به معنای اعتقاد به خدا) است. یعنی وقتی معرفت خدا به بار نشسته و میوه دهد، میوه آن معرفت امام علیه السلام است. و اگر بر این درخت، چنین میوه ای به ثمر نرسد، معلوم می شود که درخت بی ثمر و بدون فایده ای است، زیرا به محصول و ثمره واقعی خود نرسیده است.

امام شناسی میوه درخت خداشناسی است. همان طور که هر

درختی به میوه‌اش شناخته می‌شود، توحید هم به امامت شناخته می‌شود. درخت سیب، به این دلیل که میوه سیب بر آن می‌روید، درخت سیب است و هر کس نوع درخت را به میوه روی آن می‌شناسد. درخت توحید نیز زمانی درخت توحید خواهد بود که ثمره آن اعتقاد به امام علیه السلام باشد. اگر چنین میوه‌ای بر آن نروید، دیگر درخت را نمی‌توان درخت خداشناسی دانست.

بنا بر این، معرفت امام علیه السلام نه تنها شرط و لازمه معرفت خدا، بلکه نشانه منحصر به فرد آن است. یعنی با این نشانه - و فقط با همین نشانه - می‌توان فهمید که چه کسی خداشناس یا خداشناس است. اگر نشانه دیگری برای خداشناسی در احادیث اهل بیت علیهم السلام بیان شده باشد، فرع بر این اصل است. اصل اصول دین، ولایت چهارده نور پاک علیهم السلام است. و هر خیر دیگری، از نتایج و ثمرات این اصل، به حساب می‌آید، چنانچه در حدیث حضرت صادق علیه السلام دیدیم، که فرمودند: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ» (ما ریشه همه خوبی‌ها هستیم).

این نوع ارتباط (میوه با درخت یا نشانه با صاحب نشانه) نوع دیگری از ارتباط بین معرفت امام علیه السلام و معرفت خداست که باید در کنار ارتباط نوع اول (راه و هدف یا وسیله و مقصود) در نظر گرفته شود. به همین عنایت دوم است که امام حسین علیه السلام در پاسخ به فردی که از ایشان پرسید:

مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

معرفه الله چیست؟

پاسخ فرمودند:

مَعْرِفَةُ اَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ اِمَامِهِمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ^۱

معرفت اهل هر زمانی امام خودشان را که طاعت او برایشان واجب است.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در حقیقت درخت توحید را از روی میوه‌اش تعریف فرمودند، تا سؤال کننده به وسیله نشانه توحید، بتواند آن را بشناسد. در واقع چون معرفت خدا جز به معرفت امام زمان علیه السلام شناخته نمی‌شود و تحقق نمی‌یابد، لذا امام حسین علیه السلام معرفت الله را به معرفت امام زمان علیه السلام تفسیر فرمودند.

پس معرفت امام علیه السلام به معنای اعتقاد به ایشان، جزء ناگسستنی معرفت الله می‌باشد. اگر خداشناسی فرد به امام شناسی ختم نشود، نمی‌توان او را موحد دانست. شیعه و سنی هر دو، این روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که:

مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۲

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت بیان کرده‌اند که اگر کسی امام زمان خود را نشناسد، هنوز از جاهلیت و شرک در نیامده است. بنا بر این

۱- بحار الانوار / ج ۲۳ / ص ۸۲.

۲- بحار الانوار / ج ۲۳ / ص ۸۹ و در کافی / کتاب الحجّة / باب انه من عرف امامه لم يضره... / ح ۵ چنین آمده است: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ اِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ. و نیز در بحار الانوار / ج ۲۳ / ص ۹۴ از طریق عامّه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ اِمَامٍ اَوْ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ عَهْدُ اِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

معرفت خدا اگر به معرفت امام عصر علیه السلام منتهی نشود، شخص را دیندار نمی‌کند. در حقیقت انسان با نشناختن امام علیه السلام و تسلیم نشدن در برابر او، همه چیز را از دست می‌دهد، در حالی که همه نعمت‌ها و اعمال نیک، در صورت وجود معرفت امام علیه السلام سعادت آور می‌شود.

شکر نعمت‌های الهی، فقط با معرفت امام علیه السلام

دانستیم که حق نعمت‌های الهی، تنها در صورتی ادا می‌شود که انسان از آن‌ها در مسیر معرفت خدا و بندگی او استفاده کند. و اگر چنین نشود، نعمت خدا مورد کفران قرار می‌گیرد.

همچنین گفتیم که معرفت امام علیه السلام لازمه و نشانه معرفت خداست. و این درخت بدون آن میوه، ثمربخش و مفید نیست و توحید بدون ولایت محقق نمی‌شود.

بنا بر این اگر نعمت‌های خدا ما را به معرفت امام علیه السلام نرساند، کفران نعمت‌های خدا صورت پذیرفته است. یعنی با استفاده از هر نعمتی باید ارادت و تسلیم ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام بیش‌تر شود و پس از منعم اصلی که خداست، ولی نعمت خود را که امام علیه السلام است، بشناسیم و به ایشان اعتقاد داشته باشیم.

از هر نعمتی که استفاده می‌کنیم، مثلاً آب می‌نوشیم و غذا می‌خوریم و یا از نعمت سلامت و امنیت بهره‌مند می‌شویم، باید از

۱- توضیح بیش‌تر این مطلب در کتاب معرفت امام عصر علیه السلام ص ۲۹۰ (چاپ سوم و چهارم)، رقم خورده است.

طریق آنها به ثمره خداشناسی - یعنی معرفت امام علیه السلام - دست یابیم و ارادت ما به امام زمان علیه السلام بیش تر شود. در غیر این صورت، حق نعمت ادا نشده است، چرا که خدای عزّ و جلّ، نعمت های خود را به مخلوقات عطا فرموده، تا آنها خداشناس و امام شناس شوند. پس اگر کسی از نعمت ها استفاده نمود و با ائمه علیهم السلام دشمنی ورزید، از نعمت های الهی سوء استفاده نموده و آنها را ضایع ساخته است.

به همین دلیل، بهره برداری از نعمت های زمین بردشمنان اهل بیت علیهم السلام حرام شده است، چرا که آنها به خاطر دشمنی با ائمه علیهم السلام در واقع خداشناس نیستند. و بهره برداری از نعمت های الهی، برای کسی که به خدا اعتقاد ندارد جایز نیست، و تصرف عدوانی و غصبی به شمار می آید. بی اعتقادی آنها به خداوند سبحان، ناشی از عدم پذیرش آنها نسبت به مقامات الهی اهل بیت علیهم السلام است.

با این ترتیب روشن می شود که تنها راه ادای شکر نسبت به نعمت های الهی این است که از آنها در جهت معرفت بیش تر امام علیه السلام استفاده کنیم.

از ارتباطی که میان معرفت خدا با معرفت امام علیه السلام وجود دارد، نتیجه می شود که شکر نعمت های الهی بدون معرفت امام علیه السلام امکان پذیر نیست. این ارتباط از دو جهت قابل بیان است:

جهت اول: طریقیّت داشتن معرفت امام علیه السلام است، به این معنی که امام علیه السلام را شناخته و به او مراجعه کنیم تا راه صحیح و کامل شکرگزاری به درگاه پروردگار را از او بیاموزیم و با اتکای به ایشان

مسیر درست اداء شکر پروردگار را طی کنیم.

جهت دوم: با شناخت امام علیه السلام و پذیرفتن ایشان، در حقیقت به ثمره خدائشناسی دست یابیم، تا این که استفاده از نعمت‌های الهی، ما را در مسیر معرفت خدا و بندگی او پیش ببرد. این هدف، فقط و فقط با شناخت امام علیه السلام و ارادت و تسلیم نسبت به ایشان محقق می‌گردد.

از جهت دوم می‌توان گفت که معرفت امام علیه السلام هدفی است که خداوند از اعطای نعمت‌هایش به انسان‌ها، برای ایشان قرار داده، یعنی موضوعیّت دارد. این همان هدف از خلقت ایشان است. بنا بر این اگر به این هدف نرسند، نعمت‌های الهی را ضایع ساخته و کفران آن‌ها را کرده‌اند.

تفسیر حکمت لقمان به معرفت امام علیه السلام

از این جا می‌توانیم معنای دقیق حکمت عطا شده به لقمان را در قرآن بفهمیم.

آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ^۱

ما به لقمان، حکمت را بخشیدیم، که: «خدا را شکرگزار باش».

باید دید راه عملی تحقق این هدف چیست. لقمان باید چه چیزی به دست آورده باشد تا عملاً توانسته باشد به مرتبه شکر پروردگارش رسیده باشد؟ پاسخ این پرسش به صراحت در

فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیه فوق فرمود:

أُوتِيَ مَعْرِفَةَ إِمَامٍ زَمَانِهِ^۱

معرفت امام زمانش به او (لقمان) داده شد.

باتوجه به مطالب پیشین، دلیل این بیان کاملاً روشن است. هیچکس بدون رسیدن به معرفت امام علیه السلام نمی تواند شکرگزار منعم خود باشد، چون تنها راه شکر خدا این است که انسان با استفاده از نعمت های او، به معرفت و بندگی خدا برسد. و این هم جز با معرفت امام علیه السلام حاصل نمی شود.

جدا نبودن معرفت امام علیه السلام از معرفت خدا را به دو بیان دانستیم، اکنون می توانیم بفهمیم که خداوند بر جناب لقمان منت گذاشت و برای این که او را عملاً در مسیر شکرگزاری خدایش قرار دهد، معرفت امام زمانش را به او عطا فرمود، تا بتواند هم از راهنمایی ها و ارشادات ایشان در نحوه شکرگزاری بهره ببرد (طریقیت داشتن معرفت امام)، و هم با تسلیم و اعتقاد ورزیدن به ایشان، بتواند به ثمره معرفت خدا - که هدف از خلقت لقمان بوده - نائل گردد (موضوعیت داشتن معرفت امام). از این جا می توان به میزان بزرگی نعمت معرفت امام زمان علیه السلام پی برد.

خداوند منان، نعمت ها و خیرات بسیاری را نصیب بندگان خویش نموده است. ولی خود، بعضی از نعمت ها را بر بعضی دیگر برتری داده و آنها را بزرگ تر شمرده است، تا جائی که در قرآن،

نعمتی را «خیر کثیر» نامیده است.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ
مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ^۱

(خداوند) به هر کس که بخواهد حکمت عطا می‌نماید. و هر کس به او حکمت داده شد، قطعاً خیر کثیر به او داده شده است. ولی فقط خردمندان (به این حقیقت) متذکر هستند.

خداوند، حکمت را به هر کس که بخواهد (مَنْ يَشَاءُ) عطا می‌کند، چرا که اعطای پروردگار سبحان بر مبنای فضل اوست و هیچ استحقاقی از جانب مخلوقات در کار نیست. بنا بر این خداوند کریم، به فضل خود، به هر فردی که بخواهد حکمت می‌بخشد. در ادامه آیه، حکمت را «خیر کثیر» (یا سبب آن) دانسته است. وصف این نعمت به خیر کثیر، توسط خداوند، نشان می‌دهد که این نعمت، بسیار ارزشمند است. به همین جهت، جناب لقمان همواره مورد توجه ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده و ایشان، سفارش‌های او را مکرر نقل می‌فرمودند.

خدای متعال در انتهای آیه تأکید فرموده که ارزش و قدر این نعمت را فقط صاحبان خرد ناب می‌یابند. پس اگر این خیر کثیر به کسی داده شد، باید قدر آن را بداند و حقّ شکر آن را به جا آورد و دانستیم که این حکمت ارزشمند و گرانقدر، چیزی جز معرفت امام علیه‌السلام نمی‌باشد. همان طور که در تفسیر آیه مربوط به حضرت

لقمان گذشت.

بیان دیگری هم از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه آمده که ایشان حکمت را چنین تفسیر فرموده‌اند:

طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ^۱

این بیان هم مؤید همان تفسیر قبلی است، معرفت امام علیه السلام و اطاعت از خدا، جدای از هم نیستند، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند. پس به طور خلاصه، امام علیه السلام و معرفت ایشان، سرچشمه خیر کثیری است که خدای جلیل با اعطای آن بر بندگان منت گذاشته و آن را از بقیه نعمت‌های عطا شده، بزرگ‌تر و مهم‌تر خوانده است. چرا که همه خیرات از این سرچشمه ناشی می‌شود.

در زیارت جامعه کبیره، همین مطلب به عبارت ذیل آمده است:

إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَ قَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُشْتَاهُ^۲

اگر از خیر صحبت شود، شما ابتدای آن و ریشه و شاخه آن و سرچشمه و پناهگاه و انتهای آن هستید.

خداوند متعال، عالم هستی را این گونه قرار داده است که هر خیری به هر کس برسد، باید از طریق امام علیه السلام باشد، یعنی ایشان واسطه همه نعمت‌ها هستند. از طرف دیگر، شکر هر نعمتی موقوف به معرفت امام علیه السلام است که این معرفت، خود بالاترین نعمت خداست. و انسان حتی برای رسیدن به معرفت خدا - هدف غایی از خلقت - نیز از این نعمت بی‌نیاز نمی‌باشد. بنا بر این معرفت امام علیه السلام

۱- تفسیر کنز الدقائق / ج ۲ / ص ۴۴۴. ۲- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۳۲.

نعمتی است که نعمت بودن همه نعمت‌ها وابسته به آن است، به طوری که بدون آن، هیچ نعمتی نعمت نیست، بلکه «نقمت» خواهد بود. زیرا معرفت امام علیه السلام تنها نعمتی است که در صورت وجود آن، هدف پروردگار از اعطای نعمت به بندگانش محقق می‌شود. و در صورت عدم آن، همه آنها در غیر مسیر رضای الهی قرار می‌گیرند که در آن صورت «نقمت» می‌شوند. پس باید قدر این نعمت دردانه الهی یعنی معرفت امام علیه السلام را که سرچشمه خیر کثیر است، بیش‌تر و عمیق‌تر بدانیم.

فصل دوم

شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام

معرفت قلبی

از مباحث گذشته، دانستیم که برای شکر یک نعمت، در درجه اول باید نعمت بودن آن را قلباً بپذیریم. اگر نعمت بودن آن را تصدیق کردیم، مراحل بعدی شکر در باره آن قابل طرح خواهد بود. ولی اگر چیزی را اصلاً به عنوان نعمت قبول نکرده باشیم، شکر زبانی و عملی در مورد آن معنا ندارد. و اگر هم به ظاهر انجام پذیرد، ارزشی نخواهد داشت، چون حقیقت شکر در آن نیست.

امام حسن عسکری علیه السلام فرموده‌اند:

نعمت را نمی‌شناسد جز شاکر، و شکر نعمت را نمی‌گزارد مگر کسی که معرفت دارد.^۱

بنا بر این، شاکر بودن، مشروط به شناخت نعمت است. در مورد

شکر نعمت امام علیه السلام نیز شرط نخست و اصلی، معرفت صحیح نسبت به ایشان می باشد.

حدّ واجب معرفت امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام در حدیثی خطاب به معاویه بن وهب در باره معرفت امام علیه السلام فرموده اند:

إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجِبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَالْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعِبُودِيَّةِ ... وَبَعْدَهُ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بِهِ يَأْتُمُّ بِنِعْتِهِ وَصِفَتِهِ وَاسْمِهِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ^۱

به درستی که با فضیلت ترین و ضروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و بعد از آن (یعنی پس از معرفت رسول) معرفت آن امامی است که به او اقتدا می کند - هم شناخت ویژگی ها و اوصاف و هم شناخت نامش - چه در سختی و چه در آسایش.

در ابتدای این روایت، تذکر به وجوب معرفت خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، و امام علیه السلام آمده است، و از معرفت به عنوان یک «وظیفه» یاد شده است. استفاده از تعبیر «وجوب»، نشانگر عملی است که هر فرد، مکلف به آن می باشد. همه مخلوقات، باید به خدایی که شناخته اند اقرار کنند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام منصوص علیه السلام را قلباً بپذیرند، و زیر بار کمالات آنها رفته و تسلیم شوند، یعنی به

مقامات ایشان اعتقاد پیدا کرده و به آنها اقتدا کنند. این مرتبه تسلیم در حال سختی و آسایش فرقی ندارد، و در هیچ حالت، این تکلیف از عهده انسان ساقط نمی‌شود^۱. چرا که پذیرش و اعتقاد و تسلیم، حال قلب است و سختی‌ها قلب شخص را تسخیر نمی‌کنند.

در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام معرفت امام را به دو مرتبه معرفت به اسم و معرفت به وصف و نعت^۲ تقسیم فرموده‌اند. با توجه به اهمیت و ضرورت آگاهی از این تقسیم، به توضیح و بررسی هر یک از این اقسام می‌پردازیم و سپس هر یک از این مراتب را بر وجود مبارک امام زمان علیه السلام تطبیق می‌دهیم.

معرفت به اسم و صفت

هر شخصی ممکن است از طریق اسم یا صفتش به ما معرفی شود. «اسم» در لغت به معنی نشانه است که وسیله شناخت فرد می‌باشد، و به هر چیزی که فرد مورد نظر را از غیر او جدا سازد، اطلاق نشانه و یا اسم می‌توان کرد.

گاهی ممکن است کسی را به اسم لفظی او بشناسیم. مثلاً بدانیم

۱- در حالی که در مورد دیگر واجبات، حالات استثنایی وجود دارد و سختی‌ها و مشکلات و بیماری‌ها و... تغییراتی در وظیفه انسان به وجود می‌آورد. مثلاً اگر آب نباشد، تکلیف وضو از شخص ساقط شده و مکلف به تیمم می‌گردد. اگر کسی به دلیل بیماری برایش احتمال ضرر باشد، تکلیف روزه از گردنش برداشته می‌شود. اگر کسی استطاعت مالی و جانی نداشته باشد، مکلف به حج نیست. و همین گونه در فروع احکام. ولی اعتقاد به امام و تسلیم او بودن مانند اعتقاد و ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله، وظیفه‌ای است که در هیچ وضعیتی ساقط نشده و هیچ جایگزینی ندارد.

۲- نعت و وصف، تقریباً مرادف یکدیگرند.

که نامش «علی» است. دانستن نام خانوادگی او، به طور مشخص‌تری از دیگران متمایزش می‌کند. و اگر بخواهیم اطلاعات دقیق‌تری در باره‌اش داشته باشیم، باید نام پدر، سال تولد، محل تولد و... او را بدانیم. اصطلاحاً به خصوصیات شناسنامه‌ای او آگاهی پیدا کنیم.

بدین ترتیب او را از طریق اسم «لفظی» اش می‌شناسیم، و از این لحاظ او را با دیگری اشتباه نمی‌کنیم، هر چند که اگر خودش را ببینیم و یا صدایش را بشنویم چه بسا او را نشناسیم.

نوع دیگری از معرفت به اسم، شناخت نشانه‌های تکوینی و ظاهری فرد است، مثلاً شکل و قیافه یا قد و قامت او را بدانیم و یا او را از طریق صدایش بشناسیم. بدین ترتیب، شکل و صدا و دیگر خصوصیات تکوینی او برای ما نشانه می‌شود و ما او را با دیگران اشتباه نمی‌گیریم. این‌ها مصادیق معرفت به اسم هستند.

این مرتبه از معرفت، سطحی‌ترین رتبه شناخت ما نسبت به کسی است که می‌خواهیم نسبت به او معرفت پیدا کنیم.

معرفت به نعت و صفت، مرتبه بالاتری از معرفت است. در این معرفت، ما شخص را تنها از روی اسم و شکل و لباس و دیگر خصوصیات ظاهری نمی‌شناسیم، بلکه به یک سلسله ویژگی‌ها و کمالات باطنی او آگاه می‌شویم. مثلاً از اخلاق و رفتار، علم و آگاهی، ایمان و عمل صالح و دیگر توانایی‌ها و نقصان‌های او مطلع می‌شویم.

به این ترتیب حوزه معرفت به صفت و نعت، خیلی گسترده‌تر از

معرفت به اسم می‌شود و عمق بیش‌تری هم دارد. چه بسا ما کسی را بارها و بارها دیده باشیم و خصوصیات شناسنامه‌ای او را به خوبی بدانیم؛ ولی بسیاری از جنبه‌های شخصیتی و اخلاقی و دینی و دیگر خصوصیات او بر ما مخفی باشد. عمق معرفت - که برخاسته از مراتب معرفت به نعت و صفت است - گاهی آن قدر تفاوت دارد که گویی شناخت اسمی فرد، اصلاً به عنوان معرفت مطرح نمی‌شود. مثلاً ما فردی را به نام می‌شناسیم، اما نمی‌دانیم که چه فرد عالم و متقی و درست‌کار و خیر است. ولی فرد دیگری که حتی یک بار هم او را ندیده است، از این ویژگی‌هایش اطلاع دارد. در این فرض کسی که معرفت به اوصاف این فرد عالم دارد، معرفتش از ما بیش‌تر است. و اگر ما روزی با این فرد عالم همسفر و همراه شویم، ممکن است صفاتی از او برای ما روشن شود که اعتراف کنیم: «من تا به حال او را نشناخته بودم و تازه او را شناختم». بنا بر این عمق معرفت به وصف، با معرفت به اسم، اصلاً قابل مقایسه نیست.

مراتب معرفت به صفت

معرفت نعت و صفت هم مراتب دارد و هر کدام از این مراتب اثری متفاوت با دیگری دارد.

مرتبه «اول»، معرفتی است که از طریق «شنیدن اوصاف» فرد حاصل می‌شود؛ یعنی وقتی که صفت و خصوصیات فرد را از دیگری می‌شنویم و یا در نوشته‌ای می‌خوانیم. این مرتبه، معرفت «غیابی» است، زیرا آن فرد، خود حاضر نیست، و با توصیف

دیگران به ما معرفی می‌گردد. مثلاً می‌شنویم که پزشکی در کار خود بسیار حاذق است و عمل‌های جراحی مشکلی را با موفقیت انجام داده یا بیماران سخت را مداوا کرده است. یا می‌شنویم که عالمی در مسائل دینی بسیار متخصص، و خودش نیز اهل عمل است و موعظه‌اش بسیار به دل می‌نشیند، هم چنین افراد بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است و یا در کتابی فضائل و کرامات او را می‌خوانیم. بدین ترتیب نسبت به آن عالم یا پزشک معرفت پیدا می‌کنیم. این شناخت‌ها آثاری در قلب ما ایجاد می‌نماید، و حال قلبی ما نسبت به وقتی که این اوصاف را شنیده بودیم دگرگون می‌شود. البته این معرفت که از راه شنیدن حاصل می‌شود، خود درجات مختلفی دارد. هر چه این شنیدن‌ها بیش‌تر باشد، و هر قدر که وصف‌کننده موثوق‌تر و عالم‌تر باشد، وصفش اثر بیش‌تری در دل می‌گذارد.

مثلاً اگر کسی پزشکی را به ما معرفی کند، علاوه بر نوع توصیف او، وضعیت خود وصف‌کننده را هم در نظر می‌گیریم. اگر بدانیم او راستگوست و اهل اغراق و غلو نمی‌باشد، اثر معرفی او عمیق‌تر خواهد بود. هم چنین اگر بفهمیم که خودش پزشک است و حتی پزشک متخصص در همان رشته می‌باشد، در ما اطمینان بیش‌تری حاصل می‌شود. از نظر ما معرفی متخصص با توصیف شخص غیر وارد، کاملاً متفاوت است و ما در اثر توصیف فرد متخصص، اطمینان خاطری می‌یابیم که در حالات دیگر، این اطمینان هرگز حاصل نمی‌شود.

عامل دیگری که اثر معرفت به وصف از راه شنیدن را افزون

می‌سازد، این است که معرّف، خود اثر آن وصف را چشیده باشد. مثلاً کسی که از پزشکی تعریف می‌کند، اگر بگوید من ده سال است که فرزندم را نزد او می‌برم و نتیجه دیده‌ام، بیش‌تر اثر دارد تا این‌که بگوید یک ماه است که با او آشنا شده‌ام و یا خودم نیز تعریف او را شنیده‌ام ولی تا به حال مراجعه نداشته‌ام، در این صورت کلام و تعریف او اثر کم‌تری در شنونده ایجاد خواهد کرد.

بنا بر این ویژگی‌های معرّف و سنخیت او با شخص تعریف شده و کیفیت شناخت خود او از عوامل، ناخودآگاه، در میزان تأثیر تعریف و توصیف، مؤثر می‌باشد. و این عوامل باعث می‌شود که عمق تأثیر شنیدن‌ها متفاوت گردد. این تأثیرات به صورت غیر اختیاری در دل فرد ایجاد می‌شود و ارتباطی به عمل او ندارد.

در «مرتبۀ دوم» می‌توانیم با «مشاهده» یا «دیدن» آثار، نسبت به اوصاف چیزی معرفت پیدا کنیم، یعنی تأثیر عمل و فعالیت او را روی دیگران ببینیم. فرض کنید یکی از نزدیکان شما ناراحتی خاصی داشته و شما شاهد رنج بردن او، و مراجعه او به پزشکان مختلف بوده‌اید، تا این‌که با چشم خود می‌بینید که مراجعه به پزشک خاصی باعث بهبودی و سلامت بیمار شده است.

یا ممکن است ببینیم که جوانی دچار سرگردانی و حیرت شده، و قدرت تشخیص ارزش‌ها را از دست داده است، و در عمل نسبت به انجام وظایف شرعی و اخلاقی خود کوتاهی می‌نماید. سپس مصاحبت او با فرد عالمی را مشاهده می‌کنیم، و به دنبال این معاشرت، می‌بینیم که این جوان تغییر رویّه داده و نسبت به انجام

وظایف خود کوشا شده است. این «دیدن»ها باعث می‌شود که ما شناختی نسبت به این فرد عالم پیدا کنیم.

بدین ترتیب با دیدن اثر یکی از اوصاف شخص در دیگران، پی به صفت او می‌بریم. این مرتبه از معرفت، از جهتی «حضوری» می‌باشد چون اثر صفت آن شخص نزد شناسا حاضر است و می‌تواند آن را ببیند.

اثری که از این طریق در قلب انسان ایجاد می‌شود، بسیار عمیق‌تر از معرفت از راه شنیدن می‌باشد.

«مرتبه سوم» معرفت به وصف، شناخت چیزی از راه «چشیدن» آن می‌باشد. در این نوع معرفت، از طریق مواجهه با واقعیت چیزی، آن را می‌شناسیم و خود تجلی‌گاه آن صفت می‌شویم. مثلاً وقتی به بیماری سختی دچار می‌شویم و به رنج بسیاری می‌افتیم، پس از مراجعه به پزشک‌های مختلف، اثری از بهبودی در ما ایجاد نمی‌شود. در اوج سختی و ناراحتی، به پزشک متخصصی مراجعه می‌کنیم و او واسطهٔ بهبودی بیماری صعب‌العلاج ما می‌شود، و با معالجهٔ او، از آن درد و ناآرامی به حالت سلامت و آرامش می‌رسیم. در این حالت، خیلی خوب به متخصص بودن این پزشک پی می‌بریم و نسبت به این صفت او معرفت بیش‌تری پیدا کرده و این معرفت، تأثیر بسیار زیادی در قلب ما می‌گذارد.

مثال دیگر: در مسائل دینی به حیرت می‌افتیم، در تشخیص تکالیف خود ناتوان می‌شویم، حق و باطل‌ها در نظرمان مخلوط شده و از دستیابی به شیوهٔ صحیح زندگی عاجز می‌گردیم. ناگهان

متوجه می‌شویم که عمرمان بیهوده تلف شده و در گام برداشتن در مسیر بندگی خدا ناموفق هستیم و نمی‌توانیم راه را از بیراهه تشخیص دهیم. در این زمان به هر کوی و برزنی برای یافتن «صراط مستقیم» سر می‌زنیم. در این میان دستگیری عالمی را چشیده و به وسیله او نسبت به وظایف خود، تنبّه می‌یابیم. در این صورت ما گوشه‌ای از علم این عالم را چشیده‌ایم و او به ما معرفی شده است. این مرتبه از معرفت را که خود شناسا، یکی از اوصاف شخص را وجدان می‌کند، می‌توان «معرفت شهودی» نامید، چرا که او خود، شاهد صفت آن شخص می‌شود و البته می‌تواند مبین آن هم باشد. عمق و میزان تأثیری که این مرتبه از معرفت در قلب انسان ایجاد می‌کند، با مراتب قبلی قابل مقایسه نیست.

پس به طور کلی می‌توانیم برای معرفت، چهار مرحله قائل

شویم:

۱ - معرفت به اسم.

۲ - معرفت غیابی به وصف.

۳ - معرفت حضوری به وصف.

۴ - معرفت شهودی به وصف.

معرفت در هر مرحله نسبت به مرحله قبلی عمیق‌تر است. و در هر درجه آن، نسبت به مرتبه بعدی، می‌توان اطلاق عدم معرفت (شناختن) کرد. انسان یا رسیدن از یک مرحله به مرحله بعدی، در واقع معرفت جدیدی نصیبش می‌گردد، و ضعف خود را که در مرحله قبل داشته، با تمام وجود خویش می‌یابد.

مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد)

در مورد یک پزشک، سه درجه معرفت به وصف وجود دارد:

- ۱ - شنیدن اوصاف او.
- ۲ - دیدن آثار طبابت او.
- ۳ - معالجه شخص به وسیله او.

هر کدام از این درجات معرفت که برای ما حاصل شود، متوجه می شویم که آنها در حقیقت به ما شناسانده شده اند و شناختن آنها کار خود ما نبوده است.

مثلاً وقتی وصف یک پزشک متخصص و متعهد را می شنویم، شرایطی فراهم شده که ما در روز خاصی به محل معیّتی رفته و با فرد مشخصی برخورد کنیم که قبلاً با پزشک مورد نظر برخوردی داشته است. خدای تعالی به دل او انداخته تا از آن پزشک تعریف کند و به یاد او آورده است که خاطره خود را برای ما بیان نماید. البته در این حالت، توجه کردن به صحبت های گوینده اختیاری ما بوده است. ولی علم و فهمی که در اثر این توجه حاصل می شود و انسان را تحت تأثیر قرار می دهد، امری است که به اختیار شنونده نیست و کار خداست.

بنابراین، شناخت اوصاف دیگران کار خود شناسا نیست، و این مطلب در همه مراتب معرفت صادق است. اما عمل و نحوه برخورد شناسا بعد از معرفت شروع می شود. یعنی وقتی وصف پزشکی را شنید و فهمید و یا طبابت او را دید و یا به وسیله او معالجه شد و تخصص او را چشید، این تعریف ها آثاری در قلب او ایجاد می کند

که بنا به شدت و نوع معرفت، عمق آن تفاوت دارد. این اثرگذاری‌ها کار خود شخص نیست، ولی بعد از این که قلب او تحت تأثیر این معرفت‌ها قرار گرفت، او ممکن است پذیرای این شناخت قلبی خود باشد و یا این که از آن روی گرداند. مثلاً اگر برخوردی با آن پزشک داشت، می‌تواند به او احترام بگذارد، جلو برود و به او سلام کند و یا این که بی‌توجهی کرده و هیچ احترامی برایش قائل نشود.

به خوبی روشن است که بین شناخت قلبی فرد با عملکرد اختیاری او تفاوت زیادی وجود دارد و فرد می‌تواند عملکردی متناقض با معرفت قلبی خود داشته باشد. البته عملکرد اختیاری انسان، ممکن است در حدّ گفتن به زبان باشد. در این صورت، شخص می‌تواند زبان به مدح آن پزشک بگشاید و یا از او بسیار بدگویی کند.

ظریف‌ترین و حسّاس‌ترین - و در عین حال مهم‌ترین - عمل اختیاری در برابر معرفت، مربوط به قلب می‌باشد. در این مرحله با وجود این که شخص فهمیده است که این پزشک، متخصص و متعهد و متقی و... است و عقلش گواهی می‌دهد که باید نسبت به او خاضع باشد و به او احترام بگذارد؛ ولی شخص می‌تواند قلباً برای او ارزشی قائل نشود و نزد خود، او را پست شمارد. پس اعتقاد داشتن به او یا بی‌اعتقادی نسبت به او، یک عمل اختیاری قلبی است که جایگاه آن پس از حصول معرفت می‌باشد.

بدین ترتیب، معرفت به اسم و وصف، به صورت غیر اختیاری

برای انسان حاصل می‌شود. ولی پس از معرفت، اعتقاد یا عدم اعتقاد به آن اختیاری اوست و همین اعتقاد داشتن را معرفت اختیاری می‌نامیم.

هر چه درجه معرفت فرد بالاتر باشد، اگر تسلیم شود و زیر بار معرفت خود برود، اعتقاد قلبی او عمیق‌تر خواهد بود.

به عنوان مثال، اگر انسان اثر معالجه پزشکی را بر روی بیماری ببیند، در صورت عناد نداشتن، اعتقاد قوی‌تری به آن پزشک می‌یابد تا نسبت به وقتی که فقط وصف مهارت او را شنیده است. و نیز اگر خودش حاذق بودن او را چشیده باشد، در صورتی که تسلیم معرفت شهودی خود گردد، اعتقاد عمیق‌تری نسبت به آن پزشک در مقایسه با حالت قبلی پیدا می‌کند.

این اعتقاد مراتب مختلفی دارد که همگی اختیاری‌اند، اما معمولاً با عمیق‌تر شدن معرفت‌ها، شدیدتر و عمیق‌تر می‌شوند؛ البته در صورتی که شخص اهل عناد و انکار واقعیات نباشد و بخواهد در برابر آنچه فهمیده و شناخته است، تسلیم شود. انسان پس از شناخت هر حقیقتی، این دو موضع کاملاً مختلف را می‌تواند داشته باشد. هر جا که معرفت صفت وجوب پیدا کند، مقصود از آن تسلیم و اعتقاد داشتن به چیزی است که معرفتش به صورت غیر اختیاری حاصل شده است.

معرفت قلبی به امام علیه السلام

در بحث «شکر» هم که یک عمل اختیاری است، معرفت قلبی

عبارت از همین اعتقاد ورزیدن است که یک عمل اختیاری می‌باشد.

همه مراتب معرفت که به طور کلی توضیح داده شد، در باره معرفت امام علیه السلام نیز صدق می‌کند. در درجه اول می‌توانیم نسبت به ایشان معرفت به اسم داشته باشیم که از طریق روایات، اطلاعاتی در این زمینه به ما رسیده است و وظیفه داریم که از خصوصیات اسمی و نشانه‌ای ولی نعمت خود آگاه باشیم، حدّ اقل در این حد که ایشان را از دیگران تمیز داده و کسی را به جای حضرت اشتباه نگیریم. نام پدر و اجداد طاهرین ایشان و این که در چه تاریخی و در کجا متولد شده‌اند و نیز خصوصیات ظاهری ایشان مانند قد و اندام و شکل صورت و ... اگر تشخیص امام زمان علیه السلام به دانستن این اطلاعات بستگی دارد، لازم است انسان اینها را بداند، و در غیر این صورت شناخت اینها ضرورت ندارد، هرچند که معرفت انسان را به امامش شدیدتر و عمیق‌تر می‌سازد. البته لزوم و ضرورت در این جا، به اعتقاد پیدا کردن انسان تعلق دارد که جایگاه آن پس از حصول شناخت است.

به عنوان مدخلی برای بیان و معرفی بعضی از اوصاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه به این حقیقت توجه می‌دهیم که همه امامان ما، وارث کمالات پیامبران الهی از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بوده‌اند. این مطلب در احادیث به صراحت آمده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَّطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ جَمِيعَ مَا

فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتِمِ النَّبِيِّينَ فِي عِثْرَةِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ^۱
 بدانید آن علومی که حضرت آدم عليه السلام از آسمان به زمین آورد،
 و همه فضائل پیامبران الهی تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله، در
 عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وجود دارد.

البته از عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هیچ کدام «نبی» نیستند، بنا بر این
 باید همه کمالات و فضائل انبیاء عليهم السلام را بجز «نبوت» برای همه
 امامان قائل شویم. این همان مطلبی است که در حدیث امام
 صادق عليه السلام آمده است، ایشان پس از تذکر به وجوب معرفت امام به
 اسم و وصف، به پائین ترین حد معرفت امام به وصف اشاره
 فرموده اند:

وَ أَذْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوتِ، وَ وَارِثُهُ^۲
 پائین ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله
 و وارث ایشان غیر از درجه نبوت می باشد.

بنا بر این، اگر بخواهیم امام شناس باشیم، باید امام عليه السلام را دارای
 مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله بدانیم، یعنی معتقد باشیم که امام عليه السلام همه مقامات
 پیامبر صلی الله علیه و آله را جز نبوت دارا هستند. در واقع همه خصوصیات پیامبر
 در امام عليه السلام هم یافت می شود و تنها مقام نبوت از این قاعده استثنا
 است. منظور از «درجه نبوت»، تأسیس شریعت و مخاطب شدن به
 وحی تشریحی از طرف خدا است.

وحی شریعت اسلام به طور کامل به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است،

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی / ج ۱ / ص ۳۶۸.

۲- بحار الانوار / ج ۳۶ / ص ۴۰۷ / ح ۱۶.

وآنچه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می‌کنند، همه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته‌اند و به طور مستقیم به خود ائمه علیهم السلام، «وحی تشریحی» نمی‌شود.

غیر از این شأن، بقیه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از علم، عصمت، ولایت و... همگی را ائمه علیهم السلام دارا هستند. از طرف دیگر، آنچه برای یک امام ثابت شده، برای سایر ائمه علیهم السلام هم ثابت می‌شود. این حقیقت در کلام امام صادق علیه السلام اشاره شده است:

إِنَّهُ لَا يَجِدُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّىٰ يَعْلَمَ أَنَّ لِآخِرِنَا مَا لِأَوَّلِنَا
بنده‌ای به حقیقت ایمان نمی‌رسد، مگر این که برای آخرین
فرد ما (امامان) همان را که برای اولین ما بوده، قائل شود.

پس اگر صفتی برای یک امام ثابت شود، برای بقیه امامان هم، آن ویژگی وجود دارد. این مطلب با آنچه در باره اختصاصات هر یک از ائمه علیهم السلام یا برتری خمسة طيبة بر امامان دیگر آمده است، منافاتی ندارد. چون در بحث فعلی، از اوصافی سخن می‌گوییم که به امامت امامان مربوط می‌شود و بین ایشان در بعد امامت تفاوتی وجود ندارد. با استفاده از این مقدمه، به معرفی برخی اوصاف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌پردازیم.

۱ - طَيْبٌ دَوَّارٌ بِطَيْبِهِ

آیات و روایات بسیاری را می‌توان یافت که در آن اوصاف

پیامبر ﷺ نقل شده است. و از آن جا که امام ﷺ عدل (همتای) پیامبر می باشد، با مراجعه به این اقوال، می توانیم اوصاف امام ﷺ را بشناسیم. یعنی آنچه در باره پیامبر ﷺ نقل شده، در مورد همه امامان معصوم ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ تا حضرت حجة بن الحسن المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف صدق می کند.

باتوجه به این مطلب، به یکی از اوصاف پیامبر ﷺ که امیرالمؤمنین ﷺ آن را نقل فرموده اند، توجه می کنیم. اما قبل از بیان حدیث، این نکته را یادآور می شویم که هرچه معرف، بهتر و عمیق تر معروف را بشناسد، معرفی او بسیار اثر بخش تر خواهد بود. حال بنگریم که در این روایت، معرف پیامبر ﷺ کیست؟! و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ چگونه و تا چه حد، پیامبر ﷺ را می شناخته اند؟! حضرت علی ﷺ در خطبه قاصعه می فرمایند:

من مانند بچه شتری که به دنبال مادرش راه می افتد، پیامبر ﷺ را پیروی می کردم، در هر روزی حضرت یکی از خصوصیات اخلاقی خود را ارائه کرده و به من دستور دنباله روی از آن را می دادند.^۱

پیامبر ﷺ، تربیت شده خدا است. و امیرالمؤمنین ﷺ دست پرورده پیامبر ﷺ بوده اند. حضرت علی ﷺ خطاب به کمیل (ره) فرموده اند:

يا كميلُ إنَّ رسولَ اللهِ ﷺ أدبُهُ اللهُ عزَّ و جَلَّ، و هو أدبني، و انا

أُودِبُ الْمُؤْمِنِينَ^۱

ای کمیل! به درستی که خداوند پیامبرش را تربیت فرمود، و ایشان هم مرا تربیت فرمودند، و من مؤمنان را تربیت می‌کنم. پس وقتی ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف می‌فرمایند، در واقع استاد خویش را معرفی می‌کنند.

نکته مهم دیگر، این است که حضرت علی علیه السلام اهل مسامحه و مبالغه‌گویی هم نبوده‌اند. و مسلماً معرفتی که معرفی چنین فردی ایجاد میکند، عمق و تأثیر بیش‌تری خواهد داشت. اکنون به کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله گوش جان می‌سپاریم:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ مِنْ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ: مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ...^۲

(پیامبر صلی الله علیه و آله) طبیعی است که (در بیماری‌ها و یا بین بیماری‌ها) طب خود را می‌گرداند (درحالی که) مرهم‌های خود را به خوبی ساخته و داغ‌هایش را آماده کرده است. آن‌ها را هر جا که نیاز باشد قرار می‌دهد: بر دل‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال. با داروهای خود موارد غفلت و سرگردانی را می‌جوید (و معالجه می‌کند).

در ابتدای روایت اشاره شد که پیامبر صلی الله علیه و آله طبیعی است که طب خود را می‌گرداند. دو معنا برای «دوآر بطبه» می‌توان در نظر گرفت:

۱- بحار الانوار / ج ۷۷ / ص ۲۶۹. ۲- نهج البلاغه / فیض الاسلام / خطبه ۱۰۷.

یکی این که طبیب دلسوز، طبّ خود را بین بیماران می‌گرداند، یعنی خود سراغ بیماران می‌آید، حتی اگر آن‌ها به او مراجعه نکنند، طبیب با طبّ خود برای مداوای آن‌ها اقدام می‌نماید. معنای دیگر این که طبّ خود را در میان بیماری‌های مختلف می‌گرداند، یعنی طبّ او نسبت به انواع بیماری‌ها جریان پیدا میکند و هر نوع بیماری را مداوا می‌کند.

این طبیب، مرهم‌های خود را آماده کرده است و برای جایی که مرهم کارساز نباشد و احتیاج به ریشه کن کردن بیماری باشد «مواسم» خود را داغ کرده است. «مواسِم» جمع «مِیْسَم» و از «و س م» می‌باشد. «وسم» به داغی گفته می‌شود که به حیوان زده می‌شود و جای آن روی بدنش باقی می‌ماند. «وسم» نیز نشانه گذاشتن از طریق داغ کردن است.^۱ کلمه «مِیْسَم»^۲ اسم ابزاری است که به وسیله آن بر حیوان داغ می‌زدند. در قدیم برای ریشه کن کردن عفونت‌ها، شیء داغی را روی زخم می‌گذاشتند و این عمل با وجود این که خیلی دردناک بود ولی ریشه عفونت‌ها را می‌سوزاند، و آن‌ها را به کلی از بین می‌برد.^۳

بنا بر این، پیامبر ﷺ طبیبی است که همه ابزار طبابت خود را

۱- کلمه «اسم» هم از «وسم» ریشه گرفته و به معنای «نشانه» است.

۲- «میسَم» در اصل «مِوَسَم» بر وزن مِفْعَل بوده که واو در آن قلب به یاء شده است. سپس برای جمع بستن «میسَم»، حرف یاء به اصل خود بر می‌گردد و جمع آن مواسم می‌شود. البته میاسم هم در جمع «میسَم» گفته می‌شود. لسان العرب / ج ۱۵ / ص ۲۱۴.

۳- ضرب المثل مشهور عربی «آخر الدّواء، الکتی» (آخرین دارو، داغ گذاشتن است)، از همین واقعیت ریشه گرفته است.

آماده کرده است. و هر جا که مرهم کار ساز نباشد، با داغ، بیماری را ریشه کن می‌سازد. این طبیب، هم بیماری‌های جسمی و هم بیماری‌های روحی را مداوا می‌کند. دلهای کور، گوشهای ناشنوا و زبان‌های لال را شفا داده، و افراد سرگردان و غافل را از غفلت و سرگشتگی نجات می‌بخشد.

«طبیب بودن» یکی از اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله است که انسان، با معرفت به این وصف، می‌فهمد که دواي همه دردهای جسمانی و روحانی به دست ایشان بوده و آمادگی کامل برای شفای همه دردها را دارند. اگر این معرفت برای کسی حاصل شد، می‌تواند همین مقام را برای همه امامان در نظر گرفته، و قائل به مقام طبابت برای حضرت علی و اولاد گرامی ایشان علیهم السلام باشد.

طبیب جسم

امام عصر علیه السلام همچون پدران گرامی خود طبیب جسم و روح می‌باشند، طبیبی که با طبّ خود به سراغ بیماران مختلف می‌روند و بر زخم‌های ایشان مرهم می‌گذارند. خواندن شرح حال کسانی که از این جهت مورد عنایت امام علیه السلام قرار گرفته و شفا یافته‌اند، می‌تواند وسیله‌ای برای ایجاد معرفت بیش‌تر امام زمان علیه السلام به وصف طبابت باشد. با این هدف، به ذکر نمونه‌هایی از دستگیری‌های حضرت بقیّة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌پردازیم. باشد که نور معرفت به قلب‌های ما تابیده و با اعتقاد عمیق‌تر به این وصف، مرتبه‌ای از شکر قلبی نسبت به ایشان تحقق یابد.

نمونه اول

یکی از اعضاء هیأت امناء مسجد مقدّس جمکران «آقای - ل» که توفیق بیش از بیست سال خدمت در این مسجد را دارد چنین نقل می‌کند:

«سنه ۵۱ یا ۵۲ بود. دقیقاً خاطرَم نیست. شب جمعه بود و من طبق معمول به مسجد مشرّف شده بودم. جلو ایوان مسجد قدیمی، کنار مرحوم ابوالقاسم، کارمند مسجد که داخل دگّه مخصوص قبض می‌داد و پول می‌گرفت نشسته بودم. نماز مغرب و عشاء تمام شده بود و جمعیت کم و بیش مشرّف می‌شدند. در همین حیث بودیم که ناگهان خانمی جلو آمد. او دست دخترش را که ۱۲ تا ۱۳ سال نشان می‌داد گرفته بود و یک پسر بچه تقریباً ۹ ساله هم در بغل داشت. پاهای بچه فلج بود. نگاهی به آنها کردم و گفتم امری داشتید؟ خانم سلام کرد و من هم جواب دادم. بدون هیچ مقدمه‌ای گفت: من نذر کردم که امام عصر علیه السلام بچه‌ام را امشب شفا بدهد، پنج هزار تومان بدهم. حال می‌خواهم اول هزار تومان بدهم.

من گفتم: آمدی امتحان کنی؟ گفت: پس من چه کنم؟ بی درنگ به او گفتم: نقدی معامله کن، با قاطعیت بگو: این پنج هزار تومان را می‌دهم و شفای بچه‌ام را می‌خواهم. کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب، قبول است، پنج هزار تومان را داد و قبض گرفت و رفت. بعد از سه چهار ساعت، آخر شب بود. من اصلاً قضیه را فراموش کرده بودم، دیدم خانمی آمد و این بار دست پسر بچه‌اش و دخترش را گرفته بود. ابتدا به نظرم رسید که دختر بچه را قبلاً دیده‌ام، ولی یادم

نیامد تا این که خانم شروع کرد به دعا کردن. هی می گفت: خدا به شما طول عمر بدهد حاج آقا، انشاء الله خدا به شما توفیق بدهد. گفتم: چه شده خانم؟ گفت: این بچه همان بچه است، که اول شب آمدم خدمتتان و توی بغلم بود. پاهایش را نشان داد. کاملاً خوب شده بود. اصلاً آثاری از ضعف و فلج در او نبود و گفت، شما را به خدا کسی نفهمد.

گفتم: خانم، این وقایع برای ما غیر منتظره نیست و تقریباً همیشه از این جور چیزها می بینیم. گفت: هفته دیگر انشاء الله با پدرش می آییم و گوسفندی می آوریم و خدا حافظی کرد و رفت. هفته بعد آمد و گوسفندی آوردند و ذبح کردند و خیلی اظهار تشکر کردند. من خودم بچه را دیدم. بغلش کردم و بوسیدم. این مطلب را خودم دیدم».

وقتی این داستان را می شنویم یا می خوانیم، ناخود آگاه معرفت ما نسبت به امام زمان علیه السلام بیش تر می شود، چون ایشان را به وصف «طبابت» بیش تر می شناسیم؛ در حالی که چه بسا قبلاً این معرفت را در حدّ ضعیف تری داشتیم. اما کسی که شاهد این قضیه بوده (مادر یا آن کارمند مسجد) و با چشم خود دیده که بچه فلج در مدّت کوتاهی به عنایت و توجه امام زمان عجل الله تعالی فرجه شفا یافته است، دیدن این امر تأثیر بیش تری در او داشته و از معرفت بالاتری برخوردار شده و حال او با ما بسیار متفاوت است، و بدین ترتیب

ارادتی که او از این طریق به امام عصر علیه السلام پیدا کرده بیش تر از ماست.

بالاترین مرتبه معرفت در این داستان، نصیب همان بچه ۹ ساله ای شده که طبابت حضرت را چشیده است. عمق معرفت او با دیگران قابل مقایسه نیست. و چه بسا هر وقت اسم مسجد جمکران را بشنود منقلب شود، چرا که او اثری در آنجا دیده و چشیده که دیگران نچشیده اند.

نمونه دوم

مرحوم علامه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی قدس سره شرح توسل یکی از علماء و بزرگان نجف به نام شیخ حسین آل رحیم را از قول دو شیخ جلیل القدر و مورد اعتماد - شیخ باقر کاظمی و شیخ محمد طه - چنین نقل کرده است:

در نجف شخصی به نام شیخ حسین آل رحیم زندگی می کرد که مردی پاک طینت و از مقدّسین و مشغول به تحصیل علم بود. ایشان به مرض سل مبتلا شد؛ به طوری که با سرفه کردن، از سینه اش اخلاط و خون خارج می شد. با همه این احوال در نهایت فقر و پریشانی بود، و قوت روز خود را هم نداشت. غالب اوقات نزد اعراب بادیه نشین در حوالی نجف اشرف می رفت تا مقداری قوت - هر چند که جو باشد - به دست آورد. با وجود این دو مشکل، دلش به زنی از اهل نجف تمایل پیدا کرد؛ اما هر دفعه که او را خواستگاری می کرد، نزدیکان زن به خاطر فقرش جواب مثبت به

او نمی‌دادند و همین خود علت دیگری بود که در هم و غم شدیدی قرار بگیرد.

مدتی گذشت. و چون مرض و فقر و ناامیدی از آن زن، کار را بر او مشکل کرده بود، تصمیم گرفت عملی را که در بین اهل نجف معروف است انجام دهد؛ یعنی چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود و متوسل به حضرت بقیّة الله ارواحنا فداء بشود، تا به مقصد برسد.

شیخ حسین می‌گوید: من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم. شب چهارشنبه آخر شد. آن شب تاریک و از شبهای زمستان بود. بادی تند می‌وزید و باران هم اندکی می‌بارید. من در دگّه مسجد که نزدیکی در است، نشسته بودم؛ چون نمی‌شد داخل مسجد شوم؛ به خاطر خونی که از سینه‌ام می‌آمد و چیزی هم نداشتم که اخلاط سینه را جمع کنم و انداختن آن هم که در مسجد جایز نبود. از طرفی چیزی نداشتم که سرما را از من دفع کند؛ لذا دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد گشت و دنیا پیش چشمم تاریک شد. فکر می‌کردم شب‌ها تمام شد و امشب، شب آخر است؛ نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد این همه رنج و مشقت دیدم، و بار زحمت و ترس بر دوش کشیدم تا بتوانم چهل شب از نجف به مسجد کوفه بیایم. با همه این زحمات، جز یأس و ناامیدی نتیجه‌ای نگرفتم.

در این کار تفکر می‌کردم، در حالی که در مسجد احدی نبود. آتشی برای درست کردن قهوه روشن کرده بودم و چون به خوردن آن عادت داشتم، مقدار کمی با خودم از نجف آورده بودم؛ ناگاه

شخصی از سمت درِ اول مسجد متوجه من شد. از دور که او را دیدم، ناراحت شدم و با خود گفتم: این شخص، عربی از اهالی اطراف مسجد است و نزد من می آید تا قهوه بخورد. اگر آمد، بی قهوه می مانم و در این شب تاریک، هم و غم زیاد خواهد شد.

در این فکر بودم که به من رسید و سلام کرد. نام مرا برد و مقابلم نشست. از این که اسم مرا می دانست تعجب کردم! گمان کردم او از آنهایی است که اطراف نجف هستند و من گاهی میهمانشان می شوم. از او سؤال کردم: از کدام طایفه عرب هستی؟
گفت: از بعضی از آن‌هایم.

اسم هر کدام از طوایف عرب را که در اطراف نجف هستند، بردم. گفت: نه، از آن‌ها نیستم. در این جا ناراحت شدم و از روی تمسخر گفتم: آری، تو از طری طره‌ای؟ (این لفظ یک کلمه بی معنی است). از سخن من تبسم کرد و گفت: من از هر کجا باشم، برای تو چه اهمیتی خواهد داشت؟ بعد فرمود: چه چیزی باعث شده که به این جا آمده‌ای؟

گفتم: سؤال کردن از این مسائل هم به تو سودی نمی رساند.

گفت: چه ضرری دارد که مرا خبر دهی؟

از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد و طوری شد که هر قدر صحبت می کرد، محبتم به او زیادتر می شد؛ لذا یک سبیل از دخانیات ساخته و به او دادم.

گفت: خودت بکش، من نمی کشم.

برایش یک فنجان قهوه ریختم و به او دادم. گرفت و کمی از آن

خورد و بعد فنجان را به من داد و گفت: تو آن را بخور. فنجان را گرفتم و آن را خوردم، و متوجه نشدم که تمام آن را نخورده است. خلاصه طوری بود که لحظه لحظه محبتم به او زیادتر می شد.

به او گفتم: ای برادر امشب خداوند تو را برای من فرستاده که مونس من باشی. آقای من! حاضری یا هم کنار حضرت مسلم علیه السلام برویم و آن جا بنشینیم؟

گفت: حاضرم. حال جریان خودت را نقل کن.

گفتم: ای برادر، واقع مطلب را برای تو نقل می کنم. از روزی که خود را شناختم، شدیداً فقیر و محتاجم و با این حال چند سال است که از سینه ام خون می آید و علاجش را نمی دانم. از طرفی عیال هم ندارم و دلم به زنی از اهل محله خودمان در نجف اشرف مایل شده است؛ ولی چون دستم از مال و ثروت خالی است گرفتنش برایم میسر نمی شود. این آخوندها مرا تحریص کردند و گفتند: برای حوائج خود متوجه حضرت صاحب الزمان علیه السلام بشو و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن؛ زیرا آن جناب را خواهی دید و حاجتت را عنایت خواهد کرد. و این آخرین شب از شب های چهارشنبه است و با وجود آن که این همه زحمت کشیدم اصلاً چیزی ندیدم. این است علت آمدنم به این جا، و حوائج من هم همین ها است.

در این جا در حالی که غافل بودم، فرمود: سینه ات که عافیت یافت؛ اما آن زن، پس به همین زودی او را خواهی گرفت، و اما فقرت، تا زمان مردن به حال خود باقی است.

در عین حال من متوجه این بیان و تفضلات نشدم و به او گفتم: به طرف مزار جناب مسلم رضی الله عنه برویم؟ گفت: برخیز.

برخاستم و ایشان جلوی من به راه افتاد. وقتی وارد مسجد شدیم، گفت: آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را نخوانیم؟ گفتم: چرا. او نزدیک شاخص (سنگی که میان مسجد است) و من پشت سرش با فاصله ای ایستادم. تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم. ناگاه قرائت فاتحه او را شنیدم به طوری که هرگز از احدی چنین قرائتی را نشنیده بودم. از حسن قرائتش با خود گفتم: شاید او حضرت صاحب الزمان رضی الله عنه باشد و کلماتی شنیدم که به این مطلب گواهی می داد. تا این فکر در ذهنم افتاد، به سوی او نظری انداختم؛ اما در حالی که آن جناب مشغول نماز بود، دیدم نور عظیمی حضرتش را احاطه نمود، به طوری که مانع شد که من شخص شریفش را تشخیص دهم.

همه این‌ها وقتی بود که من مشغول نماز بودم و قرائت حضرت را می شنیدم و بدنم می لرزید؛ اما از بیم ایشان نتوانستم نماز را قطع کنم؛ ولی به هر صورتی که بود نماز را تمام کردم. نور حضرت از زمین به طرف بالا می رفت.

مشغول گریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبی که در مسجد با ایشان داشتم، شدم و عرض کردم: آقای من وعده شما راست است. مرا وعده دادید که با هم به قبر مسلم رضی الله عنه برویم. این جا دیدم که نور متوجه سمت قبر مسلم رضی الله عنه شد. من هم به دنبالش راه افتادم، تا آن که وارد حرم حضرت مسلم رضی الله عنه گردید و توقف کرد و پیوسته به

همین حالت بود و من مشغول گریه و ندبه بودم، تا آن که فجر طالع شد و آن نور عروج کرد.

صبح، متوجه کلام آن حضرت شدم که فرمودند: اما سینه‌ات که شفا یافت، و دیدم سینه‌ام سالم است و ابدأ سرفه نمی‌کنم. یک هفته هم طول نکشید که ازدواج با آن دختر *مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ* (از جایی که گمان نداشتم) فراهم شد و فقر هم به حال خود باقی است؛ همان طوری که آن جناب فرمودند. *والحمد لله*^۱.

مسلماً مرحوم شیخ حسین آل رحیم، پس از آن واقعه مبارک، معرفت و ارادت خاصی به حضرت *بقیة الله* عجل الله تعالی فرجه الشریف پیدا کرده بود که مایل بود هر جا می‌نشیند از ایشان سخن بگوید و سخن کسانی که این گونه معرفت‌های شهودی به امام علیه السلام پیدا کرده‌اند، معمولاً اثر عمیقی بر شنوندگان می‌گذارد و چه بسا آن‌ها را منقلب کند. کسانی که مرحوم شیخ حسین را دیده بودند، هم قطعاً معرفت بالاتری نسبت به وصف طبابت امام عصر علیه السلام پیدا کرده‌اند، اما هیچ یک از این دو دسته - آن‌ها که او را دیده یا وصفش را شنیده‌اند - معرفتی را که خود آن مرحوم نصیبش شد، هرگز نچشیده‌اند. تا کسی در معرض آن‌گونه حوادث قرار نگیرد، چنان معرفتی نصیبش نمی‌گردد. بله، اگر به همین درجه معرفتی که نائل شده است، ملتزم باشد، امید است که خداوند، معرفت‌های بالاتر را روزی او بگرداند.

۱- برکات حضرت ولی عصر علیه السلام / ص ۱۴۱ - ۱۴۴ / به نقل از کتاب: العبقری الحسان / ج ۲ / بساط چهارم / ص ۱۴۷.

نمونه سوم

مرحوم علامه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (قدس سره) از قول مرحوم علامه آقا میرزا محمد حسین شهرستانی در «زوائد الفرائد» نقل کرده است:

از جمله کرامت حضرت حجّت منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، که در سرداب مقدّس ظاهر شد، آن است که شخص لالی در آن جا شفا یافت. این خبر کم کم شایع شد تا این شنیدیم که آن شخص وارد کربلا شده است.

به قصد ملاقات او و تحقیق حال به منزلش رفتیم؛ اما در خانه نبود و چون بعد از مراجعت به خانه خبردار شد که حقیر به قصد ملاقات او رفته بودم، عصر خود با رفقاییش به منزل ما آمدند.

از جمله رفقای او حاج کربلایی اسماعیل تاجر شیرازی، ساکن کاظمین است. غالب رفقاییش از معتمدین هستند و با او از هند در کشتی بوده و کمال معاشرت را با هم دارند. همه شهادت دادند که او لال بوده و از قراین هم یقین به لال بودن او حاصل شد.

اسم خود آن شخص آقا مهدی است. شیرازی الاصل، که ساکن ملینه، از نواحی چین است.

حاج کربلایی اسماعیل بیان کرد: آقا مهدی پسر عموی من است. حدود دو هزار تومان سرمایه تجارت داشت، ولی کم کم در طیّ معاملات مختلف تلف شد و حالش به خاطر غصّه این امر و فکر و خیالات، کم کم منجر به جنون گردید. و مدّتی مجنون بود تا این که با معالجه و غیره، به مرور جنون او تخفیف یافت؛ ولی لکنّت

در زبان او پیدا شد تا این که جنون کاملاً رفع شد؛ ولی زبان کاملاً لال گشت، و به جز با اشاره نمی توانست مطالب را تفهیم کند. سه سال و اندی به این حالت بود، تا این که ما عازم زیارت عتبات شدیم. او هم به قصد توسل و استشفاء و ملاقات مادرش که در عتبات بود، طالب زیارت گشت؛ لذا با ما به کشتی نشست تا به بغداد رسیدیم. در این حال قطار به سامرا می رفت. من او را به زیارت آن جا روانه کردم و خود در کاظمین ماندم.

بعد خود آقا مهدی در بیان قضیه سامرا گفت:

روز پنج شنبه، نهم ماه جمادی الثانیه ۱۲۹۹، که همین امسال است وارد سامرا شدم و بعد از زیارت حرم مطهر پای منبر روضه خوانی نشستم.

سید عباس بغدادی روضه خواند و من گریه کردم و در دل ملتجی و متوسل بودم. صبح جمعه نیز به منزل بعضی از طلاب که مجلس روضه خوانی داشتند، رفتم. و از آن جا به منزل حجّة الاسلام حاج میرزا محمد شیرازی سَلَّمَ اللهُ تَعَالَى رَفْتَهُ، و با اشاره التماس دعا کردم. ایشان نیز اظهار محبت نمودند و دعا کردند.

بعد از منزل میرزای شیرازی، به سرداب مشرف شدم. اما کسی را نیافتم که برایم زیارت بخواند. به منزل مراجعت کردم و دوباره رفتم و کنار در سرداب ایستادم و بر دیوار نوشتم که من لالم؛ برای من زیارت بخوانید. شیخ علی روضه خوان از سرداب بیرون آمد. آن نوشته را به ایشان نشان دادم. او به سیدی گفت: این شخص را زیارت بده. گفت: پول بیاورد.

شیخ علی پولی از خود به او داد و سید مرا به سرداب برد و زیارت داد... پس از زیارت... ایستادم که نماز زیارت را بخوانم. تکبیر را مثل همیشه به اشاره گفتم و شروع به قرائت کردم. در این هنگام ناخودآگاه زبانم به «بسم الله الرحمن الرحيم» جاری شد. قرائت و اذکار را با تجوید خواندم و بعد از نماز، دو تسبیح استغفار کرده و صیغه توبه را خواندم. بیرون آمدم و به هر که رسیدم، سلام کردم تا آن که اشخاصی که حالت قبلی مرا دیده بودند، رسیدند و مطلب را فهمیدند. آنها اطرافم را گرفتند و جامه‌ام را پاره کردند و ازدحام نمودند. عاقبت به منزل گریختم.

صبح به منزل جناب حجّة الاسلام میرزای شیرای رفتم؛ چون دنبال من فرستاده بودند، قضیه را سؤال نمودند و فرمودند: قرائت خود را بخوان.

وقتی خواندم، عرض کردم: من چند سال است که قرائت نکرده‌ام، طبعاً پسند سرکار نخواهد بود. فرمودند: بسیار خوب خواندی.

جمعی از زوّار که در آنجا بودند، خواهش کردند که چراغانی کنند. و چون اجازه یافتند، چراغانی با شکوهی انجام دادند.

آقا میرزا محمد عسکری تهرانی، صاحب مستدرکات بحار الانوار، فرمودند: در شب اول چراغانی که آیه الله مجاهد مرحوم میرزای شیرازی، حضور داشتند، طنابی که از گلدسته شرقی به گلدسته غربی بسته بودند و تعداد زیادی فانوسهای شیشه‌ای به آن آویخته بود، گسیخته شد؛ ولی فانوسها چه آنها که روی پشت

شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام / ۱۰۱

بام ایوان افتادند و چه آن‌ها که روی هم ریختند، از اعجاز ائمه عسکریین علیهم السلام هیچ آسیبی ندیدند.^۱

این که انسان بفهمد حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام او را شفا داده‌اند، نعمت بسیار بزرگی است که در غیر حال بیماری نصیب انسان نمی‌شود. معرفت این نعمت، انسان را از حال غفلت و بی‌توجهی نسبت به ولی نعمت واقعی خود، خارج می‌سازد و او را بیش از پیش به خاطر افاضه این نعمت بزرگ قدردان خدای متعال قرار می‌دهد.

نمونه چهارم

آقای متقی امام جماعت یکی از مساجد قم، برای مرحوم حضرت آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی؛ نوشته‌اند که: «روز دوشنبه هیجدهم ماه صفر از سال ۱۳۹۷^۲، حادثه مهمی پیش آمد که سخت مرا و دهها نفر دیگر را نگران نمود، یعنی همسر این جانب محمد متقی همدانی، در اثر غم و اندوه و گریه و زاری دو ساله که از داغ دو جوان خود - که در یک لحظه در کوههای شمیران جان سپردند - در این روز مبتلا به سکتة ناقص شدند. البته طبق دستور دکترها مشغول معالجه و مداوا شدیم. ولی نتیجه‌ای به دست نیامد، تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکتہ، شب جمعه تقریباً ساعت یازده، رفتم در غرفه خود استراحت کنم. پس از

۱- برکات حضرت ولی عصر علیه السلام / ص ۳۲۷ - ۳۲۹ به نقل از کتاب العقربى الحسان / ج ۱
بساط دوم / ص ۱۰۰. ۲- مطابق با سال ۱۳۵۶ شمسی.

تلاوت چند آیه از کلام الله و خواندن دعای شب جمعه، از خداوند تعالی خواستیم که امام زمان حجّة بن الحسن ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء را مأذون فرماید که به داد ما برسد.

و جهت این که متوسّل به آن بزرگوار شدم و از خداوند تبارک و تعالی مستقیماً حاجت خود را نخواستم این بود: تقریباً از یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می کرد که من قصّه ها و داستانهای کسانی که مورد عنایت حضرت بقیة الله ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء قرار گرفتند و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده اند برای او بخوانم. من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب «نجم الثاقب» حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر چرا متوسّل به حجّت منتظر امام ثانی عشر علیه سلام الله الملك الاکبر نشوم.

لذا همان طور که در بالا تذکر دادم، در حدود ساعت یازده شب متوسّل شدم به آن بزرگوار، و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم. ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم. ناگاه احساس کردم از اطاق پائین که مریض سکنه کرده در آن جا بود، صدای همهمه می آید. سر و صدا قدری بیش تر شد و ساکت شدند. و ساعت پنج ونیم که آن روزها اول اذان صبح بود، به قصد وضو آمدم پائین. ناگهان دیدم صبیّه بزرگم - که معمولاً در این وقت در خواب بود - بیدار و غرق در نشاط و سرور است.

تا چشمش به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم به شما؟ گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهر یا برادرم از همدان آمده اند، گفت:

بشارت، مادرم را شفا دادند! گفتم: کی شفا داد؟ گفت: مادرم چهار بعد از نیمه شب، با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را بیدار کرد. چون برای مراقبت مریض، دخترش و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده‌اش مهندس غفاری که این دو نفر اخیراً از طهران آمده بودند تا مریضه را به تهران ببرند برای معالجه، این سه نفر در اطاق مریضه بودند که ناگهان داد و فریاد مریضه (بلند می‌شود) که می‌گفت: «برخیزید آقا را بدرقه کنید، برخیزید آقا را بدرقه کنید»

می‌بیند که تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود که نمی‌توانست حرکت کند، از جا می‌پرد، دنبال آقا تا دم در حیاط می‌رود. دخترش که مراقب حال مادر بود و در اثر سر و صدای مادر که آقا را بدرقه کنید بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می‌رود که ببیند مادرش کجا می‌رود. دم در حیاط، مریضه به خود می‌آید، ولی نمی‌تواند باور کند که خودش تا این جا آمده، از دخترش زهرا می‌پرسد که: زهرا من خواب می‌بینم یا بیدارم؟!

دخترش پاسخ می‌دهد که: مادر جان ترا شفا دادند، آقا کجا بود که می‌گفتی آقا را بدرقه کنید؟ ما کسی را ندیدیم. مادر می‌گوید: آقای بزرگواری در زئی اهل علم، سیّد عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم نبود، به بالین من آمد، گفت: برخیز خدا ترا شفا داد. گفتم: نمی‌توانم برخیزم، با لحن تندتر فرمود: شفا یافتید برخیز، من از مهابت آن بزرگوار برخاستم: ... چون خواست از اطاق بیرون رود من شما را صدا زدم که او را بدرقه کنید، ولی دیدم شما دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمد الله تعالى، پس از این توجه و عنایت، حال مریضه فوراً بهبود یافت، چشم راستش که در اثر سکتة غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز میل به غذا کرد. در همان لحظه گفت: گرسنه‌ام برای من غذا بیاورید. یک لیوان شیر که در منزل بود به او دادند. با کمال میل تناول نمود، رنگ رویش به جا آمد. و در اثر فرمان آن حضرت که گریه مکن، غم و اندوه از دلش برطرف شد.^۱ در پاورقی کتاب، ذیل این داستان آمده است که: «و ضمناً خانم مذکور از پنج سال قبل روماتیسم داشت. از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت، با آن که اطباء نتوانستند معالجه کنند».

در این داستان هم، مراتب مختلف معرفت امام علیه السلام به چشم می‌خورد، مرتبه اول برای همه کسانی است که این ماجرا را می‌شنوند. در مرتبه بعد، معرفت کسانی است که شاهد ماجرا بوده‌اند و حال بیمار را قبل و بعد از بهبودی دیده‌اند. این‌ها بیش‌تر از گروه اول تحت تأثیر «طبابت» امام علیه السلام قرار می‌گیرند. اما بالاترین حد معرفت را خود آن بیمار دارد که «طبابت» امام زمانش را چشیده است، معرفت او با دو گروه قبلی اصلاً قابل مقایسه نیست و او نمی‌تواند عمق تأثیری را که عنایت امام علیه السلام در او گذاشته به آن‌ها منتقل کند. دیگران خودشان باید بچشند و گرنه با شنیدن از او فقط مرتبه ضعیفی از معرفت برایشان حاصل می‌شود که شدت و عمق آن، تفاوت زیادی با معرفت خود آن بیمار شفا یافته دارد.

۱- سر دبران (یادداشتهای مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری) ص ۱۷۴ تا ۱۷۸.

این نمونه‌ها، گوشه‌ای از تجلی وصف طبابت امام زمان علیه السلام است. پس از حصول این معرفت، اعتقاد و عدم اعتقاد به این صفت برای امام علیه السلام به اختیار خود انسان بستگی دارد و شکر قلبی نعمت امام علیه السلام به اینست که انسان به این صفت در امام خود معتقد باشد و در حقیقت ایشان را طبیب دردها بداند.

چنین کسی وقتی بیماری را می‌بیند، بیش از هر کس و پیش از هر کس، به دستگیری امام عصر علیه السلام دل می‌بندد. و آن گاه که به اسباب و عوامل عادی و طبیعی تمسک می‌جوید، قلباً از آن طبیب واقعی، شفا می‌طلبد، و این اسباب را صرفاً وسیله شفا دادن ایشان می‌داند، و امیدی به آن‌ها - مستقل از عنایت امام علیه السلام - نمی‌بندد.

در مقابل، برخی افراد، طبابت امام علیه السلام را شنیده یا دیده و یا چشمیده‌اند، اما اعتقادی که شایسته و مناسب آن چه فهمیده‌اند، به حضرتش ندارند، یا این که به شکلی، از تسلیم قلبی به این وصف امام علیه السلام، طفره می‌روند و می‌خواهند آن را توجیه خلاف واقع کنند. این گونه افراد، در واقع کفران نعمت «طبابت» امام علیه السلام را کرده و قلباً ناشکری می‌نمایند.

طبیب روح

مرتبه بالاتر طبابت اهل بیت علیهم السلام، در مورد روح افراد متجلی می‌شود. چه بسیار افرادی که به وسیله ایشان از غفلت و حیرت در آمده‌اند! و چقدر افراد سرگردان که نجات یافته‌اند! کاملاً روشن است که تربیت روح نسبت به تربیت جسم سطح بالاتری دارد. اگر

همه بیماریهای جسمی مداوا شود و همه بدنها سالم گردند، اما اهل عبادت پروردگار نباشند، چه فایده‌ای برای ایشان دارد؟ سلامت جسم، وقتی ارزش می‌یابد که از آن در جهت بندگی خدا استفاده شود. در غیر این صورت، بهبودی و شفا یافتن نعمت نخواهد بود. ولی معمولاً به بیماری‌های جسمی بیش از ناراحتی‌ها و دردهای معنوی و روحی توجه می‌شود.

به عنوان مثال اگر بشنویم کسی به بیماری صعب‌العلاجی مثل سرطان دچار شده، خیلی ناراحت می‌شویم. ولی اگر شاهد انحرافات فکری و عقیدتی دیگران باشیم کم‌تر نگران می‌شویم، در حالی که گرفتاری‌های روحی و اخلاقی به مراتب خطرناک‌تر بوده و هلاکت واقعی افراد به این جنبه مربوط می‌شود.

وقتی می‌شنویم یا می‌بینم که امام عصر عجل الله فرجه از گمراهان یا افراد سست ایمان دستگیری کرده آنها را در مسیر صحیح دینداری قرار داده‌اند، باید بیش از شفا دادن یک بیمار سرطانی، برای ما اهمیت داشته باشد، در حالی که متأسفانه چنین نیست. نوع افراد، شفا دادن جسم بیمار را مهم‌تر می‌دانند تا نجات روح فرد از هلاکت و بیماری گمراهی و انحرافات عقیدتی. وقتی می‌بینیم یا می‌شنویم که امام علیه السلام افراد را از جهل و غفلت نجات داده و آنها را به مسیر هدایت و توحید راهنمایی می‌فرمایند، نسبت به «طبيب روح» بودن امام علیه السلام معرفت پیدا می‌کنیم. و اگر بخواهیم نسبت به این نعمت بزرگ شکرگزار باشیم، در درجه اول باید شکر قلبی به جای آوریم، یعنی شأن «طبابت روح» را برای امام علیه السلام پذیرفته و به این

صفت امام معتقد شویم. اکنون به یکی دیگر از اوصاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه که به طبابت روحی ایشان مربوط است، اشاره می‌کنیم:

۲ - علم مصبوب

جهل، از امراض روحی است که انسان را به غفلت و حیرت و نهایتاً به بیراهه می‌کشاند. شفای این درد علم است که به دست امام علیه السلام می‌باشد. یکی از اوصافی که امام رضا علیه السلام برای معرفی امام معصوم علیه السلام به کار برده‌اند تعبیر: «المختص بالعلم» است، یعنی علم، اختصاص به امام علیه السلام دارد. بنا بر این هر کس بخواهد عالم شود، باید سراغ امام برود، چرا که ایشان تنها منبع علم هستند. در فرازی از زیارت آل یس نیز امام زمان علیه السلام، خود را «العلم المصبوب» یا «علم سرازیر شده» معرفی فرموده‌اند.^۱ به کار بردن تعبیر علم به جای عالم، نشانهٔ مبالغه است.^۲ یعنی امام علیه السلام علم مجسم است. پس تشنگان علم، باید سراغ ایشان بروند، چرا که طبق فرمایش امام هشتم علیه السلام:

الامامُ الماءُ العذبُ علی الظَّماءِ^۳

امام، آب شیرین در حال تشنگی (برای شخص تشنه) است.

۱- اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱.

۲- احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶.

۳- در ادبیات عرب اگر بخواهند بگویند صفتی در حدّ کمال و تمام است، به جای اسم فاعل، مصدر یا اسم مصدر به کار می‌برند. مثلاً لگر بخواهند بگویند کسی خیلی عادل است، می‌گویند عدل است.

۴- اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱.

آب مایه حیات است و حیات مادی و معنوی انسان به آن وابسته است. آب، فقط آن مایع نوشیدنی که جسم ما را سیراب میکند، نیست. بلکه به هر چه انسان تشنه را سیراب کند، اطلاق آب می‌شود. البته آبی که تشنگی قلبی انسان را سیراب می‌کند و باعث حیات روح انسان می‌شود، اهمیت بیش‌تری دارد.

و جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا^۱

و هر چیز زنده را از آب (زنده) قرار دادیم.

کسی که قلبش به نور علم امام علیه السلام هدایت شده، «حی» یعنی «زنده» است. و در مقابل، کسی که قلبش منور به نور هدایت الهی و علم امام علیه السلام نشده باشد، «میت» است.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ^۲....

و آیا کسی که مرده (گمراه) است، پس زنده‌اش کردیم (هدایتش نمودیم)...؟

حقیقت حیات، زنده شدن قلب به نور معرفت و علم امام علیه السلام، و حقیقت موت، تاریکی قلب از این نور است. بنا بر این اگر علم امام را بچشیم، خاصیت «الماء العذب» یا «آب گوارا» بودن امام علیه السلام را چشیده‌ایم.

راه چشیدن آن، همان است که در ذیل آیه شریفه «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ»^۳ فرموده‌اند، یعنی استقامت و پایداری در مسیر ولایت ائمه علیهم السلام، که اگر کسی چنین کند، طبق وعده الهی از علم امام علیه السلام به

او بسیار می چشانند، و او را کاملاً سیراب می کنند. آب نوشیدنی، سبب حیات جسمانی انسان است، اما آب به «علم» هم تفسیر شده، که سبب حیات روح انسان می باشد.
در قرآن می فرماید:

وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا^۱

و این که اگر بر آن روش، پایدار بودند، هر آینه از آب فراوان، ایشان را سیراب می کردیم.

از حضرت صادق علیه السلام، در تفسیر این آیه، پرسیدند. حضرت «الطریقه» را به «ولایت» تفسیر کرده، و در مورد «لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا» فرمودند:

لَأَذَقْنَاهُمْ عِلْمًا كَثِيرًا يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ^۲

علم فراوانی که از ائمه علیهم السلام بیاموزند، به ایشان می چشانندیم.

همچنین در آیه شریفه دیگر می فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاءُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ^۳

بگو، اگر ببیند که آب شما (در زمین) فرو رود، پس چه کسی برایتان آب جاری ظاهر می سازد؟

امام رضا علیه السلام، آیه را چنین تفسیر فرموده اند:

مَاءُكُمْ أَبْوَابُكُمْ أَيْ الْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَالْأئِمَّةُ أَبْوَابُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

خَلْقِهِ. (فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) يَعْنِي يَعْلَمُ الْإِمَامُ^۴

منظور از «ماءکم» در آیه شریفه، درهای شما یعنی امامان علیهم السلام

۱- جن / ۱۶. ۲- بحار الانوار / ج ۲۴ / ص ۲۹ / ح ۲. ۳- ملک / ۳۰.

۴- تفسیر علی بن ابراهیم قمی / ج ۲ / ص ۳۷۹.

هستند. و امامان علیهم السلام درهای خدا میان او و آفریدگانش هستند. منظور از «ماء معین» هم علم امام علیه السلام است.

ملاحظه می شود که در این آیه شریفه، آب به علم - و آن هم علم امام علیه السلام - تفسیر شده است. و این علم، باعث حیات روح آدمی می گردد.

پس هر چیزی که مصداق پایداری در طریق ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد، در چشیدن انسان از علم امام علیه السلام می تواند مؤثر باشد. یکی از مهم ترین این موارد، مراجعه جدی به احادیث اهل بیت علیهم السلام، و مآخذ قرار دادن آنها در همه مسائل و تسلیم شدن به مفاد آنهاست. این امر خصوصاً در زمان غیبت حضرت بقیه الله ارواحنا فداء که به طور عادی دسترسی به ایشان و درس گرفتن از محضرشان میسر نیست، اهمیت ویژه ای دارد. البته در همین زمان غیبت، کسانی بوده اند که با استفاده حضوری، از امامشان بهره علمی برده اند که آگاهی از این موارد، معرفت ما را نسبت به همین ویژگی امام علیه السلام بالاتر می برد.

دستگیری علمی امام عصر علیه السلام

در اینجا نمونه هایی از دستگیری علمی امام عصر ارواحنا فداء را در همین زمان غیبت یاد می کنیم، تا با شناخت این موارد، معرفت بیش تری را به وصف «علم مصبوب» بودن ایشان پیدا کنیم.

نمونه اول

مرحوم مقدس اردبیلی یکی از علمای بزرگ شیعه است. شاگرد

ایشان میر علام نقل می کند که:

شبی در صحن مقدّس امیر المؤمنین علیه السلام گردش می کردم، در حالی که بسیاری از شب گذشته بود. ناگاه شخصی را دیدم که به سمت روضه مقدسه می آید. من نیز به سمت او رفتم. چون نزدیک شدم، دیدم استاد ما مولی احمد اردبیلی است. خود را پنهان داشتم، تا این که به نزدیکی در روضه مبارکه رسید، در حالی که در روضه بسته بود، سپس گشوده گردید و مقدّس داخل روضه شد. دیدم که گویا با کسی سخن می گوید. بعد از آن بیرون آمد و در روضه بسته شد. من پشت سر او روانه شدم، به نوعی که مرا نمی دید، تا آن که از نجف اشرف بیرون آمدیم. مقدّس به سمت کوفه رفت، تا آن که داخل مسجد کوفه گردید. و در محرابی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شربت شهادت نوشیده، قرار گرفت. با شخصی در مسأله ای سخن گفت و زمان طویلی درنگ نمود. آن گاه از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف اشرف روانه شد. من نیز پشت سر او می رفتم، تا آن که به نزدیک مسجد حنّانه رسیدیم. مرا سرفه گرفت، چنان که نتوانستم خودداری کنم. چون صدای سرفه مرا شنید، متوجه من گردید و فرمود: آیا تو میر علامی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: در اینجا چه کار داری؟ گفتم: از وقتی که داخل روضه مقدّسه شده اید تا حال، با شما بودم. شما را به حقّ صاحب این قبر قسم می دهم که این ماجرا را که در این شب برای شما اتفاق افتاد از اول تا به آخر، به من خبر دهید. گفت: خبر می دهم به شرط آن که تا زمانی که من زنده ام آن را به کسی نگوئی. من هم در این مورد با او عهد و میثاق نمودم. چون

مطمئن شد، فرمود: بعضی از مسائل بر من مشکل شد و در آنها درمانده و در فکر بودم. ناگاه بر دلم افتاد که به خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام روم و آنها را از ایشان بپرسم. وقتی که به روضه مقدسه رسیدم، در بر روی من گشوده شد، چنان که مشاهده نمودی. داخل شدم و به درگاه الهی تضرع نمودم تا حضرت، جواب مسائل مرا بفرماید. در آن حال، صدایی از قبر مطهر شنیدم که برو مسجد کوفه و آنها را از قائم علیه السلام بپرس، زیرا که او امام زمان تو است. این بود که آمدم در نزد محراب، و آنها را از حضرت حجّت علیه السلام پرسیدم و جواب شنیدم و اکنون برمی‌گردم.^۱

شنیدن این ماجرا در معرفت انسان نسبت به وصف «علم مصبوب» امام عصر علیه السلام مؤثر است. و بالاتر از آن، دیدن افرادی مانند مقدّس اردبیلی که از جهت علمی مورد توجه امام زمانشان قرار گرفته‌اند، معرفت ما را نسبت به علم امام علیه السلام بالاتر می‌برد. اما بالاترین معرفت را خود مقدّس اردبیلی داشته است که قطره‌ای از «علم مصبوب» را چشیده، و کسانی که شاگرد ایشان بوده‌اند، این واقعیت را بهتر از دیگران درک کرده‌اند.

نمونه دوم

از دیگر افرادی که مورد عنایت امام زمان علیه السلام قرار گرفته‌اند، می‌توان از مرحوم شیخ مرتضی انصاری^(ره) یاد کرد. ایشان با امتیاز

۱- العبقری الحسان / ج ۲ / الیاقوت الاحمر / ص ۶۴، با کمی تصرّف و بازنویسی عبارات.

فوق العاده در علم و تقوا، مرجعیت عالم تشیع را در زمان خود به عهده داشتند. و مقامشان به جائی رسیده بود که وقتی برایشان مشکل علمی پیش می آمد، گاهی خدمت امام زمان علیه السلام می رسیدند و سوالات خود را از منبع علم می پرسیدند.

آقا میر سیّد محمد بهبهانی به دو واسطه از یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که گفت: در یکی از زیارات مخصوصه که به کربلا مشرف شده بودم، شبی بعد از گذشتن نیمه شب، برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم. و چون کوچه ها گل بود، چراغی با خود برداشتم. از دور شخصی را شبیه شیخ دیدم. چون قدری نزدیکش رفتم، دیدم شیخ است. در فکر افتادم که شیخ در این موقع شب، آن هم در این گل و لای، با چشم ضعیف به کجا می رود. من برای این که مبادا کسی در کمین او باشد، آهسته پشت سر او روانه شدم، تا بر در خانه ای مخروطیه ایستاد، و زیارت جامعه را با حالت توجه خاصی خوانده و سپس داخل آن منزل گردید. من دیگر چیزی نمی دیدم، ولی صدای شیخ را می شنیدم که گویا با کسی تکلم می کند. پس به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر مشرف گشتم، و شیخ را در آن مکان شریف دیدم.

بعد از پایان این مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و قضیه آن شب را معروض داشتم. ابتدا شیخ منکر شد، تا پس از اصرار زیاد فرمود: گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأذون می گردم. و به درب آن منزل - که تو آن را پیدا نخواهی کرد - می روم، و زیارت جامعه می خوانم. چنانچه بار دیگر

اجازه رسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می‌شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می‌پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات هستم، این مطلب را پنهان دار، و به کسی اظهار مکن.^۱

مشاهده زندگی افرادی که در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تربیت شده‌اند و علم امام را چشیده‌اند، باعث می‌شود که ما نسبت به منبع علمی که آن‌ها را سیراب کرده است، معرفت بیش‌تری پیدا کنیم. چون در واقع شاگرد، به نوعی - هر چند بسیار محدود - می‌تواند معرفت استاد خویش باشد. و اگر ما افرادی مثل شیخ مرتضی انصاری را درک کرده بودیم، در معرفت ما نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه هم تفاوت ایجاد می‌شد. البته دانستن کرامات و برخی از احوال ایشان نیز می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد. شناخت بیش‌تر یک امام‌شناس واقعی نظیر شیخ انصاری، در شناخت بیش‌تر خود امام علیه‌السلام قطعاً مفید است.

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی از شاگردان برجسته مرحوم شیخ انصاری بود، و مسجد و منبر تدریس شیخ در نجف اشرف، پس از ایشان به آن بزرگوار واگذار شد. ایشان از پسر مرحوم حاجی سید علی شوشتری^۲ نقل کرد:

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری / ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲- ایشان از اولاد سید نعمت‌الله جزائری و مجاور نجف اشرف بودند. در زهد و ورع و

در وبائی که در نجف حدود سال ۱۲۷۰ هجری قمری واقع گردید، در مرحوم سیّد، اواسط شب آثار بیماری وبا عارض شد. چون حال ایشان را پریشان دیدم و ضعف پیری و عبادت هم مزید بر علت بود، از خوف آن که مبادا تا صبح از دنیا برود و شیخ مؤاخذه فرماید، که چرا اطلاع ندادید؛ فانوس را برای خبر دادن به شیخ روشن کردیم. چون سیّد متوجه شد، فرمود: چه خیال دارید؟ عرض کردیم: می‌خواهیم شیخ را با خبر کنیم. فرمود: احتیاجی به این کار نیست، شیخ حالا تشریف می‌آورند، چراغ را خاموش کنید و بنشینید. چون فانوس را خاموش کرده و نشستیم، چیزی نگذشت که صدای حلقه در بلند شد. سیّد فرمود که شیخ است، در را بگشائید. چون در را گشودیم، شیخ را در حالی که ملاً احمد همراه ایشان بود، پشت در دیدیم.

شیخ فرمود: حاج سیّد علی چطور هستند؟ عرض کردیم: حالا که مبتلا شده خدا رحم کند، فرمود: انشاءالله باکی نیست، و داخل گردید. چون سیّد را مشووش و مضطرب دید، فرمود: مضطرب نشو، انشاءالله خوب می‌شوی. جناب سیّد فرمود: از کجا می‌گوئی؟ شیخ اظهار کرد: من از خدا خواسته‌ام که تو بعد از من زنده بمانی و بر جنازه من نماز بگذاری، گفت که چرا این را خواستی؟ جواب داد: حالا که شده است. آن گاه نشست و قدری سؤال و جواب و شوخی

→ تقوی سلمان عصر و مقدار زمان بودند و بر جنازه مرحوم شیخ انصاری اقامه نماز کردند و بعد از وفات شیخ تقریباً یکسال زنده بودند که امور معنوی مردم را اداره می‌کردند. (العبری الحسان / ج ۲ / الیاقوت الاحمر / ص ۷۴).

کردند، و شیخ برخاست و رفت. فردای آن روز، شیخ بعد از درس در منبر فرمود: می‌گویند حاجی سید علی ناخوش است. هر کس از طلاب که مایل است از او عیادت کند، همراه من بیاید. آن‌گاه از منبر به زیر آمده، با جمعی از طلاب به خانه سید رفت. میرزا حبیب الله فرمود که من هم در آن مجلس بودم و این سخن را از شیخ شنیدم، و لیکن کاری ضروری مانع از همراهی با ایشان شد. راوی گوید که چون شیخ وارد شد، مانند کسی که خبر ندارد، احوال پرسید فرمود: من خواستم عرض کنم: شیخنا! شما که دیشب خود تشریف آوردید و دیدید. ناگاه سید را دیدم که انگشت به دندان گزید و اشاره کرد. دانستم که بر افشاء آن رضا ندارند، سکوت کردم و بعد هم سید عافیت یافت، و سال‌ها بعد بر جنازه شیخ نماز کرد. اعلی الله مقامهما^۱

کرامتی دیگر از شیخ انصاری

جناب شیخ عبدالرحیم شوشتری - که از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده - نقل می‌کند که در حرم سیدالشهدا^{علیه السلام} بودم. مرد و زنی از اعراب بادیه وارد حرم مطهر شدند. در حالی که کودک فلجی همراهشان بود، به آن حضرت توسل جستند و زیارت نموده بیرون رفتند. من پس از زیارت و نماز به حرم حضرت ابوالفضل^{علیه السلام} مشرف شدم. دیدم آن مرد و زن، کودک علیل خود را آن‌جا برده و می‌گویند: «دخیلک^۲ یابن امیر المؤمنین^{علیه السلام}»، و به پشت ضریح

۱- العجری الحسان / ج ۲ / الیاقوت الاحمر / ص ۷۴ با قدری اصلاح ادبی.

۲- به شما متوسل شده‌ام.

مقدّس رفتند. ولی کودک را روبروی ضریح مقدّس حضرت عباس علیه السلام گذاشتند، در حالی که قادر بر حرکت نبود. وقتی مشغول خواندن نماز بودم، کودک شفا یافته و حرکت کرد و به اطراف نگاه کرد، اما پدر و مادر خود را ندید. از حرم بیرون رفت. بعد والدین به او ملحق شدند، بدون آن که شفای کودک خود را امر عجیبی شمارند. من حاجتی داشتم که همیشه در مشاهد مشرفه عرض می‌کردم، ولی اجابت نمی‌شد. در آن زمان بی‌تاب شده و با جسارت عرض کردم: یا اباالفضل! هرگاه اعراب بادیه، نزد شما عزیزترند، و بیش‌تر از ما طلاب علوم دینیّه حرمت دارند، دیگر من خدمت شما نمی‌مانم و به اعراب ملحق می‌شوم.

اما بلافاصله به خود آمده، متوجه شدم که خواسته اعراب به خاطر ضعف ایمان ایشان زود اجابت می‌شود. لذا از گفته خود عذرخواهی کردم. پس از مراجعت به نجف اشرف، به محض ورود من، خادم مرحوم آقا شیخ مرتضی به ملاقاتم آمد و گفت: «أَجِبْ أَسْتَاذَكَ!»

چون به خدمت ایشان رسیدم، فرمود: دو حاجت داری: یکی این که در نزدیک صحن مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منزلی خریداری نمائی، و دوم این که مگّه مشرف شوی. آن گاه مقداری پول به من عطا فرمود که در آن موارد خرج کنم و فرمود: تا من زنده‌ام، به کسی اظهار مکن. من ابتدا قرض خود را از آن پول

پرداخت کردم و بعد از آن خانه خریده و سفر حج نمودم.^۱
 افرادی نظیر مقدّس اردبیلی و شیخ انصاری، عنایت شدگانِ
 خاصّ امام عصر ارواحنا فداه هستند، کسانی که حضرت از آنها
 دستگیری فرموه‌اند. و «علم مصبوب» بودنِ خود را به ایشان
 چشانده‌اند.

اما باید توجه داشت که برای چشیدن علم امام علیه السلام ضرورت
 ندارد که انسان حتماً خدمت حضرتش مشرّف شود و سوالات
 علمی خود را به صورت حضوری بپرسد. این تشرّف، توفیق بسیار
 عظیمی است، ولی لزومی ندارد کسی به این درجه برسد تا از علم
 امام علیه السلام بهره گیرد. بلکه از طریق رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام و
 به طور کلی استقامت در طریق ولایت ایشان، می‌توان از این
 سرچشمه علم سیراب شد.

برای این که در معرض تابش انوار علم و هدایت امام علیه السلام قرار
 گیریم، باید وظایف خود را نسبت به ایشان به طور کامل ادا کنیم. از
 جمله این که نسبت به سخنان ایشان تسلیم باشیم، همه مسائل و
 مشکلات علمی، فکری و قلبی خود را به امام علیه السلام ارجاع دهیم، و در
 حقیقت همه امور خود را «ردّ به سوی امام»^۲ کنیم. وقتی که انسان

۱- العبقری الحسان / ج ۲ / الیاقوت الاحمر / ص ۷۴ / کرامت سوم با اندکی تصرف ادبی
 در عبارات.

۲- امام صادق علیه السلام در روایتی جنبه عملی معرفت را تسلیم محض بودن نسبت به امام و
 همه امور را به سوی ایشان ارجاع دادن، معرفی فرموده‌اند: ادنی معرفة الامام انه عدل
 النبي صلی الله علیه و آله الا درجة النبوة - و وارثه و ان طاعته طاعة الله و طاعة رسول الله و التسليم له

در همهٔ امور، امام علیه السلام را مرجع قرار دهد و نسبت به راهنمایی‌های ایشان تسلیم گردد، خداوند کریم به لطف عمیم خود، شیرینی علم امام را به او می‌چشاند. بدین ترتیب، مراجعهٔ او به احادیث اهل بیت علیهم السلام و عمل به آنها، وسیلهٔ چشیدن علم دین از سرچشمهٔ وجود امام علیه السلام می‌گردد. در این حال نور هدایتی که از کلام امام علیه السلام بر می‌آید، چراغ راه او گشته و از سرگردانی نجاتش می‌دهد. همان کلامی که در وصف آن فرموده‌اند: «كَلَامُكُمْ نُورٌ»^۱ اگر قلب انسان را منور کند، علم امام علیه السلام برایش شهودی می‌شود، و به این ترتیب بدون تشرف ظاهری خدمت امام عصر ارواحنا فداه و استفادهٔ حضوری عادی از ایشان، می‌تواند به مرتبهٔ چشیدن علم امام علیه السلام برسد. این چیزی است که تا انسان راهش را طی نکند و به مقصود نرسد، آن را تصدیق نمی‌کند.

به هر حال، شناخت علم امام علیه السلام یا معرفت حضرتش به صفت «علم مصبوب»، به هر درجه‌ای برای انسان حاصل شود، شکر قلبی نسبت به آن تفاوت می‌کند. شکر قلبی، در مورد علم امام علیه السلام، یعنی معتقد بودن به این که حقیقت علم به طور کامل در وجود ایشان یافت می‌شود.

→ في كلِّ امرٍ و الرَّدُّ اليه و الأخذُ بقوله. بحار الانوار / ج ۳۶ / ص ۴۰۷.
پایین‌ترین حد معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلی الله علیه و آله - مگر در نبوت - و وارث آن حضرت می‌باشد، و این که اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خدا است، (و دیگر آن که باید) در هر چیز، تسلیم محض نسبت به امام بود، و (همهٔ امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را برگرفت.
۱- زیارت جامعه کبیره / بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۳۲.

عمق این اعتقاد و باور قلبی کاملاً اختیاری است، اما به طور کامل، بستگی به عمق معرفت شخص نسبت به علم امام علیه السلام دارد. کسی که فقط نمونه‌هایی از دستگیری علمی امام علیه السلام را شنیده، اعتقادش به این وصف حجّت خدا، معمولاً ضعیف‌تر از کسی است که اثر این دستگیری را در فرد تا افرادی مشاهده کرده است. این شخص دوم نیز در مقایسه با کسی که خودش مواردی از تجلیات علمی امام علیه السلام را چشیده است، معمولاً باور ضعیف‌تری دارد.

کسانی مانند مرحوم شیخ انصاری در مقام اعتقاد قلبی خود به امام زمان ارواحنا فداء بهتر و عمیق‌تر می‌توانند شکرگزار نعمت علم آن حضرت باشند. از این رو، شکر قلبی این گونه افراد، کامل‌تر و بهتر از دو گروه قبلی است.

۳ - سفینه نجات

یکی از مهم‌ترین اوصاف امام علیه السلام، «کشتی نجات» بودن ایشان است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی خود و فرزندان گرامیشان فرموده‌اند:

نَحْنُ ... سَفِينُ النَّجَاةِ

ما ... سفینه‌های نجات هستیم.

کشتی نجات در دریا به دنبال غریق می‌گردد، تا او را از غرق شدن نجات دهد. امامان ما کشتی نجات هستند، یعنی برای نجات

شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام / ۱۲۱

کسانی که در حال غرق شدن هستند، می‌گردند تا آنها را پیدا کرده و نجات دهند. اگر کسی به ایشان پناه ببرد، از او دستگیری می‌کنند، اما علاوه بر آن خودشان هم به دنبال کسانی هستند که نیاز به کمک دارند و دوست دارند به فریاد کسانی برسند که از لحاظ روحی یا جسمی در معرض خطر و غرق شدن می‌باشند.

این تعبیر در زیارت امام زمان ارواحنا فداء در روز جمعه نقل شده است:

السلام عليك يا سفينة النجاة^۱

هر قدر کشتی نجات بودنِ امام علیه السلام برای انسان روشن‌تر شود، اعتقاد و باور او به این ویژگی حضرتش بیش‌تر و قوی‌تر می‌گردد. و در نتیجه شکر قلبی - که همان معرفت اختیاری است - نسبت به کشتی نجات بودن امام زمان ارواحنا فداء بهتر گزارده می‌شود، بنا بر این مناسب است که به بعضی از مواردی که این صفات ائمه علیهم السلام ظهور و بروز بیش‌تری پیدا کرده، اشاره شود، تا با عمق بخشیدن به معرفت امام علیه السلام بهتر بتوانیم شکر قلبی این نعمت را ادا کنیم.

داستان دعای مشلول

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: من در خدمت پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام برای طواف خانه خدا رفته بودم. شب بسیار تاریکی بود و نور کمی می‌تایید، مطاف خالی بود و زائران خانه خدا هم خواب بودند.

۱- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۲۱۵. در دعای پس از زیارت آل یس نیز به این صفت امام علیه السلام اشاره شده است: «سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَعَلِمَ الْهُدَى» احتجاج طبرسی ج ۲ / ص ۳۱۸.

دیدگان مردم به خواب رفته بود. در همین اثناء، پدرم شنیدند که کسی با صدای غمناک و ناراحت از یک دل پُر درد استغاثه می‌کند، دنبال پناه می‌گردد و طلب رحمت می‌کند. وی اشعاری می‌خواند که ترجمه آنها این است:

ای اجابت کننده دعای بیچاره در تاریکی‌ها؛ ای رفع کننده گرفتاری و بلا و بیماری؛ زائرانِ خانه‌ات خوابیدند و بیدار شدند؛ آنها مشغول دعا هستند، اما چشم تو خواب ندارد؛ بابزرگواری و کرم خود از گناه من در گذر؛ ای آن که اهل حرم او را خطاب کرده‌اند؛ اگر عفو و بخشایش تو گناهکار را در بر نگیرد؛ پس چه کسی به گناهکاران انعام می‌کند؟

حضرت حسین بن علی علیه السلام فرمودند: پدرم به من گفتند: یا ابا عبدالله! شنیدی صدای گناهکاری را که به گناهش اقرار کرده و از خدا فریاد خواهی می‌کند؟ عرض کردم: بلی شنیدم. فرمودند: برو جستجو کن، بلکه او را ببینی. من در تاریکی راه افتادم. و در میان افرادی که خواب بودند، رفتم. تا این که وقتی بین رکن (حجرالاسود) و مقام (ابراهیم) رسیدم، به شخصی که ایستاده بود، برخورد کردم. به او گفتم: سلام بر تو، ای بنده اقرار کننده‌ای که (از خدا) گذشت و مغفرت و پناه می‌طلبی. ترا به خدا پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را اجابت کن. او (که در حال نماز بود) سجده و تشهد و سلامش را به سرعت به جا آورد، اما سخنی نگفت تا این که با دست به من اشاره کرد که جلوی او حرکت کنم. او را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بردم. عرض کردم: آن کسی که صدای مناجاتش

می آمد، همین است. حضرت به او نظری افکندند و دیدند که جوانی زیبا روی با لباس های پاکیزه است. پرسیدند: از کدام قبیله هستی؟ عرض کرد: عرب هستم. فرمودند: حالت چطور است و گریه و استغاثات برای چیست؟ جوان گفت: حالم حال کسی است که گرفتار عقوق (ناراحتی) پدر شده و به تنگنا افتاده است؛ به مصیبت مبتلا گشته و به غم و اندوه دچار شده است، پس دعایش مستجاب نمی شود.

حضرت فرمودند: چرا این طور شدی؟ گفت: من خیلی اهل بازی (قمار) و طرب بودم، و در ماه رجب و شعبان نیز به معصیت ادامه می دادم و از خدا نمی ترسیدم. اما پدر دلسوز و مهربانی داشتم که مرا از بالا و پائین شدن روزگار بر حذر می داشت و از آتش جهنم می ترساند و می گفت: روشنایی و تاریکی و روزها و شبها و ماهها و سالها و نیز فرشتگان بزرگوار، از (این کارهای) تو، به ستوه آمده و فریادشان به هوا بلند است.

اما وقتی پدرم با اصرار مرا نصیحت می کرد، به او نهیب می زدم، او را منع می کرد، به او می پریدم و او را کتک می زدم. تا این که یک روز به خانه آمدم و سراغ پولهایی که پنهان بود رفتم، تا آنها را بردارم و در کارهای خودم استفاده کنم. ولی پدرم جلوگیری کرد. من هم پدرم را کتک زدم، دستش را پیچاندم، پولها را گرفتم و دنبال کارم رفتم. همان وقت، پدرم وقتی می خواست از جایش بلند شود، دست روی زانوهایش گذاشت تا بلند شود ولی از شدت درد و ناراحتی نتوانست برخیزد. همان جا شروع به سرودن اشعاری کرد

که مضمون قسمتی از آن، این است:

«من همان گونه که مردم از خدا طلب باران می‌کنند، پسرم را از خدا خواستم. سپس او را تربیت کردم و بهترین غذاها را در کودکی به او دادم تا بزرگ شد. اکنون وقتی می‌ایستد، سرش به کوهان شتر می‌رسد. اما متأسفانه وقتی به کمال جوانی رسیده است، اموال مرا به زور ستانده و دستم را می‌پیچاند. (الهی) خدایی که قدرتش بر او غلبه دارد، دستش را پیچاند.»

سپس پدرم به خدا قسم خورد که به سوی کعبه خواهد رفت و از من به خدا شکایت خواهد کرد. او هفته‌ها روزه گرفت، نمازهای زیادی خواند و دعا کرد. سپس سوار بر مرکبش به سوی خانه خدا روانه شد. بیابان‌ها را طی کرد و درّه‌ها و کوهها را پشت سر گذاشت، تا این که در ایّام حجّ اکبر به مکه رسید. به سوی خانه خدا رفت، و طواف و سعی به جا آورد، آن‌گاه پرده‌های کعبه را گرفته و از خدای کعبه خواست تا حقّ او را از فرزندش بگیرد و یک طرف بدن او را فلج کند.

جوان گفت: قسم به آن که آسمان را به پا داشته و آب را از زمین بیرون آورده است، به محض پایان یافتن دعای ایشان، آنچه می‌بینید بر سرم آمد. بعد طرف راست جامه‌اش را کنار زد، آن طرف بدنش فلج شده بود. سپس اضافه کرد، من از سه سال پیش، از پدرم می‌خواستم که بیاید همان جا که مرا نفرین کرده، برایم دعا کند تا خدا شفایم دهد. اما او نمی‌پذیرفت، تا امسال بر من منت گذاشت و قبول کرد که بیاید. وی را سوار شتری کردم تا بتوانم او را به این جا

بیاورم و برای سلامتی من دعا کند.

در راه به منطقه‌ای رسیدیم که پرنده‌ها آن جا شب پرواز می‌کردند و به حرکت در می‌آمدند. یکی از پرنده‌ها به شتر پدرم نزدیک شد. شتر رَم کرد. و ایشان را از بالای درّه به پائین پرتاب کرد، پدرم میان دو سنگ افتاد و از دنیا رفت. او را همان جا دفن کردم. همه امیدم را از دست دادم. و از این بدتر، آن که مردم، مرا به کسی که گرفتار نفرین پدرش شده است، می‌شناسند.

در این جا امیرالمؤمنین علیه السلام به آن جوان فرمودند: فریاد رس به سوی تو آمد (أَتَاكَ الْغَوْثُ). می‌خواهی دعایی به تو پیاموزم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من یاد داده و در آن اسم اکبر اعظم عزیز خداست؟! هر کس آن را بخواند، خدا دعایش را مستجاب می‌فرماید و آن چه خواسته است، به او عطا می‌فرماید. ناراحتی او را بر طرف می‌سازد، گرفتاریش را رفع می‌کند، غم و نگرانی او را از بین می‌برد، بیماری‌اش را شفا می‌دهد، شکستگی‌اش را جبران می‌کند، فقیر را به وسیله این دعا بی‌نیاز می‌سازد، قرض‌هایش را پرداخت می‌نماید، چشم زخم را برطرف می‌کند، گناهان را به این دعا می‌بخشد و عیب‌ها را به وسیله آن می‌پوشاند، به وسیله این دعا هر کس را که از شیطانی یا زورگویی بترسد، پناه و امنیت می‌دهد. و اگر یک بنده واقعاً مطیع خدا این دعا را بر کوهی بخواند، آن کوه از جای خودش حرکت می‌کند. یا اگر بر مرده‌ای بخواند، خدا او را پس از مرگ زنده‌اش می‌کند. و اگر بر روی آب بخواند، می‌تواند روی آب قدم بگذارد و حرکت کند، به شرط آن که دچار عُجب

نشود.

پس ای جوان! تقوای خدا داشته باش، دلم برای تو سوخت. و برای این که صدق نیت تو برای خدا روشن شود، نباید این دعا را برای انجام گناه بخوانی و اطمینان در دین و اعتقاد است که باعث مفید واقع شدن این دعا می‌گردد. پس اگر با خلوص نیت بخوانی، خدا آن را مستجاب می‌فرماید، و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب می‌بینی که به تو بهشت و اجابت دعا را بشارت می‌دهد.

امام حسین علیه السلام فرمودند: خوشحالی من از فوائد این دعا، بیش‌تر از خوشحالی آن جوان از سلامتی و سرنوشتش بود...

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: دوات و کاغذی بیاورید و آن چیزی را که من به شما املاء می‌کنم، بنویسید. سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: من این دعا را نوشتم.^۱

در ادامه روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به جوان فرمودند: «در پایان دعا، آنچه دوست داری از خدا می‌خواهی، و حاجت خود را نام می‌بری، و جز با طهارت (وضو یا غسل)، این دعا را نمی‌خوانی».

سپس فرمودند: شب، این دعا را ده بار بخوان. و فردا صبح خبر خوش را برایم بیاور.

سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: من آن دعا را نوشتم و جوان نوشته را

۱- دعائی که امیرالمؤمنین علیه السلام انشاء فرمودند، همان دعای مشلول است که مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آن را نقل کرده‌اند. مشلول به معنای فلج شده است و در پایان دعا آمده: «این دعا مربوط به جوانی است که گرفتار گناهِش شده است».

گرفت و رفت. فردا صبح دیدیم که با سلامت کامل آمد. نوشته در دستش بود. می گفت: «قسم به خدا این اسم اعظم است، قسمت به پروردگار کعبه که دعایم مستجاب شد».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند، بگو چه شد؟ گفت: همه خوابیده بودند و هوا تاریک بود. این نوشته را روی دستم گرفتم و مکرر این دعا را خواندم. دفعه دوم شنیدم صدایی می گوید: «بس است، خدا را به اسم اعظمش خواندی». سپس خوابیدم. در خواب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که دست مبارکش را بر من کشید و فرمود: از اسم اعظم عظیم خدا محافظت کن که تو در مسیر خوبی هستی، پس با سلامت و عافیت بیدار شدم. خدا جزای خیر به شما بدهد.^۱

با قدری دقت و تأمل در این روایت، می توان به برخی از اوصاف امام علیه السلام پی برد. امیرالمؤمنین علیه السلام «کشتی نجاتی» بودند که خود به دنبال غریق می گشتند. می بینیم که در آن شب تاریک، چگونه به جستجوی آن جوان رفته و از او دستگیری نمودند. به علاوه نقش «طبابت» حضرت روشن می گردد، آن هم طبیبی که با طب خود به دنبال بیمارش می گردد تا او را پیدا کرده و شفا دهد. از طرفی این جوان از همه جا منقطع شده و با حال اضطرار به در خانه خدا آمده و استغاثه کرده است.

ائمہ علیہم السلام «الفوٹ و الرّحمة الواسعة»^۲ هستند، چون رحمت خدا از

۱- مهج الدعوات / ص ۱۵۱ تا ۱۵۷.

۲- در زیارت آل یس نیز با تعبیر «والفوٹ و الرّحمة الواسعة» به امام زمان علیه السلام عرض سلام می نماییم. احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶.

طریق ایشان بر خلق جاری می‌شود. جوان به درگاه خدا استغاثه کرده بود، ولی از آن جا که امیرالمؤمنین علیه السلام «أُذُنُ اللَّهِ» بودند، صدای فریاد خواهی او را شنیدند و صفت «غِيَاثُ الْمُضْطَرِّ الْمُشْتَكَينَ» بودنِ خود را به آن جوان چشانند.

۴ - داعی الله

نکته بسیار مهم و شایسته توجه، این است که آن شخص فلج، درخواست شفای جسمی نموده بود. و امیرالمؤمنین علیه السلام که «يَدُ اللَّهِ» بودند، می‌توانستند دستی بر اعضاء فلج او بکشند تا بدنش شفا پیدا کند. ولی از آن جا که ایشان، رحمت واسعة الهی بودند، او را با خدا آشنا کردند و دعائی به او آموختند که مملو از «معارف الهی» است و به وسیله آن، جوان را به سوی خدا هدایت فرمودند.

البته رسالت اصلی پیامبر و ائمه علیهم السلام همین است که به هر مناسبتی مردم را متذکر به خدای متعال کنند و این نعمت فراموش شده را به یاد آنها بیاورند. خداوند در قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله را به همین صفت معرفی کرده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ^۱

ای پیامبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا با اجازه او فرستادیم.

از آن جا که امام علیه السلام، عدل و همتای پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، همه این مقامات برای ایشان هم محفوظ است. در این داستان هم دیدیم که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی وضع آن جوان را دیدند ابتدا شفایش را به او بشارت دادند و سپس او را به در خانه خدا فرستادند و با این کار مهم ترین رسالت خود را به انجام رساندند.

سراسر دعای مشلول که حضرت به آن جوان آموزش دادند، اسامی خدای عزّ و جلّ است و اگر لطف الهی شامل حال انسان شود، با خواندن آن معارف بسیار نصیب او می گردد که ارزش آن، مهم تر از شفای دردی است که انگیزه خواندن دعا شده است. اگر آن جوان مبتلا نبود، هیچ وقت آن طور استغاثه نمی کرد. پس او برای گرفتن شفای جسمی به در خانه خدا آمده بود. و امیرالمؤمنین علیه السلام که دعوت کننده به سوی خدا بودند، به جای این که به سرعت او را شفا دهند، او را با خدای خود آشنا کردند و نعمت بزرگی به او عطا فرمودند که به مراتب از شفای بدنش مهم تر بود. او با خواندن این دعا، هم لذّت انس و مناجات با خدا را احساس کرد، و هم صفت «داعياً الی الله» بودن امام علیه السلام را چشید.

در زیارت جامعه، هنگام سلام دادن به ائمه معصومین علیهم السلام می گوئیم:

السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ^۱

ما ایشان را به صفت «داعی الله»^۲ می خوانیم. ولی معرفت پیدا

۱- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۸.

۲- در زیارت آل یس به امام زمان علیه السلام این طور سلام می دهیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِي

کردن نسبت به این صفت امام علیه السلام مراتب دارد، با «شنیدن»، «دیدن» و یا «چشیدن»، درجات مختلفی از معرفت این وصف نصیب انسان می‌شود. و در هر درجه باید شکر قلبی مناسب آن را بجای آورد. وظیفه ما این است که برای شناخت اوصاف ائمه علیهم السلام به قرآن کریم و احادیث پیامبر و عترت ایشان علیهم السلام مراجعه کنیم تا بهتر بتوانیم شکرگزار نعمت عظمای این بزرگواران گردیم.

۵ - فریاد رس بیچارگان

حضرت زین العابدین علیه السلام در صلوات «شعبانیه»، صفات پیامبر و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام را چنین بیان فرموده‌اند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ
 الْمُشْتَكِينِ وَ مَلْجَأِ الْهَارِبِينَ وَ مُنْجِي الْخَائِفِينَ وَ عِصْمَةِ الْمُعْتَصِمِينَ
 خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست که ایشان غار
 محکم و نفوذ ناپذیر، و فریادرس بیچارگان، و پناهگاه فرار
 کنندگان، و نجات دهنده افراد ناامن، و حفظ کننده افرادی
 هستند که به دامان ایشان چنگ می‌زنند.

طبق معرفی امام سجاد علیه السلام حجت حق، کوه حصین یا همان
 «غار محکم و نفوذ ناپذیر» است. «غار» جای پناه آوردن از شر
 درندگان و خطرات مختلف است، خصوصاً غاری که استحکام کافی
 داشته باشد و بتواند پناه‌آوردندگان را از خطرات مصون بدارد.

امام علیه السلام نیز از هر کسی که به ایشان پناه آورد محافظت می نمایند. در سایه ایشان، افراد می توانند از شرّ خطرات آسوده باشند. بنا بر این محل پناه آوردن فرارکنندگان (ملجأ الهارین) هستند.

امام علیه السلام غاری است محکم که هر کس را که به ایشان رجوع نماید، حفظ می کنند. بلکه به فریادِ هر بیچاره و درمانده‌ای که از ایشان یاری بخواهد، می رسند. و خود به یاری او می شتابند، چرا که ایشان «غوث»^۱ می باشند.

انسان، غوث بودن امام علیه السلام را وقتی می یابد که واقعاً به حال اضطرار افتاده باشد، یعنی وجدان کرده باشد که دستش از همه جا کوتاه است. آن گاه می فهمد که تنها امام علیه السلام است که می تواند از او دستگیری کند.

حقیقت «استغاثه» این است که فرد در نهایت سختی، از همه جا قطع امید کرده و در واقع مستأصل و بیچاره و «مضطّر» شده باشد، و در این حال فریاد خواهی کند. لازمه اضطرار، انقطاع و بریدن از غیر امام علیه السلام است، و دستگیری امام علیه السلام در این حال، منجر به چشیدن صفت «غوث» می گردد. از همین جهت است که فرموده‌اند: «غیاث المضطرّ المستکین» یعنی اگر انسان به حال اضطرار و بیچارگی رسیده باشد، هر زمانی که فریاد خواهی از امام علیه السلام کند، اثر دستگیری ایشان را می بیند.^۲

۱- در زیارت آل یس امام زمان علیه السلام خود را «غوث» معرفی فرموده‌اند...: و الغوث و الرحمة الواسعة... (احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶).

۲- مرحوم مجلسی نقل فرموده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا به شخصی به نام

به نمونه روشنی از این دستگیری اشاره می‌کنیم:

شیخ ابراهیم تُرک روضه خوان از اتقیاء و ابرار بود و سال‌ها پناهنده ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام (در شهر سامرا) بود و رابطه خاصی با آن حضرت داشت، دائماً به یاد آن بزرگوار بود و به همین دلیل معروف به شیخ ابراهیم صاحب الزمانی شده بود، و می‌گفت: من هر روز برای حضرت گریه می‌کنم. در یکی از سفرهای زیارت ثامن الائمه علیه السلام معجزه‌ای از توسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه دیده بود.

جناب آقا میرزا هادی خراسانی حائری از ایشان حکایت فرمود که در مراجعت از مشهد مقدس، یکی از سادات به همراهی من از رشت به سمت ترکستان حرکت می‌کرد. یک لنگه جوال ابریشم همراه خود داشت، و در کنار رود آرس می‌رفتیم. راه حرکت در آن چند فرسخ، در خاک روس است.

آن سید، بسته ابریشم را به من وا گذاشت، و خود پیاده از طرف خاک ایران راه پیمود. شیخ گفت: من از ممنوعیت ورود ابریشم به خاک روس و این که احتیاج به گمرک و تذکره دارد، غافل بودم. یک مرتبه چهار نفر از مأمورین روس با سلاح از میان درخت‌ها

→ ابوالوفاء فرمودند: ... و أَمَا الْحُجَّةُ فَإِذَا بَلَغَ السَّيْفُ مِنْكَ الْمَذْبَحَ - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - فَاسْتَعْتَبْتُ بِهِ فَهُوَ يُعْيِشُكَ وَ هُوَ كَهْفٌ وَ غِيَاثٌ لِمَنْ اسْتَعَاثَ بِهِ. بحار الانوار / ج ۹۴ / ص ۳۵ و ۳۶.

هر گاه شمشیر به گلویت رسید - و با دست مبارک به گلوی خویش اشاره فرمودند - پس به حضرت مهدی علیه السلام استغاثه کن که او به فریادت می‌رسد. او برای هر کس که به پناه او برود و به او استغاثه کند، پشت و پناه و فریادرس است.

بیرون آمدند. صیحه زدند: «نگاه دارید». مُکاری^۱ ما مرد ترک مؤمنی بود. گفت این آقا آخوند است، چیز گمرکی ندارد، بگذار برویم. یکی از آن کفار با چوب به پای آن بیچاره زد. او نعره‌ای زد و بر زمین خورد، پایش شکست. پس به سراغ من آمدند، و من تنها در بیابان، همسر جوانی همراه داشتم، و طفل کوچکی که از مشاهده آنها می‌ترسید و فریاد می‌زد. من گفتم: چه می‌گویید و چه می‌خواهید؟ گفتند: بارها و اسبایها را باز کن، ببینیم چه داری. بچه‌ها را باز کردم. تک تک لباس‌ها و خورده ریزها حتی اسباب زنها را یکی یکی نظر می‌کردند و می‌گفتند: ابریشم داری؟

من چون دیدم همه قصد اینها ابریشم است، فهمیدم کار سخت است. به کنار رفتم و یقین کردم الآن بر سر لنگه ابریشم سید می‌آیند و مرا خواهند برد. بر خود نترسیدم، ولی بر همسر جوان و بچه خود، در این بیابان در چنگ این کافران، ترسیدم که چه خواهد شد. اشک از چشمم سرازیر شد، امیدم از همه جا منقطع شد. قرآن مجید را به دست گرفتم. متوسّل به حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه شدم، و عرضه داشتم، این جا محلی است که جز شما ملجأ و پناهی نیست. به کنار ایستادم و تسلیم شدم.

آن چهار نفر، خودشان همه ائاثیه را زیر و بالا کردند تا رسیدند به لنگه ابریشم، آن را باز کردند. دیدم ابریشم اعلا و خوش رنگی است. آن کافران، کلاف کلاف آنها را بیرون می‌کشیدند و نظر

۱- مُکاری: کسی که چارپایان را کرایه می‌دهد.

می‌کردند و به یکدیگر نشان می‌دادند و می‌گفتند: این چیست؟! و می‌انداختند. تا آخر نفهمیدند آن همه کلاف‌ها ابریشم است، تا آن که از همه گذشتند و کنار رفتند و گفتند: «آخوند بار کن و برو، چیزی نبود».

من اسبابها را بستم. دیدم نمی‌توانم بار کنم. سراغ مکاری آمدم. دیدم پایش خیلی ورم کرده است، آن قدر ورم کرده که بیچاره نزدیک به مرگ رسیده است. او را صدا کردم: برخیز. گفت: پایم شکسته، الآن می‌میرم. فریاد زدم: بگو «یا صاحب الزمان» و برخیز، و هم چنان اشکم جاری و سرازیر بود. گفت: محال است، نمی‌توانم برخیزم. دست او را گرفتم و گفتم: بگو یا صاحب الزمان!؛ برخاست. مأمورین به ما نظر می‌کردند که چه می‌کنیم. آن مکاری بیچاره، خرده خرده پا بر زمین گذاشت و راه افتاد، ولی مثل مشکِ پُر از هوا بود تا آن که بارها را بار گذاشتیم.

چند قدمی راه رفتیم. پای او که مثل مشکی بود که آن را باد کرده بودند، هوای آن بیرون رفت. پرسیدم: پایت چگونه است؟ نشان داد که ابدأ نشانه‌ای از شکستگی نداشت، و در کمال صحت و سلامت و آسودگی راه را طی کردیم و آن مکاری اعتقاد عجیبی به حقیر پیدا نمود.

بعد از دو ساعتی، از خاک روس بیرون شدیم. ایرانیان ما را دیدند، خیلی تعجب کردند که چگونه ابریشم را از آن راه آورده بودیم، گفتند: اگر شما را می‌گرفتند، ده سال زندان داشت و فلان

مقدار باید جریمه می دادید.^۱

این داستان، مربوط به فردی است که ارتباط عمیق روحی با امام زمانش داشته و در سختی‌ها به عنوان نقطه امید و پناهگاه و فریادرس جز ایشان را نمی‌خوانده است. کسی که هر روز به یاد مولای غریب خود می‌گیرید، انقطاع کامل به سوی امامش دارد و در گرفتاری‌ها سراغ کسی جز ایشان نمی‌رود.

اما باید توجه داشت که این انقطاع - قطع تعلق از غیر خدا و اهل بیت علیهم السلام - فقط در حال اضطرار و بیچارگی نیست، بلکه اگر شخص به مقام و منزلت امام عصر ارواحنا فداء در عالم هستی آگاهی داشته باشد، به همان حال «انقطاع» نائل می‌گردد بدون آن که به گرفتاری و سختی محسوس مبتلا شود، زیرا انسان همواره نیازمند به نظر عنایت امام زمان خود علیه السلام است، نه تنها در حالت خاصی که خود، احساس اضطرار می‌کند.

باتوجه به آنچه در فصل اول همین بخش مطرح شد، می‌توان گفت که اگر کسی در حال عافیت و سلامت و امنیت به سر می‌برد، جز به عنایت و توجه امام زمان ارواحنا فداء نیست، و اسباب عادی و معمولی، به اذن و خواست ایشان اثر می‌گذارند. بنا بر این انسان با معرفت، به وجود امکانات مادی و فراهم بودن وسایل عادی زندگی دل خوش نمی‌کند و امیدی نمی‌بندد، چون خوب می‌داند که اگر لطف و اراده امام علیه السلام نباشد، در یک لحظه تمام آن اسباب و امکانات

۱- العبقری الحسان / ج ۱ / بساط دوم / ص ۹۸ - با اندکی اصلاح ادبی در عبارات کتاب.

از بین رفته و او به اضطرار و بیچارگی می‌افتد.

از این رو، همه توجه و امید او به دستگیری و عنایت مولا و سرور او عجل الله فرجه است. و به هیچ چیز جز آن حضرت اتکاء و اعتماد نمی‌کند. چنین کسی در حال عافیت، همان حال انقطاعی را دارد که شخص مضطرّ و بیچاره در مصیبت و گرفتاری دارد، و با همان سوز دل به درگاه امامش استغاثه می‌کند. چیزی که این حال را در او به وجود می‌آورد، اعتقاد عمیق و مؤثر او به جایگاه و منزلت امام عصر ارواحنا فداه در عالم هستی است. هر چه این عقیده راسخ‌تر و وجدانی‌تر باشد، انقطاع از غیر امام علیه السلام در او قوی‌تر و شدیدتر می‌گردد.

بنا بر این توکل به امام عصر ارواحنا فداه اختصاص به حال درماندگی و از کار افتادن اسباب و وسایل عادی و طبیعی ندارد، بلکه انسان در هر حال باید امیدش به دستگیری امام زمانش باشد و توجه کند که دستگیری ایشان از افراد لازم نیست که همیشه به صورت مشهود یا از طریق تشرّف به حضور ایشان، باشد. بلکه دوستداران حضرت، با اندکی توجه می‌توانند دست عنایت امام زمانشان را در حوادث عادی و معمولی زندگی خود مشاهده کنند.

این عنایت - به خصوص در بعد روحی و معنوی - بسیار روشن است. مسیری که بدون خواست انسان جلوی پایش گذاشته می‌شود، مربّی خوب، کتاب مناسب و مجلس درس یا محیط خانوادگی مساعدی که زمینه تربیت دینی صحیح را برای انسان فراهم می‌کنند، همه اینها از مصادیق دستگیری روحی و فکری امام

زمان ارواحنا فداء است که دوستان و ارادتمندانش را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند و همواره در حال رسیدگی به ایشان است. آن بزرگوار، خود در توفیق مبارک به مرحوم شیخ مفید، فرمودند:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاغَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ^۱

ما، در توجه و رسیدگی به شما از چیزی فروگذار نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نمی‌بریم، و اگر غیر از این بود، قطعاً در زندگی به سختی می‌افتادید، و دشمنان، شما را از ریشه نابود می‌کردند.

پس باید توجه و عنایت و دستگیری امام زمان ارواحنا فداء را در همه لحظات زندگی مادی و معنوی خود بینیم و از این امر غفلت نکنیم، و برای حصول یقین به این صفت حضرت منتظر نباشیم که معجزه‌ای از طریق تشرّفی به محضر ایشان مشاهده کنیم. اگر بینا باشیم، معجزات ایشان را در سراسر زندگی می‌بینیم.

چه بسیار بوده‌اند افرادی که بر مبنای علل و عوامل عادی، نمی‌بایست در مسیر معرفت و ارادت به امام عصر ارواحنا فداء قرار می‌گرفتند، ولی با یک پیشامد خاص، مسیر زندگی آنها متحوّل شده است.

اکثراً افراد بدون این که خودشان متوجه شوند، به مسیر صحیح اعتقادی هدایت می‌شوند. اینها همگی به برکت توجه و دستگیری

آن امام غایب از دیدگان ماست که غیبتش مانع لطف و عنایتش نمی‌گردد. چنین عنایاتی همواره وجود دارد، اما گاهی خداوند متعال، به لطف فراوان خود، نمونه‌هایی از دستگیری‌های آشکار امام زمان علیه السلام را به کسانی می‌چشاند تا دیگران هم با شنیدن شرح حال آن‌ها، معرفتشان نسبت به حضرتش فزونی می‌یابد.

شاهد این مطلب، همین داستان شیخ ابراهیم صاحب الزمانی است که با اعتقادِ راسخِ خود بر سر آن مُکاری - در حالی که پایش شکسته بود و قادر بر حرکت نبود - فریاد زد که: بگو یا صاحب الزمان و برخیز، یعنی اطمینان داشت که با نام حضرت و به عنایت ایشان، درد او بر طرف می‌شود و همین طور هم شد.

کسی که یقین دارد امام زمانش، «غیاث المضطرّ المستکین» است، با قاطعیت به او متوسّل می‌شود و اطمینان به دستگیری او هم دارد.

این اطمینان، برخاسته از ایمان و اعتقاد به احادیث اهل بیت علیهم السلام در معرفی اوصاف خودشان است. هر چه این ایمان قوی‌تر باشد، معرفت شخص نسبت به امامش عمیق‌تر خواهد بود. همین اعتقاد و یقین سبب می‌شود تا معرفت انسان به امام زمانش از حدّ شنیدن، به دیدن آثار و چشیدن برسد.

تشرّف مرحوم آیه الله حاج سیّد ابوالحسن اصفهانی

نمونه اعتقاد و یقین والا نسبت به حضرت بقیة الله ارواحنا فداء داستانی

است که مرحوم آقای میر جهانی^۱ از حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان در نجف اشرف نقل کرده‌اند که خود شاهد قضیه بوده‌اند و بدون واسطه، داستان را نقل کرده‌اند: «روزی ما، در منزل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی نشسته بودیم. بسیاری از آقایان دیگر هم بودند. آسید ابوالقاسم اصفهانی مترجم عروة الوثقی، شیخ محمد کاظم شیرازی، دامادهای مرحوم سید ابوالحسن (سید میرباد کوبه‌ای و آسید جواد اشکوری) نیز حضور داشتند. در آن هنگام یک پستیچی آمد و یک پاکت نامه به دست مرحوم آسید ابوالحسن داد.

ایشان نامه را باز کردند و داخل آن دو ورقه بود. یکی از آنها نامه‌ای بود که نویسنده آن در باره اعتقاد شیعه به حضرت مهدی علیه السلام از مرحوم سید، دلیل و استدلال خواسته بود.

مرحوم سید، نامه را خواندند و خندیدند. سپس آن نامه را با صدای بلند خواندند. نامه از طرف بحر العلوم^۲ یمنی بود که از مادات حسنی و از علمای شیخیه^۳ بود. در این نامه، بحر العلوم یمنی

- مرحوم میرجهانی، خود از دانشمندان بزرگ شیعه و از ارادتمندان خاص حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند که پس از گذراندن عمری در خدمتگزاری به آستان اهل بیت علیهم السلام، در شهر خود - اصفهان - دیده از دنیا فرو بستند، و در کنار مقبره مرحوم علامه مجلسی به خاک سپرده شدند.

- وی غیر از مرحوم آیه الله العظمی سید مهدی بحر العلوم است که از علمای بزرگ شیعه بودند.

علمای شیخیه تابع شیخ احمد احسائی بودند. او اعتقاداتی بر خلاف ضروریات شیعه داشت. تفصیل عقاید شیخیه و انحرافات آن‌ها در رساله «هدیه النملة الى مرجع الملة»

دلیلی برای وجود امام زمان علیه السلام درخواست کرده بود. مرحوم آسید ابوالحسن همان وقت جواب نامه او را نوشتند و در ضمن نوشتند: «شما به نجف مشرف شوید تا من امام زمان را به شما نشان دهم». نامه را مهر کردند و به دامادشان آسید جواد اشکوری دادند و فرمودند: «ببر و در پست بینداز».

دو ماه از این قضیه گذشت. شبی بعد از این که مرحوم آسید ابوالحسن در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام نماز مغرب و عشاء را خواندند، یکی از شیوخ عرب به نام عبدالصاحب آمد و به ایشان گفت: بحرالعلوم یمنی به نجف آمده است، در محله و شراق، در فلان جا منزل کرده است. مرحوم آسید ابوالحسن فرمودند: باید همین حالا به دیدنش برویم.

ایشان همراه با عده‌ای از علما برای دیدن بحرالعلوم حرکت کردند. دامادهایشان و پسرشان مرحوم آسید علی هم همراهشان بودند. ما هم رفتیم. بالآخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد، بحرالعلوم یمنی شروع به صحبت در آن زمینه کرد. مرحوم آسید ابوالحسن فرمود: الآن وقت صحبت کردن نیست، چون من مستعجل هستم و کار دارم. فردا شب برای شام به منزل ما بیایید تا آن جا با هم صحبت کنیم.

سپس مرحوم سید برخاستند و همه با هم به منزل بازگشتیم.

→ نوشته مرحوم میرزا محمدرضا همدانی - از دانشمندان شیعه و شاگرد مرحوم میرزای شیرازی - بیان شده است. نویسنده، این رساله را به امر استادش میرزای شیرازی نوشته است.

فردا شب بحرالعلوم با پسرش سیّد ابراهیم به منزل مرحوم آسیّد ابوالحسن آمدند. پس از صرف شام، مرحوم سیّد خادمشان را صدا زدند و فرمودند: مشهدی حسین چراغ را روشن کن. می خواهی بیرون برویم. مشهدی حسین چراغ را روشن کرده، آورد. در این هنگام مرحوم آسیّد ابوالحسن و بحرالعلوم و فرزندش سیّد ابراهیم و مشهدی حسین آماده بیرون رفتن شدند. ما هم می خواستیم همراهشان برویم، اما مرحوم سیّد فرمودند: نه هیچکدامتان نیاید. هر چهار نفر آنها بیرون رفتند. و چون تا برگشتن آنها زمان زیادی گذشت، ما آن شب نفهمیدیم که کجا رفتند.

فردا صبح از سیّد ابراهیم پسر بحرالعلوم یمنی سؤال کردیم: دیشب کجا رفتید؟ سیّد ابراهیم خندید و با خوشحالی گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ اِسْتَبْرَزْنَا بِبِرْكَةِ الْاِمَامِ السَّيِّدِ اَبِي الْحَسَنِ»^۱.

به برکت امام^۲ سیّد ابوالحسن، شیعه شدیم. گفتم: کجا رفتید؟ گفت: «رُحْنَا بِالْوَادِي مَقَامِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» به وادی السلام به مقام حجّت علیه السلام رفتیم. وقتی به حصار مقام رسیدیم، سیّد ابوالحسن چراغ را از خادمشان گرفتند و گفتند: اینجا بنشین تا ما برگردیم. مشهدی حسین همان جا نشست و ما سه نفر وارد مقام شدیم.

وقتی در فضای مقام داخل شدیم، سیّد چراغ را زمین گذاشتند و کنار چاه رفتند و وضو گرفتند و داخل مقام شدند. و ما در بیرون

۱- مستبصر شدن به معنای بینا شدن پس از کوری است و به کسی گفته می شود که از گمراهی خارج شده و به مذهب شیعه در آمده است.

۲- عربها به مراجع تقلید، امام می گویند.

مقام قدم می‌زدیم. سپس سیّد ابوالحسن مشغول نماز شدند. پدرم چون معتقد به مذهب شیعه نبود، لبخند می‌زد و می‌خندید. ناگهان صدای صحبت کردن بلند شد. پدرم با تعجب به من گفتم: کسی اینجا نبوده است. آقا با چه کسی صحبت می‌کنند؟ دو سه دقیقه صدای صحبت‌ها را می‌شنیدیم، اما تشخیص نمی‌دادیم که صحبت درباره چیست. هیچ یک از مطالب مشخص نبود.

ناگهان سیّد صدا زد: بحر العلوم! داخل شو. پدرم داخل شد. من هم خواستم به داخل مقام بروم، اما سیّد فرمود: نه، تو نیا. باز به قدر چهار پنج دقیقه صدای صحبت می‌شنیدم، اما صحبت‌ها را تشخیص نمی‌دادم.

ناگهان یک نوری که از آفتاب روشن‌تر بود، در مقام «حجّت» تابش کرد، و صیحه پدرم به صدای عجیبی بلند شد. یک صیحه زد و صدایش خاموش شد. سیّد ابوالحسن مرا صدا زد: سیّد ابراهیم! بیا پدرت حالش به هم خورده است، آب به صورتش بزن و شانتهایش را بمال تا به حال بیاید. آب به صورت پدرم زدم و شانتهایش را مالیدم.

پدرم چشمهایش را باز کرد و بنا کرد با صدای بلند گریه کردن، و بی اختیار از جا بلند شد و روی قدمهای سیّد ابوالحسن افتاد و پاهای سیّد را می‌بوسید و دور سیّد طواف می‌کرد و می‌گفت: یا بن رسول الله، یا بن رسول الله، یا بن رسول الله! التوبه، التوبه، التوبه! طریقه مذهب را به من تعلیم بده، من توبه کردم.

پس آیه الله سیّد ابوالحسن اصفهانی، مذهب شیعه را به او تعلیم

دادند و او شیعه شد و من هم شیعه شدم.
به هر حال، این قضیه گذشت و بحر العلوم هم به یمن برگشت.
چهار ماه بعد، زوآر یمنی به نجف آمدند و بحر العلوم نامه‌ای توسط
زوآر به حضور سیّد فرستاده بود و از سیّد تشکر و قدردانی کرده
بود: «از برکت عنایت و هدایت شما تا کنون دو هزار و اندی از
مقلّدین من، شیعه دوازده امامی شده‌اند.»

(بعد مرحوم میر جهانی فرمود:) مردم باید به این مطلب اهمیت
بدهند که اگر انسان حقیقتاً خلوص پیدا کرد، امام زمان ارواحنا فداء به
فریاد می‌رسد. ما خالص نیستیم. حبّ دنیا نمی‌گذارد ما کاری
بکنیم.»^۱

منظور از نقل این داستان، توجه دادن به اعتقاد شدید مرحوم
آیه الله سیّد ابوالحسن اصفهانی به امام زمان علیه السلام بود. باید توجه کنیم
که اعتقاد، چه اندازه مؤثر است. شیعه باید چنین اعتقادی به امام
زمان ارواحنا فداء داشته باشد، تا توفیق چشیدن اوصاف امام به او عطا
شود.

هر مرتبه‌ای از معرفت که نصیب شخص شد، باید با اعتقاد و
تسلیم در برابر آن، آماده رسیدن به مرتبه بالاتری از معرفت گردد.
هر قدر اعتقاد در مراحل پایین قوی تر شود، شخص می‌تواند
امیدوار باشد که مراتب بعدی هم به او عنایت گردد تا بتواند اثر
اوصاف امام را در دیگران ببیند. و یا حتی مورد فضل پیش‌تری قرار

گرفته و وصف امام علیه السلام را بچشد. در قضیه یاد شده دیدیم که اعتقاد مرحوم آیه الله سیّد ابوالحسن اصفهانی چگونه باعث شد که امام عصر ارواحنا فداه حاجت ایشان را برآورد و به این وسیله حجّت را بر مخالفان آشکار سازد.

البته باید توجه داشت که هر کسی نمی تواند به خود جرأت چنین کاری را بدهد. یعنی به خودش یا دیگران از طرف امام زمان علیه السلام وعده هایی بدهد و آن گاه از ایشان انتظار داشته باشد که حتماً طبق وعده های او عمل کنند. این گونه حالات در انسان به طور مصنوعی ایجاد نمی شود، بلکه باید شخص با عمل به وظایف دینی خود، آن قدر نزد امام زمانش آبرو کسب کند و آن قدر پیش ایشان عزیز و محترم گردد که اگر در شرایطی قرار گرفت که چنین تقاضایی از حضرتش کرد، دست ردّ به سینه اش نخورد.

اما کسانی که خودشان می دانند رابطه صمیمانه و خالصانه ای با امام عصر علیه السلام ندارند و آن قدر در اداء تکالیف دینی خود کوتاهی کرده اند که در مقابل حجّت خدا، احساس خجالت می کنند؛ نباید خودشان را با امثال مرحوم آیه الله سیّد ابوالحسن اصفهانی قیاس کنند و چنان انتظاراتی از امام زمان علیه السلام داشته باشند، بله، اگر کسی بین خود و خدا احساس می کند که آن چه شایسته است در ارتباط با امام علیه السلام و دوستان ایشان انجام داده و در پیشگاه خداوند، خود را بی آبرو نمی بیند، از چنین فردی، آن گونه توقّعات بعید نیست.

هم چنین از این قضیه می آموزیم که توسّل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه نباید فقط در گرفتاری های مادی و ناراحتی های جسمی باشد،

بلکه امور معنوی و نیازهای روحی انسان مهم تر است. و باید در این گونه امور هم متوسل به حضرتش شویم، تا بتوانیم مسیر هدایت را به سلامت طی کنیم، و از دامهای شیطان که برای فریب انسانها گسترده است، رهایی یابیم. این جاست که باید اهمیت پناه بردن به امام علیه السلام را قدری مورد تأمل قرار دهیم.

۶ - پناه از شیطان

یکی از مهم ترین شؤون امام علیه السلام که تأمین کننده اساسی ترین نیاز ما به ایشان است، ملجأ و پناه بودن امام علیه السلام برای انسان در برابر خطراتی است، که او را در مسیر هدایت، تهدید می کند.

لغزشگاه های مختلف و متعددی برای انسان در طریق بندگی پروردگار وجود دارد که بسیاری از آنها برای او ناشناخته و فریبنده است، یعنی به سادگی برای او قابل تشخیص و پرهیز نیستند. انسان بدون آن که خودش بفهمد و بخواهد، در معرض سقوط و انحراف قرار می گیرد. چه بسا در مواردی گمان کند که تقریبی به سوی پروردگارش پیدا می کند، ولی در همان حال، گرفتار تسویل و فریب شیطان باشد. اصولاً شناخت شیاطین و راه های فریب دادن آنها در مسیر هدایت انسان، لازمه سلوک و طی طریق بندگی خداست.

یکی از کمالاتی که خداوند در امام علیه السلام به عنوان مربی بشر در مسیر هدایت قرار داده، شناخت شیطان و راه های فریب دادن او و نیز توانایی نجات انسانها از دام اوست. هر کس به این حقیقت آگاه

شود، مطمئن‌ترین پناهگاه برای حفظ شدن از شرّ شیاطین را یافته، که باید با التجاء به ائمه علیهم‌السلام خود را از انواع و اقسام خطرات در این مسیر نجات دهد. این است که استعاذه (پناه آوردن) به امام علیه‌السلام یکی از مهم‌ترین وظایف انسان نسبت به ایشان است.

شناخت امام علیه‌السلام به این وصف (پناه از شیطان) گامی مؤثر در استعاذه به ایشان می‌باشد.

برای آشنایی با این صفت امام علیه‌السلام به فرازهایی از وصیّت امیرمؤمنان علیه‌السلام به کمیل بن زیاد - که جزء تربیت شدگان خاصّ حضرت بوده‌اند - مراجعه می‌کنیم که در این خصوص دستورالعمل‌های مهمّی به او داده‌اند.

سعید بن زید نقل می‌کند که کمیل بن زیاد را دیدم و از او در مورد فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسیدم. کمیل به من گفت: آیا می‌خواهی آن وصیّت و سفارشی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک روز به من فرمودند، به تو باز گویم که برای تو، از دنیا و هر آنچه که در آن است، بهتر است؟ گفتم: بلی. او گفت: روزی حضرت، به من وصیّت فرمودند که:

يَا كَمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ سَمَّ كُلِّ يَوْمٍ بِاسْمِ اللَّهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ
تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، وَ اذْكُرْنَا وَ سَمَّ بِأَسْمَائِنَا وَ صَلِّ عَلَيْنَا وَ اسْتَعِذْ بِاللَّهِ
بِنَا، وَ اذْرَأْ بِذَلِكَ عَن نَفْسِكَ وَ مَا تَحْوِطُهُ عِنَايَتُكَ، تُكَفِّ شَرَّ
ذَلِكَ الْيَوْمِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

ای کمیل بن زیاد! هر روز نام خدا و «لا حول و لا قوّة الا بالله» را بر زبان جاری ساز، و بر خدا توکل کن، و ما را یاد کن و ما

را به اسم نام بیر و بر ما درود بفرست، و به واسطه ما به خدا پناه آور، و به این وسیله (آفات را) از خود و آنچه مورد توجه توست، دفع کن تا ان شاء الله از شر آن روز در امان باشی.

در قدم اول باید دانست که در هر روز شروری متوجه خود انسان و چیزهایی که به نحوی مورد عنایت اوست، می باشد که باید از آنها به خدای متعال پناه ببرد. سفارش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل این است که به واسطه اهل بیت علیهم السلام به خدا پناهنده شود، در واقع با پناه آوردن به ایشان خود را در پناه پروردگار متعال قرار دهد.

پناهنده شدن کار کسی است که با اتکاء به توان و تدبیر خود، توانایی رویارویی با خطرات را ندارد و لذا باید به قدرتی برتر از خود پناه آورد تا بتواند با بزرگترین دشمن خدا و خود - شیطان لعین - به مقابله برخیزد. بر همین اساس راه استعاذه از وساوس شیطانی این است که با پناه آوردن به وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به قدرت خدادادی ایشان خود را از شرور مقدرات حفظ کند.

يَا كَمِيلُ إِذَا وَسَّسَ الشَّيْطَانُ فِي صَدْرِكَ فَقُلْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ الْقَوِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الْقَوِيِّ وَ أَعُوذُ بِمُحَمَّدِ الرَّضِيِّ مِنْ شَرِّ مَا قُدِّرَ وَ قُضِيَ وَ أَعُوذُ بِإِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ... تُكْفَى مَوْوَنَةَ ابْلِيسَ وَ الشَّيَاطِينِ مَعَهُ، وَ لَوْ أَنَّهْمُ كَلَّهْمُ أَبَالِسَةَ مِثْلَهُ.

ای کمیل! هنگامی که شیطان در دل تو را وسوسه می کند، بگو: از (شر) شیطان گمراه به خدای توانا پناه می برم، و از شر قضا و قدر به حضرت محمد صلی الله علیه و آله که مورد خشنودی (خدا) است پناه

می برم، و از شرّ تمام جنّ و انس به معبود همهٔ مردم (خدا) پناه می آورم... در این صورت از خطر کارهای ابلیس و شیاطینی که با او هستند حفظ می شوی، هر چند همهٔ آنها شیطان‌هایی مانند خود او باشند.

در هر روز و هر ساعت ممکن است اموری برای انسان مقدر شده باشد که واقع شدنش به ضرر او باشد، چون به دین و سعادت اخروی او لطمه می زند. معمولاً خودِ شخص از شروری که متوجه او می باشد، بی خبر است و لذا با نیروی عقل و دوراندیشی خود نمی تواند از شرّ آنها در امان بماند؛ پس چاره‌ای جز پناه آوردن به کهف حصین الهی - پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام - ندارد. خداوند ایشان را ملجأ و معاذ بندگان قرار داده است.

يَا كَمِيلُ إِنَّ لَهُمْ خُدَعًا وَ شَقَاشِقَ وَ زَخَارِفَ وَ وَسَاوِسَ وَ خِيَلَاءَ،
عَلَى كُلِّ أَحَدٍ قَدْرَ مَنَزِلَتِهِ فِي الطَّاعَةِ وَ الْمَعْصِيَةِ، فَيَحَسِبُ ذَلِكَ
يَسْتَوُونَ عَلَيْهِ بِالْغَلْبَةِ

ای کمیل! همانا شیاطین نسبت به هر کس، متناسب منزلتش در انجام طاعات و ارتکاب معاصی، خدعه‌ها و فریب‌ها و ظاهرسازی‌ها و وسوسه‌ها و خودستایی دارند. و بر هر کس متناسب با همان منزلت غلبه می کنند.

وسوسه‌های شیاطین برای هر کس متناسب با منزلت ایمانی اوست. اگر به جمع آوری مال دنیا علاقه‌مند باشد، با ایجاد علاقه به پول فریبش می دهند. اگر به حفظ موقعیت خود نزد دیگران دل بسته است، با زیبا جلوه دادن آن مقام فریبش می دهند. اگر اهل معنویت و

بندگی خداست، با بزرگ‌نمایاندنِ عبادتش او را به عجب و خودستایی گرفتار می‌کنند و اهل هر عبادتی باشد، از همان راه برای زمین زدنش وارد می‌شوند. چه بسا انسان از وجود شیاطین و میزان دشمنی آنها با خود غافل شود، لذا امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل تذکر داده‌اند:

يَا كَمِيلُ لَا عَدُوَّ اَعْدَى مِنْهُمْ وَ لَا ضَارًّا اَضْرُبُكَ مِنْهُمْ اَمْنِيَّتُهُمْ اَنْ تَكُونَ مَعَهُمْ غَدًا اِذَا اجْتَنُّوا فِي الْعَذَابِ الْاَلِيمِ.

ای کمیل هیچ دشمنی دشمن تر از آنان و هیچ ضرر زنده‌ای، پُر ضرر تر از آنان برای تو نیست. آرزوی آنها این است که تو فردا (قیامت) وقتی که در عذاب دردناک به زانو درآمده‌اند، همراهشان باشی.

چون این‌ها خطر بزرگی در راه هدایت انسان به شمار می‌آیند، خداوند از سر لطف به بندگانش، پناهگاه‌هایی قرار داده تا آنها را از خطرات شیاطین مصون و محفوظ بدارد. این پناهگاه‌ها چنانند که بندگان خدا باید به نام او و به نام پیامبرش صلی الله علیه و آله به آنها پناهنده شوند تا مورد لطف و عنایت پروردگار خود قرار گیرند و در غیر این صورت مورد خشم او واقع شده و به دام شیاطین گرفتار می‌آیند.

يَا كَمِيلُ سَخَطُ اللّٰهِ تَعَالَى مُحِيطٌ بِمَنْ لَمْ يَحْتَرِزْ مِنْهُمْ بِاسْمِهِ وَ بِنَبِيِّهِ وَ جَمِيعِ عَزَائِمِهِ وَ عُوْدِهِ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيَّ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

ای کمیل! هرکس از شیاطین، به نام خدا و پیامبرش و همه آن‌چه (خدا) برای پناه آوردن قرار داده، پرهیز نکند، مشمول ناخشنودی خدای متعال می‌باشد.

روشن است که پناه آوردن به امام علیه السلام نیز در حکم پناهنده شدن به پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و همان آثار و برکات را در بر دارد. ائمه علیهم السلام انواع فریب های شیطانی را می شناسند و هشدارهایی که در این خصوص داده اند. یکی از ثمرات ملجأ بودن ایشان برای دوستانشان است. مولا امیرالمؤمنین علیه السلام برای کمیل راه هایی را که شیاطین برای گمراه کردن انسان طی می کنند، به این ترتیب توصیف فرموده اند:

الف - نیرنگ مستقیم و بی واسطه: در قدم اول خودشان وارد میدان خدعه و نیرنگ می شوند و به طور مستقیم و رو در رو سعی در فریب دادن انسان دارند. در این روش از خود او برای گمراه کردنش بهره نمی برند، اما اگر کسی در مقابل ایشان مقاومت کند، راه مؤثرتری را پیش می گیرند.

ب - فریب دادن انسان به وسیله خودش: شیاطین با توجه به نفوذی که در دل انسان ها دارند و قدرت فوق بشری که خدا به آنها داده است، می توانند از خود انسان واسطه ای برای فریب دادن خودش به وجود آورند و در واقع از او بر علیه خودش سوء استفاده کنند. واسطه هایی که در فرمایش امیرمؤمنان معرفی شده اند، از این قرار هستند:

(۱) - زیبا جلوه دادن امیال و شهوات نفسانی: شهوات و امیال نامشروعی که بر آوردن آنها انسان را به هلاکت می اندازد، در اثر فریب کاری های شیطان برای انسان موجّه و مقبول جلوه می کند. مثلاً شهوت جنسی حرام با القائات نادرست و فلسفه بافی های غلط شیطان تحت عنوان، «عشق پاک و عقیف!» مقدّس و محبوب

شمرده می‌شود.^۱

(۲) - برآوردن خواسته‌ها و آرزوهای انسان: شیاطین چنان قدرتی دارند که زمینه را برای رسیدن انسان به آرزوهایش فراهم کنند تا از این طریق او را به طی مسیر معصیت تشویق و دلگرم نمایند. گاهی شرایطی فراهم می‌شود که زمینه‌ساز انجام گناهانی می‌شود و انسان بی‌خبر از کید و مکر شیطان، جور شدن زمینه‌ها را به حساب خواست خدا می‌گذارد، غافل از این‌که همه آن شرایط را دشمن خدا برایش هموار ساخته است تا او را از مسیر صحیح خارج گرداند.

(۳) - آسان کردن انجام گناهان: یکی از کارهای زشت شیطان «تسویل» است. یعنی انجام معصیت را برای انسان ساده و آسان می‌گرداند. به طوری که گناه کردن برایش هیچ‌گونه سختی پیدا نمی‌کند.

(۴) - به فراموشی انداختن انسان: یاد خداوند و مرگ و در نظر داشتن موقف حساب در پیشگاه الهی، عوامل مؤثری برای حفظ انسان در مسیر طاعت و بندگی خدا هستند و کسی که از این‌گونه امور غافل باشد به راحتی تن به انجام گناه می‌دهد. از خطرناک‌ترین حربه‌های شیطان این است که انسان را نسبت به این مسائل به فراموشی می‌اندازد و لذا مانعی در راه انحراف شخص وجود نخواهد داشت.

۱- رجوع شود به کتاب «ابن عربی» / نوشته کاظم محمدی / ص ۹۲.

(۵) - امر به منکر و نهی از معروف: از جمله القائنات شیطان در دل انسان این است که به کار زشت فرمان می‌دهد و از عمل پسندیده، نهی می‌کند. این حقیقت را هرکس می‌تواند وجدان کند که در بعضی شرایط خاص، یک عامل درونی او را به ارتکاب گناه دعوت می‌کند یا از انجام طاعت باز می‌دارد.

(۶) - ایجاد حُسن ظنّ به خداوند: انسان عاقل با وجود تلاش همه‌جانبه‌ای که در طاعت و بندگی خداوند انجام می‌دهد، هرگز به اعمال خود اتکاء نمی‌کند و پس از همه کوشش‌ها امیدش به حسن ظنّ خود نسبت به پروردگار است تا با فضل خویش با او رفتار نماید و از نقائص و ناخالصی‌های اعمالش درگذرد. بنا بر این بالاترین سرمایه یک مؤمن بعد از اجتهاد و سخت‌کوشی در انجام عبادات، گمان خوب داشتن به خداوند است که این خود برترین عبادت قلبی او به شمار می‌آید. شیطان رجیم از سر مکر و حيله همین تنها مایه دلخوشی را هدف قرار می‌دهد تا با تحریف آن از مسیر صحیح، انسان را به خودش مغرور نماید و او را از جدیت داشتن در انجام طاعات سست کند و کاری کند که امید به خداوند به جای آن‌که مشوّق انسان به بندگی باشد، جرأت او را در ارتکاب معاصی بیش‌تر گرداند.

این موارد از روش‌های اضلال شیطان، همگی در عبادات ذیل جمع شده است:

يَا كُمَيْلُ إِنَّهُمْ يُخَدَعُونَكَ بِأَنْفُسِهِمْ. فَإِذَا لَمْ تُجِبْهُمْ مَكْرُوا بِكَ وَ
بِنَفْسِكَ بِتَخْسِينِهِمُ إِلَيْكَ شَهَوَاتِكَ وَ إِعْطَائِكَ أَمَانِيَّتِكَ وَ إِزَادَتِكَ،

و يُسْأَلُونَ لَكَ وَ يُسْتُونَكَ وَ يَنْهَوْنَكَ وَ يَأْمُرُونَكَ وَ يُحَسِّنُونَ
ظَنِّكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، حَتَّى تَرْجُوهُ فَتَغْتَرَّ بِذَلِكَ فَتَعْصِيَهُ وَ جَزَاءُ
الْغَاصِي لَظَى.

ای کمیل! شیاطین ابتدا خودشان تو را فریب می دهند. و اگر پاسخ مساعد از تو نگیرند، تو را به وسیله خودت فریب می دهند. به این صورت که امیال و خواسته های تو را برایت زیبا جلوه می دهند و آرزوها و خواستهات را برآورده می سازند، و (انجام کارهای زشت را) برای تو آسان می کنند و (واقعیات را) از یاد تو می برند. و تو را امر (به ارتکاب بدی ها) و نهی (از انجام خوبی ها) می کنند. و آن قدر تو را نسبت به خدای عزّ و جلّ خوش گمان می کنند، تا این که بیش از اندازه به او امیدوار شوی، و به خاطر امید زیاد، به خود مغرور شده و به گناه بیفتی، در حالی که کیفر گناهکار، آتش است.

(۷) - وعده دادن از جانب خداوند: یکی از مرموزترین حیل‌های شیطان، وعده‌هایی است که از طرف خدای متعال به انسان گناهکار می‌دهد. مثلاً برای آن‌که بدون دغدغه و عذاب وجدان مرتکب گناه بشود، به او چنین وانمود می‌کند که چون خداوند کریم بزرگوار است، به خاطر گناهانی از آن قبیل بر او سخت نخواهد گرفت.

یا این‌که چون زائر قبر حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌باشد، هر گناهی که مرتکب شود به او ضرر نمی‌رساند. یا این‌که چون در غم مصیبت اهل بیت علیهم السلام اشک ریخته است، دیگر نباید ترسی از انجام گناه داشته باشد. شیطان این‌گونه وعده‌ها را از جانب خدای متعال

می‌دهد تا ترسِ انسان را از عدلِ خداوند بریزد. انسان مؤمن با این‌که هم خداوند را کریم می‌داند و هم معتقد است که زیارت مقبولِ امام حسین علیه السلام، گناهانش را پاک می‌کند و هم گریه بر مصائبِ اهل بیت علیهم السلام را در صورت فقدانِ موانع، آمرزندهٔ گناهانش می‌داند؛ اما به شرایطِ خود خیلی امیدوار نیست و همواره نگران است که نکند مشمولِ کرمِ الهی واقع نشود یا این‌که زیارتش پذیرفته نباشد و یا مانعی در راهِ پاک شدنش از گناهان وجود داشته باشد؛ پس هیچ‌گاه فریبِ وعده‌های شیطان را نمی‌خورد و خود را از حيله و مکر او مصون نمی‌داند.

يَا كَمِيلُ إِنَّ إِبْلِيسَ لَا يَعِدُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ إِنَّمَا يَعِدُ عَنْ رَبِّهِ، لِيُخِمِلَهُمْ
عَلَى مَعْصِيَتِهِ فَيُورِطَهُمْ.

ای کمیل! همانا ابلیس از جانب خودش وعده نمی‌دهد. بلکه از طرف پروردگارش وعده می‌دهد (وعدهٔ خود را از جانب خدا وانمود می‌کند)، تا این‌که (انسان‌ها را) به گناه کشانده و آن‌ها را به هلاکت برساند.

يَا كَمِيلُ إِنَّهُ يَأْتِي لَكَ بِالطُّفِ كَيْدِهِ، فَيَأْمُرُكَ بِمَا يَعْلَمُ أَنَّكَ قَدْ أَلْفَتَهُ
مِنْ طَاعَةٍ لَا تَدَعُهَا، فَتُحْسَبُ أَنَّ ذَلِكَ مَلَكٌ كَرِيمٌ، إِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ
رَجِيمٌ. فَإِذَا سَكَنْتَ إِلَيْهِ وَ اطْمَأْنَنْتَ، حَمَلَكَ عَلَى الْعِظَائِمِ الْمُهْلِكَةِ
الَّتِي لَا نَجَاةَ مَعَهَا.

ای کمیل! شیطان بسیار ظریف و ماهرانه تو را فریب می‌دهد: تو را به عمل خوبی فرمان میدهد که به انجام آن عادت کرده‌ای و از انجام آن فروگذار نمی‌کنی، به طوری که تو

می‌پنداری فرشته بزرگواری به سراغ تو آمده، در حالی که او یک شیطان رانده شده است. آن‌گاه وقتی به او اطمینان کردی و نسبت به او خیالت آسوده شد (دیگر نگران فریب شیطان نبودی!)، در آن زمان تو را به ورطه‌های خطرناک تباهی می‌اندازد که راه نجاتی از آن‌ها پیدا نمی‌کنی.

۸ - دعوت به انجام عبادت به عنوان مقدمه ارتکاب معصیت:

این روش از همه حیل‌های قبلی ظریف‌تر و مخفیانه‌تر است، زیرا شیطان معمولاً به انجام طاعت فرمان نمی‌دهد و همیشه به سوی معصیت دعوت می‌کند. اما گاهی برای فریب دادن یک فرد با ایمان از این حربه خطرناک استفاده می‌کند. چون می‌بیند که او به انجام بعضی عبادات مقید است و با آن‌ها اُنس گرفته، از طریق تشویق به همان عبادات وارد می‌شود تا اعتماد فرد را به خود جلب نماید.

او هم از همه جا بی‌خبر به دلیل عادت و اُنسی که به آن عبادت خاص پیدا کرده و نمی‌تواند آن را ترک کند، به فرمان شیطان مشغول به عبادت می‌شود! اما خودش متوجه نیست که دستور این کار از جانب رانده شده درگاه الهی صادر شده است، بلکه آن را از القائات فرشتگان مقرب خداوند می‌شمارد!

او نمی‌داند که شیطان انجام این کار خوب را مقدمه‌ای برای سقوط او در وادی یک گناه مهلک قرار داده است و لذا با خوشحالی تمام و طیب خاطر به اداء آن طاعت می‌پردازد. پس از مدتی که به خود می‌آید متوجه می‌شود که کار از کار گذشته و او مرتکب گناهی نده است که هرگز فکر ارتکاب آن را نمی‌کرد. به عنوان مثال یک

مرد مؤمن که علاقه وافری به تبلیغ دین و خدمتگزاری به ساحت مقدّس حضرت ولی عصر علیه السلام دارد، پس از مدّتی که به انجام کار تبلیغی و هدایت کردن دیگران اُنس می‌گیرد؛ برای نجات دادن یک زنِ جوانِ نامحرم و تصحیح عقاید او دست به کار می‌شود و این اقدام خود را یک مأموریت الهی می‌پندارد که فرشته‌ای کریم آن را به دل او انداخته است! غافل از این که خود شیطان این فکر را به او القاء نموده تا از این طریق او را به گناهی گرفتار سازد که هرگز از راه دیگر نمی‌توانست او را به آن گناه مبتلا گرداند.

او چون علاقه شدیدی به کارِ دستگیری از افراد سست ایمان داشته است، هیچ‌گاه در محیط‌های فاسد قدم نمی‌گذاشته تا این که کاری ضدّ اخلاقی مرتکب شود. اما شیطان نقشه‌ای می‌ریزد که همین جوان پاک با نیت خیر وارد میدانی می‌شود که در آن حریف شهوت و نفس اماره خود نیست و لذا پس از مدّتی خودش را می‌بازد و به گناه مهلک گرفتار می‌گردد.

اشتباه او در این بود که صرفاً به خاطر علاقه و بدون محاسبات عقلی و شرعی لازم، وارد چنین میدانِ خطرناکی شد. درست است که انسان باید به انجام طاعات علاقه‌مند شود و از آن لذّت ببرد. و عادت کردن به کارهای خوب هیچ‌گونه قُبْحی ندارد؛ اما این خطر وجود دارد که در مواردی انسان صرفاً به خاطر علاقه‌اش - و نه برای خدا و با نیت خالصانه - به سوی آن عبادتِ خاص برود.

شیطان از همین علاقه فرد سوء استفاده می‌کند و اخلاص در عبادت را از او می‌گیرد، لذا او بدون آن که خودش متوجه شود در

دام شیطان گرفتار می‌گردد.

مثال دیگر: جوانی خوش‌آواز با نیت خالص به کار مدّاحی و نوحه‌خوانی در مجالس عزا و مصیبت اهل بیت علیهم السلام آغاز می‌کند. کم‌کم به این عبادتِ بزرگ - که اگر خالصانه انجام شود، بسیار ارزشمند است - خو می‌گیرد و به آن عادت می‌کند، به طوری که نخواندن در یک مجلس برایش سخت می‌شود! خطر درست از همین‌جا شروع می‌شود، چون او به انجام عبادتی چنان انس گرفته که ترک آن برایش مشکل است، لذا شیطان از همین طریق وارد می‌شود. آرام آرام اخلاص در نیت را از او می‌گیرد و او هم غافل از مکر شیطان به تصور این‌که گرم کردن مجلس امام حسین علیه السلام به هر قیمتی و از هر راهی صحیح است، به خودنمایی و نشان دادن هنر خویش در مدّاحی می‌افتد. دیگران هم با تعریف و تحسین خود او را بیش‌تر به اشتباه می‌اندازند و او همه این کارها را به خیالِ عرض ارادت و نوکری در دستگاه سیدالشهدا علیه السلام انجام می‌دهد!

ممکن است کار این جوان به جایی برسد که به نیت تأثیرگذاری بیش‌تر در دل‌های مردم به آوازه‌خوانی همراه با موسیقی و ارکستر کشیده شود و این مقدمه‌ای شود برای آن‌که کم‌کم به وادی خوانندگی و اجرای برنامه‌های مبتذل تحت عنوانِ خدمت فرهنگی! کشیده شود. بعد از گذشت مدّتی مشاهده می‌شود که این جوان با اخلاص که در ابتدا از مدّاحی قصدی جز خدمتگزاری به آستان مقدّس سیدالشهدا علیه السلام نداشت، به یک خواننده لایالی تبدیل شده که برای کسب شهرت و پول از انجام هیچ‌گناهی کوتاهی نمی‌ورزد!

شیطان هرگز نمی‌توانست از غیر مسیر عبادت - همان عبادتی که به انجامش خو گرفته بود - آن مؤمن پاک را به این ابتدال بکشاند. این چیزی است که امیر مؤمنان علیه السلام به «کید لطیف شیطان» از آن نام برده‌اند. هرکس ممکن است مشمول این کید لطیف قرار گیرد و از طریق عبادتی که به آن انس گرفته است به فریب شیطان مبتلا گردد. این فریب اختصاص به مؤمنانی دارد که اهل عبادت هستند، باید مراقب باشند که هیچ عبادتی را صرفاً به دلیل علاقه و میل قلبی انجام ندهند و همیشه اخلاص خود را در اعمال عبادی حفظ نمایند و هرکس در هر رتبه‌ای از ایمان باید خودش را در معرض انواع انحرافات و گناهان بداند و نسبت به هیچ معصیتی احساس مصونیت و معصومیت نکند. ما هیچ‌کدام بیش از حضرت یوسف صدیق نمی‌توانیم از خود مطمئن باشیم. ایشان با همه وجود اقرار کردند که:

و ما أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي^۱

و من خود را تبرئه نمی‌کنم چرا که هر آینه نفس به بدی زیاد فرمان می‌دهد مگر آن که خدایم به من رحم کند.

اگر خدا به انسان رحم نکند، هرگونه لغزشی برای او امکان‌پذیر است. بنا بر این هیچ‌گاه نباید بر خود تکیه کند و همیشه باید از مکر شیطان و ضعف خود در مقابله با نیرنگ‌های او بترسد و برای مصون ماندن از کید شیطان (به خصوص کید لطیف او) به ملجأ و پناهی که خدای متعال قرار داده، متشبث شود تا در وقت لازم که

خودش متوجه مکر شیطان نیست، با دستگیری و عنایت اهل بیت علیهم السلام، خطر را تشخیص دهد و با لطف ایشان از سقوط در مهلکه نجات یابد. البته عمل کردن کامل به احکام شرع لازمه تشبث به امامان علیهم السلام در حفظ شدن از خطر شیطان است.

يَا كَمِيلُ إِنَّ لَهُ فِخَاخًا يَنْصِبُهَا، فَاخْذِرْ أَنْ يُوقِعَكَ فِيهَا

ای کمیل! همانا شیطان تله‌هایی دارد که آن‌ها را (بر سر راه افراد) قرار می‌دهد. پس مواظب باش که تو را در آن‌ها نیندازد.

يَا كَمِيلُ إِنَّ الْأَرْضَ مَمْلُوءَةٌ مِنْ فِخَاخِهِمْ. فَلَنْ يَنْجُوَ مِنْهَا إِلَّا مَنْ تَشَبَّثَ بِهَا. وَ قَدْ أَعْلَمَكَ اللَّهُ أَنَّهُ لَنْ يَنْجُوَ مِنْهَا إِلَّا عِبَادُهُ وَ عِبَادَةُ أَوْلِيَائِنَا

ای کمیل! همانا زمین از تله‌های شیاطین پر است. تنها کسانی از آن‌ها نجات پیدا می‌کنند که به ما متشبث شوند (بچسبند) و خداوند تو را آگاه فرموده که از آن تله‌ها فقط بندگان نجات پیدا می‌کنند، که بندگان او اهل ولایت ما (اهل بیت علیهم السلام) هستند.

همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند، تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان، تشبث به اهل بیت علیهم السلام است. تشبث یعنی چسبیدن. وقتی انسان در همهٔ امور خود را به ایشان بچسباند و در هیچ موردی از ایشان فاصله نگیرد، آن وقت می‌تواند اطمینان یابد که در دام شیطان نمی‌افتد. ولی اگر چنین نکند - هر چند که مقید به

انجام طاعات الهی و اهل عبادت باشد - مصون ماندنش از شرّ شیطان تضمین نشده است. بلکه همان طاعت‌ها و عبادت‌ها، ممکن است وسیله‌ای در دست شیطان شوند که نیرنگ خود را از طریق آن‌ها اعمال کند.

کسی که در دام شیطان افتاده، چه بسا گمان کند که کارخوب انجام می‌دهد و به خدا تقرّب می‌جوید. اما در واقع اسیر شیطان باشد، و پیوسته از خدا دور شود. پس انسان روی اعمال خوب و عبادت‌هایش هم نمی‌تواند حساب کند و به دلیل انجام آن‌ها خود را مصون از شرّ شیاطین بداند، چون ممکن است این عبادات را هم به دستور شیطان انجام دهد در حالی که به خیال خودش گمان کند که از فرشته الهی فرمان می‌برد.

این است که استعاذه به اهل بیت علیهم‌السلام - که باب استعاذه به خداوند سبحان است - تنها راه تأمین سلامت انسان از آفات و خطراتی است که در اثر اغوای شیطان، تهدیدش می‌کند.

این که امام علیه‌السلام، چگونه متشبهین به خود را حفظ می‌نماید، امری است وجدانی که هر کسی آن را بچشد، معرفتش به امام علیه‌السلام - از جهت این وصف خاص - عمیق‌تر و بیش‌تر می‌شود.

البته دانستن و اعتقاد به این که امام علیه‌السلام چنین دستگیری‌هایی از خطر شیاطین می‌کنند، آن معرفت اولیه را در انسان ایجاد می‌کند، تا زمینه‌ساز مراتب بالاتر شود. بنا بر این سفارشات نظیر آنچه امیرالمؤمنین ارواحنا فداه به کمیل فرمودند، می‌تواند تأثیر بسزایی در بالا بردن درجه انسان در معرفت امام علیه‌السلام داشته باشد.

هر قدر اعتقاد انسان به شأن پناه دهندگی امام علیه السلام قوی تر باشد، تشبث او به ایشان بیش تر و کامل تر می گردد و در دل و عمل به سفارشات شرع و احکام نورانی دین مقیدتر می گردد. در غیر این صورت نسبت به این شأن امام علیه السلام، کفران نعمت کرده است.

۷ - شاهد خدا بر خلق

خدای متعال در قرآن پیامبرش را این گونه معرفی فرموده است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا^۱

(ای پیامبر) ما تو راه گواه (برخلق) و بشارت دهنده و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا با اجازه اش و چراغی روشنایی بخش فرستادیم.

در این آیه، خدای عزّ و جلّ، پیامبرش را به عنوان «شاهد» معرفی کرده است. و چون به فرمایش حضرت صادق علیه السلام، امام علیه السلام، عدل پیامبر صلی الله علیه و آله است، باید این وصف را برای ایشان هم قائل شویم، و بدانیم که امام علیه السلام هم شاهد بر امت هستند. این وصف برای ائمه علیهم السلام در آیات دیگر قرآن ذکر شده است:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا^۲

و این چنین شما را امت وسط قرار دادیم، تا شما بر مردم

شاهد باشید و پیامبر ﷺ بر شما شاهد باشد.

در این آیه، چند نکته باید روشن شود:

اول این که منظور از «امّت» چه کسانی می‌باشند؟ آیا همه مسلمانان، مخاطب این آیه هستند؟ یا مراجعه به روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌بینیم که مراد از امّت، مردم و یا همه مسلمانان نیست. بلکه منظور، گروه خاصی هستند که همان ائمه علیهم‌السلام می‌باشند. خداوند در آیه دیگری از قرآن، این امّت را معرفی فرموده است:^۱

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ^۲

شما بهترین امّتی بوده‌اید که برای مردم آشکار شده‌اید، در حالی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.

امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه عمومی است، ولی در این آیه، سخن از عدّه خاصی است که خدای تعالی آنها را بطور مطلق برای تصدّی این منصب معرفی کرده است. اهل بیت علیهم‌السلام این عدّه خاص را معرفی فرموده‌اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ...» يَعْنِي الْأُمَّةَ الَّتِي وَجِبَتْ لَهَا دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام هُمْ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى...^۳

امام صادق عليه السلام فرمودند: منظور از امّت در این آیه، امّتی

۱- البته باید توجه داشت که تعریف معنای «امّت» به وسیله آیه دیگری از قرآن، باید با توجه به کلام معصوم علیه السلام - نه صرفاً مبتنی بر برداشت شخصی - صورت پذیرد.

۲- آل عمران / ۱۱۰. ۳- تفسیر عیاشی / ج ۱ / ص ۱۹۵.

شکر قلبی نعمت امام عصر علیه السلام / ۱۶۳

هستند که دعای ابراهیم علیه السلام (که از خدا درخواست امامت کرد) در حق ایشان مستجاب شده... و ایشان امت وسط هستند.

نکته دوم این است که منظور از «وسط» بودن این امت چیست؟ خود آیه نشان می‌دهد که ائمه علیهم السلام بر مردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله بر ائمه علیهم السلام گواه هستند. بنا بر این ائمه علیهم السلام، امت وسط بین مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند.

عن علي عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِيَّانَا عَنِي بِقَوْلِهِ: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً» فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ شَاهِدٌ عَلَيْنَا، وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدای متعال با گفتار خود (لتكونوا...) تنها ما را قصد فرمود. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گواه بر ما است، و ما گواهان خدا بر آفریدگانش و حجّت او در زمینش هستیم. و ما هستیم آنان که خدای تعالی در باره آنها فرمود: «و كذلك جعلناكم أمةً وسطاً».

نکته سوم این که وصف شاهد که به امام علیه السلام نسبت داده شده، به چه معناست؟ و چه اثری در اعتقادات ایجاد می‌نماید؟

وقتی کسی را شاهد بر امری می‌دانیم، در حقیقت عقیده داریم که او بر آن امر ناظر، و از آن آگاه است. بنا بر این پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام

از احوال مردم آگاهی دارند و اعمال آنها را می بینند:

و قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ^۱

و (ای پیامبر) بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را می بینند.

در این آیه، وصف شاهد و شهید بودن پیامبر و اهل بیت علیهم السلام با تعبیر «دیدن اعمال» بیان شده است. برای روشن شدن مطلب، به تفسیر اهل بیت علیهم السلام ذیل این آیه شریفه مراجعه می نماییم:

عن محمد بن مسلم عن أحمد بن محمد بن عمار رضی الله عنه قال: سئل عن الأعمال هل تُعرض على رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: ما فيه شك. أرأيت قول الله عزَّ وجلَّ «وَقُلِ اعْمَلُوا...». قال: لله شهادة في أرضه^۲

محمد بن مسلم گفت: از امام باقر یا امام صادق ۸ سؤال شد: آیا اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می شود؟ فرمودند: در آن شکی نیست. آیا این قول خدای عزَّ و جلَّ را ندیده ای که: عمل کنید... (تا آخر آیه) حضرت فرمودند: خدا روی زمین خود شاهدانی دارد.

خداوند، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را شاهدان خود بر روی زمین قرار داده است. آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و «مؤمنون» هستند. منظور خداوند از «مؤمنون» چیست؟ راوی می گوید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه فَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ». قَالَ: إِنَّا عِنَّا^۳

۱- برائت / ۱۰۵. ۲- تفسیر کنز الدقائق / ج ۵ / ص ۵۳۴ / ح ۱.

۳- بصائر الدرجات / جزء ۹ / باب ۵ / ح ۱.

نزد امام صادق علیه السلام بودم، پس نظر ایشان را در باره آیه «و قل اعملوا...» پرسیدم. امام علیه السلام فرمودند: (خداوند) فقط ما را قصد کرده است.^۱

بنا بر این در این آیه شریفه، منظور از مؤمنون، ائمه علیهم السلام هستند. در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام در پاسخ به همین سؤال فرموده‌اند:

هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ^۲

ایشان ائمه علیهم السلام هستند.

پس همان طور که خدای عزّ و جلّ اعمال بندگان را می‌بیند، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز ناظر بر آنها هستند. اثر اخلاقی این باور و اعتقاد قلبی، توجه انسان به نظارت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامش بر اعمال او است. و مسلماً در پیشگاه ایشان، بسیاری از اعمال انسان، احتیاج به تجدید نظر خواهد داشت.

در کتاب گرانسنگ وسائل الشیعه، روایاتی در این باب نقل شده است که توجه به عنوان باب نیز مفید است: «بَابُ وَجوبِ الْحَدَرِ مِنْ عَرْضِ الْعَمَلِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۳ باب لزوم ترس و نگرانی از عرضه شدن اعمال به پیشگاه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نظارت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بر اعمال بندگان، از طرفی آنها را مراقب و نگران رفتارشان می‌سازد و از طرف دیگر، سبب می‌شود که ایشان پیروان

۱- «عنی» به معنی «قصد» است. و مقدم شدن «اینانا» بر آن، دلالت بر حصر می‌کند.

۲- بصائر الدرجات / جزء ۹ / باب ۵ / ح ۱۱.

۳- وسائل الشیعه / ج ۱۱ / ص ۳۸۶.

خود را در انجام کارهای نیک و استغفار از گناهان یاری فرمایند
 عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ فِي نَفَرٍ مِنْ
 أَصْحَابِهِ؛ إِنَّ مَقَامِي بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، وَ إِنَّ مُفَارَقَتِي إِيَّاكُمْ خَيْرٌ
 لَكُمْ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْانصَارِيُّ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا
 مَقَامُكَ بَيْنَ أَظْهَرِنَا فَهُوَ خَيْرٌ لَنَا، فَكَيْفَ يَكُونُ مُفَارَقَتُكَ إِيَّانَا خَيْرًا
 لَنَا؟ فَقَالَ: أَمَا مَقَامِي بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ -
 يَقُولُ: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ^۱... فَأَمَا مُفَارَقَتِي إِيَّاكُمْ فَهُوَ
 خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ كُلَّ اثْنَيْنِ وَ خَمِيسٍ، فَمَا كَانَ مِنْ
 حَسَنٍ، حَمِدْتُ اللَّهَ عَلَيْهِ، وَ مَا كَانَ مِنْ سَيِّئٍ إِسْتَفْغَرْتُ لَكُمْ^۲

حضرت باقر العلوم عليه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از
 اصحاب خود فرمودند: بودن من در میان شما، برای شما خیر
 است، و جدایی من از شما هم برایتان خیر است. جابر بن
 عبدالله انصاری از ایشان پرسید: ای رسول خدا، بودن شما در
 میان ما که البته برای ما خیر است. ولی چگونه جدایی شما از
 ما، برای ما خیر می شود؟ حضرت فرمودند: اما بودن من در
 میان شما برای شما خیر است، چون خدای عز و جل فرمود:
 «تا وقتی تو در میان آنها هستی خدا ایشان را عذاب
 نمی کند»... و اما جدایی من از شما برایتان خیر است، چون در
 هر دوشنبه و پنجشنبه اعمال شما بر من عرضه می شود. آن گاه
 برای کارهای خوب شما خدا را سپاس می گویم و برای

کارهای بد شما (از خدا) طلب مغفرت می‌کنم.

عذاب‌های عمومی - آن گونه که بر امت‌های پیشین نازل می‌شد - هیچ کدام بر امت اسلام نازل نشد، چرا که خدای متعال به پیامبر خود صلی الله علیه و آله وعده داده بود که تا وقتی ایشان میان امت هستند، آن‌ها را عذاب نکند.

نکته دیگر این روایت، تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله است بر این که دو روز از هفته، اعمال بندگان را رسیدگی می‌فرمایند و از آن جایی که ائمه علیهم السلام عدل پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، این خصوصیت در باره ایشان هم صادق است. در سیره و گفتار ائمه علیهم السلام نیز، به طور مکرر، آگاهی ایشان از اعمال بندگان دیده می‌شود.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «داود بن کثیر رقی» نقل می‌کند که: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ایشان بدون آن که من سخنی بگویم، به من فرمود:

يا داودُ لقد عَرَضْتُ عَلَيَّ أَعْمَالَكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ، فَرَأَيْتُ فِيمَا عَرَضَ عَلَيَّ مِنْ عَمَلِكَ صَلَاتَكَ لِابْنِ عَمِّكَ، فَلَانِ، فَسَرَّني ذَلِكَ. إِنِّي عَلِمْتُ أَنَّ صَلَاتَكَ لَهُ أَسْرَعُ لِفَنَاءِ عُمْرِهِ وَ قَطْعِ أَجَلِهِ^۱

ای داود! روز پنج شنبه اعمال شما بر من عرضه شد. پس در آنچه به من عرضه شده بود، دیدم که تو به پسر عمویت - فلانی - رسیدگی کرده‌ای. این کار، مرا خوشحال کرد. من اطمینان دارم که رسیدگی تو، به او، سبب می‌شود که عمر او با

سرعت بیش‌تری به پایان برسد و مهلتش ناتمام بماند. (عمر طبیعی نکند)

داود گفت: من پسر عمویی داشتم که ناصبی خبیث و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بود. شنیدم که خود و خانواده‌اش در سختی زندگی می‌کنند. پس قبل از این که به مکه بروم، برایش پولی فرستادم. وقتی به مدینه برگشتم، امام صادق علیه‌السلام این خبر را به من دادند.

امام صادق علیه‌السلام این گونه از اعمال شیعیان خود آگاه بودند، و بدین ترتیب، داود بن کثیر رقی، شاهد بودن امام زمانش را نسبت به اعمال خود چشید و به بیان دیگر امام علیه‌السلام را به وصف «شاهد» شناخت.

مسئلاً عمق معرفت او با کسی که این داستان را می‌شنود، بسیار تفاوت دارد. و قطعاً این اختلاف در عمق معرفت، در اعتقاد او هم مؤثر است. احتمالاً داود تا آخر عمر، در کوچکترین عمل خویش، همواره امام صادق علیه‌السلام را شاهد و گواه می‌دید، و سعی می‌کرد که همه اعمالش مورد رضای ایشان باشد.

ولی کسانی که توفیق چشیدن این وصف امامشان را نیافته‌اند، با مطالعه سیره ائمه پیشین علیهم‌السلام و روایات ایشان، می‌توانند از راه شنیدن، معرفت غیابی نسبت به شاهد بودن امام زمان خویش پیدا کنند، و همواره خود را در حضور او بدانند، و معتقد باشند که امام علیه‌السلام نه تنها روزهای دوشنبه و پنجشنبه، بلکه همیشه و در هر شب و روز، شاهد بر اعمال او هستند.

در این زمینه، به داستانی در باره امام رضا علیه‌السلام توجه می‌کنیم:

عبدالله بن ابان، روغن فروشی بود که مدتی خدمت امام رضا علیه السلام مجاور شده بود. او یک بار که به محضر ایشان شرفیاب شد، عرض کرد: برای خود و خانواده‌ام از شما التماس دعا دارم.

فقال: أَوَلَسْتُ أَفْعَلُ؟! إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ. حضرت علیه السلام فرمودند: آیا من این کار را نمی‌کنم؟ (فکر می‌کنی من شما را دعا نمی‌کنم؟! همانا اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می‌شود).

عبدالله گفت: پذیرفتن این مطلب برای من سنگین آمد.
فقال لي: أَمَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: « وَ قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ »^۱

قال: هُوَ وَ اللَّهُ عَلِيٌّ بِنُ أَيُّطَالِبٍ علیه السلام

حضرت فرمودند: آیا در کتاب خدای عزّ و جلّ نمی‌خوانی: «و بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را می‌بینند». فرمودند: قسم به خدا منظور از «مؤمنان»، علی بن ایطالب علیه السلام است.

عبدالله بن ابان، با وجود این که مدّتی مجاور امام علیه السلام بوده، ولی هنوز ایشان را به این وصفشان نشناخته بود. از این رو، وقتی حضرت برای او توضیح می‌دهند که من هر روز و شب اعمال شما را دیده و برایتان دعا می‌کنم، تعجب کرد و پذیرش مطلب برایش

سنگین آمد. امام علیه السلام ناچار برای او از قرآن دلیل آوردند و سپس یکی از مصادیق «مؤمنون» را که «امیر مؤمنان» علیه السلام است، معرفی فرمودند.

ناگفته نماند که احادیث مربوط به عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام که بعضی دو روز در هفته و بعضی هر صبح و شام را معین کرده‌اند، با یکدیگر تعارضی ندارند، چون هر دو صورت آن امکان پذیر است، و پذیرفتن یک گروه از روایات، مانع از قبول دسته دیگر نیست. احتمال دارد که نحوه عرضه اعمال در این دو صورت، با یکدیگر متفاوت باشد.

علاوه بر این، طبق احادیث، اعمال بندگان بر همه اهل بیت علیهم السلام عرضه می‌شود. عمل «عبدالله بن ابان»، نه فقط به امام رضا علیه السلام که امام زمان او بودند، بلکه بر همه امامان علیهم السلام عرضه می‌شد.

امام باقر علیه السلام در مورد آیه «اعملوا فسیری الله... و المؤمنون» فرمودند:
 ما مِنْ مُؤْمِنٍ یَمُوتُ و لا کافرٍ، فَبُوضِعَ فی قَبْرِهِ، حَتَّى تُعْرَضَ عَمَلُهُ
 عَلَی رَسولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و عَلَی عَلِیِّ عَلَیهِ السَّلَامُ فَهَلُمَّ جَرًّا، اِلَی اٰخِرِ
 مَنْ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَی الْعِبَادِ.^۱

هیچ مؤمن و کافری نمی‌میرد که در قبرش گذاشته شود، مگر این که کارهایش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام - تا آخرین کسی که خدا اطاعتش را بر بندگان واجب کرده است - عرضه می‌شود.

امام شناس کسی است که معتقد باشد امام علیه السلام شاهد و ناظر بر اوست. وقتی کسی این وصف امام علیه السلام را شنید، نباید مانند وقتی باشد که نشنیده است. او باید با اعتقاد به این صفت، امام علیه السلام را بشناسد. و مسلماً اگر امام شناس شد، نحوه عملکرد او باید متأثر از معرفتش باشد.

کسی که خدای عزّ و جلّ و پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امامان خود علیهم السلام را شاهد بر اعمال خویش می‌داند و به این معرفت خود اعتقاد دارد، چگونه می‌تواند در اعمالش بی‌دقتی و سهل‌انگاری کند؟!

با نقل داستان دیگری از امام رضا علیه السلام، از خدای عزّ و جلّ درخواست می‌کنیم که معرفت ما را نسبت به امام علیه السلام عمیق‌تر فرماید.

موسی بن سیار می‌گوید: من همراه حضرت رضا علیه السلام بودم که به دیوارهای شهر طوس رسیدیم. صدای شیون و ناله‌ای را شنیدم. دنبال صدا رفتم تا به جنازه‌ای برخورد کردم. در همین حال دیدم مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام از اسب خویش پیاده شد، به سوی جنازه رفت، آن را بلند کرد. و چنان که برّه به مادر خود می‌چسبد، خود را به آن جنازه چسبانید و به من فرمود:

یا موسی بن سیار! مَنْ شِيعَ جِنَازَةَ وَلِيٍّ مِنْ أَوْلِيَاءِنَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ
كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ

ای موسی بن سیار! هر که در تشییع جنازه یکی از دوستان ما

شرکت کند، از گناهان خود پاکیزه می‌شود، همانند روزی که از مادر متولد شده است.

همین که جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند، دیدم که امام علیه السلام به طرف آن رفتند. و مردم را کنار زدند، تا خود را به جنازه رساندند. آن گاه دست مبارک خود را بر سینه او نهادند و فرمودند:

يا فلان بن فلان اُبشِرْ بِالْجَنَّةِ فَلَاحَوْفَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذِهِ السَّاعَةِ

ای فلانی پسر فلانی! تو را به بهشت مژده باد. بعد از این لحظه دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست!

عرض کردم: فدایت شوم، آیا شما این شخص را می‌شناسید، در حالی که قسم به خدا تا کنون قدم به این سرزمین نگذاشته بودید؟! امام علیه السلام فرمودند:

يا موسى بن سيار! اما علمت انا معاشر الائمة تُعرض علينا اعمال شيعتنا صباحاً و مساءً؟ فما كان من التصير في اعمالهم سألنا الله تعالى الصّحاح لصاحبه و ما كان من العلو سألنا الله الشكر لصاحبه

ای موسی بن سیّار! آیا نمی‌دانی که اعمال و رفتار شیعیان ما، در هر صبح و شام، بر همگی ما امامان عرضه می‌شود؟ آن گاه اگر تقصیری در رفتار آنها باشد، از خداوند می‌خواهیم که از سر تقصیرشان درگذرد. و اگر کار خوبی داشته باشند، از خداوند می‌خواهیم که از آنها قدردانی فرماید.

از این حدیث می‌توان فهمید که عرضه اعمال بر امامان علیهم السلام چه بشارت بزرگی به دوستان و شیعیان ایشان است. اگر امام علیه السلام برای آمرزش گناهان کسی طلب مغفرت کنند، امید است که خداوند به آبروی ایشان از سر تقصیر آن فرد بگذرد.

بنا بر این شاهد بودن ائمه علیهم السلام بر اعمال و رفتار انسان، از طرفی ممکن است باعث خجالت و بی‌آبرویی او گردد (در صورتی که گناهانی مرتکب شده باشد). ولی از طرف دیگر سبب امیدواری است، چون رحمت واسعة الهی برای او دست به دعا بلند می‌کند، و برای گناهانش از خداوند طلب عفو می‌کند.

بدین ترتیب باید بدانیم که گناهان ما تا چه اندازه ممکن است دلهای پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام را به درد آورد. به همین سبب، تا جایی که می‌توانیم، باید از معاصی پرهیز کنیم.

بشارت دیگری که نمونه‌ای از آن در این حدیث بیان شد، حاضر شدن امام علیه السلام بر سر جنازه دوستانشان است.

این وعده زیبا در داستان یک امام‌شناس واقعی که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌زیست، ذکر شده است. ایشان یک خانم با تقوی به نام «شطیطه» بود که در شهر نیشابور زندگی می‌کرد و تا هنگام مرگ توفیق دیدار امام زمانش را نداشت.^۱

مردم نیشابور یکی از شیعیان مورد اعتماد خود را که «محمد بن

۱- مزار این بانوی با ایمان و متقی اکنون در شهر نیشابور محل زیارت دوستان و ارادتمندان به اهل بیت علیهم السلام است.

علی نیشابوری» نام داشت انتخاب کردند تا وجوهات آنها را نزد امام علیه السلام ببرد. مجموع این اموال سی هزار دینار (طلا) و پنجاه هزار درهم (نقره) و یک مقدار لباس بود. شیطیه هم یک درهم صحیح و سالم با یک تکه لباس دست‌دوز نو به ارزش چهار درهم آورد و هنگام پرداخت آنها گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» همانا خداوند از حق حیا نمی‌کند (خجالت نمی‌کشد)

محمد بن علی می‌گوید: من (برای این که پول شیطیه با آن همه پول اشتباه نشود) درهم او را قدری خم کردم. وقتی در بغداد خدمت امام هفتم علیه السلام رسیدم، حضرت به من - بدون آن که سخنی بگویم - فرمودند: درهم شیطیه و پول‌های فلان کس و لباس‌های آن دو برادر اهل بلخ را بیاور! بقیه اموال را نپذیرفتند. و آنگاه که درهم شیطیه و لباس او را گرفتند، فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ»! سپس به ابوجعفر محمد بن علی نیشابوری فرمودند: به شیطیه سلام مرا برسان و این کیسه را به او بده - چهل درهم پول در آن بود - سپس اضافه کردند: من یک تکه از کفن‌های خود را که پنبه آن از منطقه صیدا - متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام - است و خواهرم حلیمه دختر حضرت امام صادق علیه السلام آنرا بافته است، برای شیطیه هدیه فرستادم. بعد فرمودند: به او بگو: از وقتی که این پارچه (کفن) و آن پولها به دستش می‌رسد (روز بازگشت محمد بن علی به شهر نیشابور)، نوزده روز زنده می‌مانی! پس شانزده درهم از آن پولها

۱- اشاره است به آیه شریفه: «وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» (احزاب / ۵۳).

را خرج خودت کن و بیست و چهار درهم بقیه را از طرف خودت و آنچه بر عهده داری، صدقه بده و من خودم بر (جنازه) تو نماز می خوانم. پس ای ابو جعفر، هر وقت که (در نیشابور) مرا دیدی، به روی من نیاور، این کار برای حفظ خودت بهتر است.

وقتی محمد بن علی به نیشابور برگشت، مشاهده کرد همه کسانی که امام علیه السلام اموالشان را بازگردانده بودند، از اعتقاد صحیح به امامت، برگشته اند ولی شیطه انحرافی پیدا نکرده است. سلام امام علیه السلام را به او رساند و کیسه پولها و لباس هدیه شده را به او داد. شیطه درست همان مدت زمانی که امام علیه السلام فرموده بودند (نوزده روز) زنده بود و آنگاه که وفات کرد، محمد بن علی، امام هفتم علیه السلام را سوار بر شتر خودشان (در نیشابور) دید.

حضرت وقتی از کار تدفین و نماز بر جنازه شیطه فارغ شدند، سوار شترشان شدند و محل را ترک فرمودند. در همان حال به او فرمودند: به دوستان خود سلام مرا برسان و به ایشان بگو:

إِنِّي وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَائِي مِنَ الْأَئِمَّةِ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ حُضُورِ جَنَائِزِكُمْ فِي
أَيِّ بَلَدٍ كُنْتُمْ، فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي أَنْفُسِكُمْ^۱

ما امامان، بر خود لازم می دانیم که بر جنازه های شما - در هر سرزمینی که باشید حاضر شویم. پس در مورد خودتان تقوای الهی را پیشه نمایید.

ویژگی شیطه که این چنین مورد لطف و عنایت امام زمانش

قرار گرفت، این بود که به وظیفه دینی و شرعی خود پای بند بود و در مسیر امام شناسی هم ذره‌ای انحراف نداشت. کسانی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام از توفیق دیدار ایشان محروم هستند با معرفت صحیح امام علیه السلام و عمل به تکالیف شرعی خویش (خصوصاً رعایت حرام و حلال در امور مالی) می‌توانند امیدوار به عنایت خاص، ایشان در حق خود باشند.

جمله آخر حدیث، هشدار است به همه شیعیان ائمه علیهم السلام، که با داشتن پیشوایانی چنین دلسوز و مهربان، کاری نکنند تا ایشان را از خود رنجیده خاطر و ناراحت کنند. ضمناً توجه داشته باشند این مژده شامل حال کسانی می‌شود که با ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام از دنیا بروند و اگر کسی چنین حالی دارد باید مراقب باشد که به خاطر انجام گناهان از این نعمت بزرگ محروم نگردد. هیچ‌کس از دوستداران ایشان نمی‌تواند مطمئن باشد که تا لحظه مرگ در اعتقاد خویش ثابت قدم خواهد ماند.

بدین ترتیب اگر ما واقعاً شاهد بودن امام علیه السلام را باور کنیم، در اعمالمان اثر بسزایی دارد. اهمیت و ارزش این معرفت و باور قلبی و درک نعمت بودن آن، وقتی بر انسان آشکار می‌شود که دیگر فرصت عمل به پایان رسیده است، و این شاهدان روی زمین، برای آخرین بار، هنگام مرگ، و در قبر، پرونده انسان را مرور می‌فرمایند. پس خوب است که تا فرصتی باقی است، قدر این نعمت دانسته شود.

اکنون که عصر امامت حضرت بقیه الله ارواحنا فداء می‌باشد، ایشان بر

اعمال و رفتار همه شیعیان و دوستانشان شاهد و ناظر هستند. اکنون بیش از ۱۱۶۰ سال است که اعمال امت برایشان عرضه می‌شود. با توجه به این که مدت امامت ایشان تا کنون، بیش از چهار برابر^۱ دوره امامت سایر ائمه علیهم السلام بوده، تعداد مأمومین ایشان از امامان قبلی علیهم السلام بیش‌تر است. خوب است کمی تأمل کنیم که ایشان در این مدت طولانی، شاهد و ناظر بر چه اعمالی از امت خود بوده‌اند؟!

برای این که شاهد بودن امام علیه السلام بیش‌تر روشن شود، باید متذکر شویم که ایشان نه تنها از اعمال بیرونی (جوارحی) افراد، بلکه از نیت‌های قلبی (جوانحی) آن‌ها نیز آگاه می‌باشند. اگر کسی یک بار از غربت امام زمان علیه السلام غمگین شود، این حال قلبی او به امام علیه السلام عرضه می‌شود. و از طرفی اگر - خدای نکرده - دل‌های شیعیان لحظه‌ای از ایشان فاصله بگیرد و به فکر گناه آلوده شود، از آن هم مطلع می‌شوند. خلاصه، هیچ فکر ذهنی و خطور قلبی نیست، مگر این که ایشان نسبت به آن آگاه هستند.

اگر ما امام زمان علیه السلام را این‌گونه شاهد اعمال خود بدانیم، از کارهای زشت خود شرم می‌کنیم، و متوجه می‌شویم که با این همه لطف و عنایت حضرت، چقدر در ادای حق ایشان کوتاهی کرده‌ایم.

۱- از ابتدای امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تا سال ۲۶۰ هجری قمری که امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسیدند؛ ۲۵۰ سال مدت امامت یازده معصوم علیهم السلام بوده است، در حالی که امامت حضرت مهدی روحی و ارواح العالمین له الفداء تا کنون (۱۴۲۷ ه. ق) ۱۱۶۷ سال می‌باشد.

اگر با وجود این معرفت، به وصفِ شاهدِ بودنِ امام علیه السلام اعتقاد پیدا نکنیم و با جان و دل تسلیم آن نشویم، در حقیقت کفران نعمتِ ایشان را کرده‌ایم.

۸ - ساقی تشنگان

امام رضا علیه السلام در توصیف امام علیه السلام فرموده‌اند:

الإمامُ الماءُ العذبُ عَلَى الظَّماءِ وَ الدَّالُّ عَلَى الهُدَى وَ المُنْجِي مِنَ الرَّدَى^۱

امام علیه السلام آب گوارا در حال تشنگی و دلالت کننده بر هدایت و نجات دهنده از سختی‌های هولناک است.

این صفات امام علیه السلام - همچون بقیه اوصاف - چشیدنی است. تا انسان تشنه نباشد، شیرینی و گوارایی آب را نمی‌تواند بچشد. خوشا به حال کسی که تشنه هدایت امام علیه السلام باشد؛ در آن صورت می‌تواند از دست مبارک امام علیه السلام سیراب شود.

اهل بیت علیهم السلام نجات دهنده از سختی‌ها هستند (المنجی من الردى) و انسان را از سختی‌های هولناک که با سقوط در آن هلاک می‌شود، نجات می‌دهند. از این رو، به حکم عقل، انسان باید در سختی‌ها، به دامان ایشان متمسک شود و از آن‌ها کمک بخواهد. کسی که امام علیه السلام را به این صفت بشناسد، اگر در مشکلات، به کسی غیر از ایشان امید ببندد، کفران نعمت کرده است و اگر در این صورت به

۱- اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع فی فضل الامام / ح ۱.

هلاکت افتد، خود مقصراست. اما هر کس که به در خانه ایشان رفته و طلب یاری کند، نجات می یابد.

من اُتاکم نَجی^۱

هر کس نزد شما آید، نجات می یابد.

برای این که روشن شود امام علیه السلام تشنگان هدایت را چگونه سیراب می کنند و به چه صورت راه هدایت را به ایشان می نمایند، نمونه ای از دستگیری امام صادق علیه السلام از یک تشنه هدایت را از قول ابوبصیر صحابی وفادار حضرت صادق علیه السلام نقل می کنیم:

جناب ابوبصیر می فرماید: همسایه ای داشتم که از مأموران دولت و اهل حرامخواری بود (جزو ایادی سلطانِ ظالم بود)، شراب می خورد و مرا اذیت می کرد. چند بار از او خواستم که دست از اذیت من بردارد، ولی فایده نکرد. یک بار که به او اصرار کردم گفت: فلانی! من آدم دردمند و گرفتاری هستم، ولی تو سالم و (از لحاظ روحی) تندرست هستی. اگر مرا به مولایت معرفی کنی، امید دارم که خدا به وسیله تو، مرا نجات دهد!

ابوبصیر می گوید: این سخن او به دلم نشست. وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حال او را بیان کردم. حضرت فرمودند: وقتی به کوفه رفتی، او به دیدنت می آید. به او بگو: جعفر بن محمد برایت پیغامی فرستاده است: «روالی که در

^۱ - از عبارات زیارت جامعه / بحارالانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۲۹.

زندگی پیش گرفته‌ای رها کن، من برای تونزد خدا بهشت را ضمانت می‌کنم» (أَضْمِنُ لَكَ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ)

ابوبصیر می‌گوید: وقتی به کوفه برگشتم، همان شخص به دیدنم آمد، در حالی که عده دیگری هم آمده بودند. وقتی منزل من خلوت شد، به او گفتم: وضع شما را به عرض امام رساندم. حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو آن روالی که تا کنون داشته رها کند، من برای او نزد خدا بهشت را ضمانت می‌کنم. او گریه‌اش گرفت، و پرسید: تو را به خدا! خود حضرت چنین چیزی به تو فرمودند؟ قسم خوردم که این کلام را حضرت به من فرمودند. پس گفتم: کافی است، و رفت. پس از چند روز کسی را سراغ من فرستاد و مرا به خانه‌اش دعوت کرد. وقتی به در خانه‌اش رسیدم، دیدم بدون لباس پشت در ایستاده است و می‌گوید: ابا بصیر! از هر چه در خانه داشتم (که حرام بود) بیرون آمدم، و الآن لباس ندارم که بپوشم.

ابوبصیر می‌گوید: رفتم و از دوستان و آشنایان برایش لباس تهیه کردم. چند روز پیش نگذشت، تا این که کسی را سراغ من فرستاد که: من مریض شده‌ام. رفتم. دیدم مریض است و این مرض موجب فوتش شد. من در این ایام، مرتب به او سر می‌زدم و رسیدگی می‌کردم. یک بار که به دیدنش رفته بودم، در آخرین روزهای حیات، و در حال احتضار بود. دیدم از حال رفت و بی‌هوش شد. بعد به هوش آمد و به من گفت:

یا اَبابصیرِ قَدْ وَفَى صَاحِبِکَ لَنَا

ای ابا بصیر! مولای تو، به عهدش وفا کرد و بعد از دنیا رفت. ابوبصیر می‌گوید: من به حج رفتم. در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه ورود خواستم. همین که داخل شدم، هنوز یک پایم بیرون و پای دیگرم داخل خانه بود که حضرت فرمودند:

یا اَبَا بَصِیرِ قَدْ وَفَّیْنَا لِصَاحِبِکَ

ای ابو بصیر! ما به وعده خود در حق دوستت وفا کردیم. در این قضیه، می‌بینیم فرد گناهکاری که اهل شرابخواری و آزار و اذیت و غرق در حرام بود، و بر لبه پرتگاه هلاکت قرار گرفته بود، چگونه با لطف خدا، بر بیچارگی خودش واقف گشته و فهمیده که از چه کسی باید کمک بخواهد. آن‌گاه با توسل به امام زمانش، به دست ساقی تشنگان هدایت، به مسیر صحیح راه یافته و این اوصاف امام علیه السلام را چشیده است.

آن‌چه همسایه ابوبصیر از منجی و هادی بودن امام علیه السلام فهمید، معرفت عمیقی نسبت به امام علیه السلام برایش به ارمغان آورد. اعتقاد او به این اوصافی که چشید، شکر قلبی نسبت به این نعمت‌ها را محقق می‌سازد. شنیدن این اوصاف هم، امام علیه السلام را به ما معرفی می‌کند. و اگر ایشان را به عنوان منجی و ساقی هدایت شناختیم، موظف هستیم که به آن معتقد شویم، و گرنه مرتکب کفران نعمت گشته‌ایم.

۹ - رفیق مونس

امام رضا علیه السلام در معرفی امام علیه السلام فرموده‌اند:

الإمامُ الأتیسُ الرفیقُ^۱

امام رفیق مونس است.

اگر کسی با امام علیه السلام دوستی کند، ایشان رفیق خوبی برای او خواهند بود. اگر انسان این رفاقت را بچشد، شیرینی و گوارایی آن را می‌یابد. در سیره ائمه علیهم السلام می‌خوانیم کسانی که با امام زمانشان رفاقت کرده‌اند، به خیر دنیا و آخرت دست یافته‌اند. به عنوان نمونه در سیره امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

هشام بن حکم می‌گوید: یکی از اشراف اهل کوهستان، وضع مالی خوبی داشت و هر سال حج به جا می‌آورد. هر وقت که می‌خواست به حج برود، در مدینه مهمان امام صادق علیه السلام می‌شد. با حضرت رفیق شده بود. حضرت هم با لطف خود، یکی از خانه‌هایی را که در اختیارشان بود، به او واگذار می‌کردند، و او در مدینه مهمان حضرت بود. یک سال مراسم حج او طولانی شد. و چون می‌خواست مزاحمت زیادی برای امام علیه السلام ایجاد نکند، ده هزار درهم به ایشان داد، و از حضرت خواست که برایش خانه‌ای تهیه کنند و خودش عازم حج شد. در برگشت، خدمت حضرت رسید و عرض کرد: فدایتان شوم، برای من خانه خریدید؟ حضرت فرمودند: بلی، و

۱- اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته / ح ۱.

برگه‌ای را به دست او دادند. در آن نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا اشْتَرَى جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِفُلَانِ بْنِ
فُلَانِ الْجَبَلِيِّ، اشْتَرَى لَهُ دَاراً فِي الْفِرْدَوْسِ: حَدُّهَا الْاَوَّلُ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ الْحَدُّ الثَّانِي امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام وَ الْحَدُّ الثَّالِثُ الْحَسَنُ بْنُ
عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام، وَ الْحَدُّ الرَّابِعُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام.

به نام خداوند بخشاینده مهربان. این است آن چه جعفر بن
محمد برای فلانی پسر فلانی اهل کوهستان خریده است:
«برای او خانه‌ای در بهشت خریده که یک همسایه‌اش پیامبر
اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و یک طرفش امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و سوی دیگرش امام
حسن عَلَيْهِ السَّلَام و طرف چهارم آن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام است». سند را
دست او دادند. مرد آن را خواند و گفت: خدا مرا فدای شما
گرداند. راضی شدم.

حضرت فرمودند: من پول تو را بین فرزندان امام حسن و
حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام تقسیم کردم، امیدوارم که خدا این را بپذیرد و
ثواب تو را بابت این کار، بهشت قرار دهد.

مرد کوهستانی به سوی شهر خویش رفت. و سند را با خودش
برد، تا هنگام مرگش فرا رسید و به بیماری مرگ افتاد.
نزدیکان خود را جمع کرد و آن‌ها را قسم داد که سند را با او
دفن کنند. آن‌ها هم به توصیه او عمل کردند و سند را با او دفن
کردند. فردا صبح که سر قبرش آمدند، دیدند سند روی قبر
است و روی آن نوشته شده:

وَفِي لِي وَ اللهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ۸ بِمَا قَالَ ۱

قسم به خدا جعفر بن محمد ۸ به آن چه که فرموده بود وفا کرد. آگاهی از این حقایق، این اعتقاد را به ما می‌دهد که اگر کسی زندگی و نعمت‌های آن را با امام زمانش معامله کند، چیزی نصیب او می‌شود که انتظار آن را هم نداشته است.

هر کس طعم دوستی با امام علیه السلام را بچشد، می‌فهمد که این مونس رفیق، بهترین نعمت‌ها را برای دوستش فراهم می‌سازد. مسلماً بی اعتقادی به این صفت و از دست دادن این مونس مهربان، انسان را از سعادت بزرگی محروم می‌سازد.

۱۰ - پدر دلسوز، برادر وفادار و مادر مهربان

امام رضا علیه السلام در ادامه فرمایش خود در معرفی امام فرموده‌اند:

الامام... الوالد الشفيق و الاخ الشقيق و الأم البرّة بالولد الصغير ۲

امام... پدر دلسوز و (از جهت تکیه گاه بودن همچون) برادر دو

قلو و مادر دلسوز نسبت به بچه کوچک است.

با توضیح هر یک از این صفات، معرفت انسان نسبت به امام علیه السلام

ابعاد وسیعتری پیدا می‌کند.

یک پدر دلسوز در مقابل فرزند خود احساس مسؤولیت می‌کند

و نگران اوست. پدر، بیش از آن که به فکر راحتی خود باشد، به

آسایش فرزندش می‌اندیشد. می‌کوشد تا بهترین امکانات را برای او

۱- بحار الانوار / ج ۴۷ / ص ۱۲۴.

۲- اصول کافی / کتاب الحجّة / باب نادر جامع في فضل الامام و صفاته / ح ۱.

فراهم کند، و در مقابل زحمتی که می‌کشد، هیچ توقّعی ندارد. در واقع پدر و مادر به فرزندشان «احسان» و لطف می‌کنند، یعنی بدون هیچ چشم‌داشتی برای او زحمت کشیده، انتظار تلافی و جبران از او ندارند، و از احسان و محبت به فرزند خود لذّت می‌برند.

پدر و مادر، با دیدن آسایش فرزندشان خوشحال می‌شوند. چه بسا لذّتی که آن‌ها از خوشی فرزندشان می‌برند، بیش‌تر از خود فرزند باشد. اگر شاهد موفقیت او در هر موردی مثل درس، اخلاق، تقوی، امام شناسی و... باشند، واقعاً شادمان می‌شوند. و از این که فرزندشان پیشرفت کند و به منزلتی دست یابد، احساس سعادت می‌کنند، و حاضر هستند برای پیشرفت او هر زحمتی را متحمّل شوند.

در مقابل، اگر خدای ناکرده یک نقیصه یا عیب و مشکلی برای فرزند پیدا شود حقیقتاً آن را مشکل خودشان می‌دانند. هیچ‌گاه پدر و مادری بیماری فرزندشان را با خود بی‌ارتباط نمی‌دانند. بلکه بیمار شدن فرزند، به اندازه بیماری خودشان و یا حتی بیش‌تر از آن باعث ناراحتی‌شان می‌شود. به خصوص اگر فرزندشان کوچک و ضعیف باشد، در مقابل ناراحتی چه بسا بی‌تاب شوند.

جالب اینجاست که حتی وقتی فرزندشان بزرگ می‌شود و به مرحله تشکیل خانواده و فرزند داشتن می‌رسد، باز هم پدر و مادر با نگرانی، نسبت به او احساس مسؤولیت می‌کنند.

این حالت پدر و مادر، برخاسته از محبت قلبی آن‌هاست. منطق

محبت، منطق خاصی است که تا کسی اهل آن نباشد، آنرا نمی‌فهمد. اگر کسی پدر یا مادر نباشد، نمی‌تواند احساس آن‌ها را نسبت به فرزندشان درک کند.

از طرفی خطای فرزند، موجب ناراحتی پدر و مادر می‌شود. آن‌ها در مقابل دیگران، خود را مسؤول رفتار فرزندشان می‌دانند، حتی اگر مجبور به تنبیه او گردند.

به عنوان مثال، اگر بچه در مدرسه کار خلافی انجام دهد و به شکلی خبر آن به پدر و مادر برسد، آن‌ها بسیار ناراحت، و از رفتار فرزندشان خجالت زده می‌شوند. قطعاً هیچ پدر و مادری در اولین برخورد با اولیای مدرسه، نمی‌گویند که رفتار او به ما ارتباطی ندارد و هر کاری می‌خواهید با او بکنید. بلکه معمولاً با شرمندگی مقابل مسؤولین مدرسه ایستاده و حتی سرشان را پایین می‌اندازند و عذر خواهی می‌نمایند.

توجه داریم که فرزند خطا کرده، ولی پدر عذر می‌خواهد، چون فرزند منسوب به پدر است!

پس یکی از خصوصیات پدر دلسوز یا مادر مهربان، این است که نسبت به کارهای خوب و یا ناشایست فرزند خود، احساس مسؤولیت می‌کند و گناهان او را به گردن می‌گیرد. امام علیه السلام هم حقیقتاً پدر دلسوز امت خود هستند، از گناهان شیعیان بسیار آزرده می‌شوند و خطاهای آن‌ها را منسوب به خود می‌دانند.

یکی از دلایل استغفار و توبه معصومین علیهم السلام که خود را نزد

خداوند، گناهکار و مقصر می‌دانند، گناهان شیعیان آن‌هاست^۱. در قرآن و سنت نمونه‌هایی از این مطلب یافت می‌شود.

به عنوان مثال، در ابتدای سوره فتح می‌خوانیم:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا. لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ

(ای پیامبر) ما برای تو، فتح آشکار قرار دادیم، تا خدا گناهان

گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله که معصوم بودند، نه تنها از گناه بلکه از ترک اولی هم

مصون بودند. پس منظور از بخشوده شدن ایشان چیست؟

امام هادی علیه السلام به این سؤال پاسخ روشنی داده‌اند:

عن أبي الحسن الثالث علیه السلام: أَنه سُئِلَ عَن قَوْلِ اللَّهِ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا

تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. فَقَالَ علیه السلام: وَ أَيْ ذَنْبٍ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ

مُقَدِّمًا أَوْ مُتَأَخِّرًا؟ وَ إِنَّمَا حَمَلَهُ اللَّهُ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيِّ علیه السلام مِمَّنْ

مَضَى مِنْهُمْ وَ مَنْ بَقِيَ، ثُمَّ غَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ^۲

در باره سخن پروردگار که به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای این که

خداوند گناهان گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد». از امام

هادی علیه السلام سؤال شد. حضرت فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله چه گناهی

۱- شاید وجه دیگر استغفار معصومین علیهم السلام این باشد که ایشان، خود را به جهت عجز از شکر نعمت پروردگار، گناهکار می‌دانند و از خدا طلب بخشایش می‌نمایند. مسأله شکر نعمت، از نظر ایشان آن قدر با اهمیت است که محور عبادت‌های آن‌هاست؛ چون عبادت ایشان از نوع عبادات تجار به طمع ثواب و بهشت و یا عبادت بردگان از ترس آتش و عقاب نیست، بلکه خدا را عبادت می‌کنند تا بتوانند شکر او را به جای آورند. با وجود آن همه عبادات، باز در انجام شکر الهی خود را مقصر می‌دانند. و چه بسا که این تقصیر خود را گناه بدانند و از آن استغفار کنند.

۲- تفسیر کنز الدقائق / ج ۱۲ / ص ۲۶۹.

در گذشته دور و نزدیک داشته است؟ (یعنی ایشان گناهی نداشته‌اند). جز این نیست که خداوند گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را - چه آن‌هایی که گذشتند و چه آن‌ها که ماندند - بر پیامبر صلی الله علیه و آله بار کرد. و سپس آن‌ها را برای حضرتش بخشود.

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله گناهی داشته‌اند که مربوط به گذشته‌های دور یا نزدیک باشد؟!

آن‌چه بر پشت ایشان سنگینی می‌کرده چیزی جز گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است. حضرت این سنگینی را احساس می‌کرده‌اند، که از خدای غفار، درخواست عفو و بخشایش نموده‌اند. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. بنا بر این همان طور که پدر از خطای فرزندش ناراحت شده و طلب بخشایش می‌کند، آن حضرت نیز از گناهان شیعه استغفار می‌کرده‌اند. از طرفی پدر و مادر با دیدن خطای فرزندشان بسیار ناراحت می‌شوند، تا آنجا که ممکن است فرزند را تنبیه کنند و او را از خود برانند و یا با او حرف نزنند. ولی بعد از مدتی خودشان - زودتر از فرزند - مایل می‌شوند که با او ارتباط برقرار کرده و آشتی کنند، و حتی منتظر بهانه‌ای می‌شوند که او را ببخشایند.

ائمه علیهم السلام نیز نسبت به شیعیان گناهکار همین وضعیّت را دارند.

۱- در روایات، فقط شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام ذکر شده است، چرا که تنها آن‌ها رابطه فرزند و پدری را با پیامبر صلی الله علیه و آله برقرار نگه داشته‌اند. گناه کسانی که زیر چتر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نرفته‌اند، به پیامبر صلی الله علیه و آله ربطی ندارد.

اگر گاهی یکی از آنها را از خود برانند، از فاصله گرفتن او با خودشان ناراحت هستند و از خدا برای او طلب مغفرت می‌کنند. این حالت، مقتضای «الوالد الشفیق» بودن آن امام همام است. در زیارت آل یس به امام عصر علیه السلام این گونه سلام می‌کنیم:

السَّلَامُ عَلَیْكَ حَیْنَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ^۱

سلام بر تو هنگامی که (خداوند را) سپاس می‌گویی و (از او) طلب مغفرت می‌نمایی.

وقتی که امام زمان علیه السلام دست به دعا بلند نموده‌اند و برای ما شیعیان گناهکار از خدا طلب مغفرت می‌نمایند، به ایشان سلام می‌کنیم. اگر ما توجه کنیم که در حالی به امام زمان سلام می‌کنیم که حضرتش به خاطر گناهان ما، در پیشگاه خدای مهربان - در حال شرمساری و سر به زیر افکنده - طلب عفو می‌نمایند، حال دیگری پیدا می‌کنیم. اگر ما دوستدار این پدر مهربان و برادر وفادار باشیم، نمی‌توانیم خجلت ایشان را به جهت کارهای زشت خود، تحمل کنیم.

راستی امام عصر علیه السلام تا چه اندازه باید به خاطر کارهای بد شیعیان‌شان در پیشگاه الهی احساس شرمندگی کنند؟! به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام از شیعیان خود خواسته‌اند که:

كُونُوا دُعَاةً إِلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ، وَ كُونُوا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا^۲

۱- احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶.

۲- اصول کافی / کتاب الایمان و الکفر / باب الورع / ح ۹.

(مردم را) با غیر زبانهایتان به سوی (مذهب) خود دعوت کنید. و (برای ما) زینت (مایه آبرومندی) باشید و مایه ننگ نباشید.

کارهای خوب فرزند، باعث افتخار و سربلندی پدر و مادر، و خطاهای او باعث سرافکنندگی و ننگ آنها می‌شود.

لطف پدرانۀ امام علیه السلام بر سر شیعیان سایه افکنده است. ولی متأسفانه اغلب ایشان از این فضل الهی غافل هستند. امام عصر ارواحنا فداه محبت پدرانۀ خود را در هر زمان دارند، ولی آیا فرزندان در مقابل این پدر دلسوز به وظیفۀ خود عمل می‌کنند؟!

آن حضرت، نه تنها «پدر دلسوز» امّت، بلکه پدری هستند که از عواطف و احساسات مادرانه هم برخوردار هستند. امام رضا علیه السلام امام را مادر نیکوکار به بیچه کوچک (بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ) معرفی فرموده‌اند. علاقه و محبت مادر به بیچه کوچک، بسیار روشن است، و بالاترین مظهر محبت به شمار می‌آید. هر کس بخواهد بهترین نمونه محبت و عاطفه شدید در دنیا را نشان دهد، به محبت مادر نسبت به فرزند کوچکش اشاره می‌کند. امام علیه السلام برای پیروان خود مانند مادری نیکوکار است، آن هم مادری که بیچه کوچک دارد. بیچه کوچک بیش‌تر نیازمند رسیدگی و توجه است. مادری که بیچه کوچک دارد، پیوسته، بدون لحظه‌ای غفلت، نگران حال فرزند است و در صورت رسیدن کم‌ترین آسیب به او واقعاً بی‌تاب می‌شود. مشکلات بیچه کوچک برایش غیر قابل تحمل است.

عاطفۀ مادر، حقیقتی روشن است که تا کسی مادر نباشد،

نمی‌تواند عمق محبت و عاطفه او را بفهمد. ما شیعیان باید باور کنیم محبت امام عصر ارواحنا فداه به ما، مجموع محبتی است که یک پدر دلسوز و یک مادر مهربان نسبت به فرزند کوچک خود دارند.

علاوه بر اینها، ایشان «الاخ الشقیق» هم هستند. لغت «شقیق» از شقه می‌آید و به معنای نصف هر چیز است. «الاخ الشقیق» به برادر دو قلو گفته می‌شود، به این اعتبار که گویی هر کدام نیمه دیگری هستند. دو برادر که چنین رابطه‌ای با هم دارند، طبیعتاً میان آنها رابطه عاطفی گرمی برقرار خواهد بود.

برادر وفادار خصوصیاتى دارد که حتى پدر و مادر هم جای او را نمی‌گیرند. دو برادر معمولاً برای هم مایه قوت قلب و پشتگرمی و تکیه‌گاه یکدیگر هستند.

هر زمان که سخن از چنین برادری می‌رود، ناخودآگاه یاد سردار شهید کربلا حضرت ابوالفضل علیه السلام در ذهن انسان تداعی می‌شود. ایشان برادری وفادار برای امام حسین علیه السلام بودند و هر یک از این دو بزرگوار، وفای برادر را در وجود دیگری احساس می‌کردند. این بود که وقتی سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا بر پیکر پاک برادر حاضر شدند، فرمودند:

الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي^۱

اکنون پشتم شکست و دیگر چاره‌ای ندارم.

کسی که برادر وفاداری ندارد، نمی‌فهمد که چرا امام حسین علیه السلام

فرمودند: «کرم شکست!». کسی که کمرش می‌شکند، دیگر قدرت انجام هیچ کاری را ندارد. و لذا فرمودند دیگر چاره‌ای ندارم. اینجا یک برادر حجّه الله و شخصیت دیگر، برادری فداکار همچون ابوالفضل العباس علیه السلام است و دلگرمی حجت خدا به این برادر وفادار بود. «الاخ الشقیق» برادری است که حق برادری را بطور کامل ادا کند.

امام علیه السلام برای امت خود چنین هستند؛ برادری همراه با احساس مسؤلیت پدرانه و دارای عاطفه مادری. اگر این سه نوع محبت را با هم جمع کنیم، می‌فهمیم که محبت امام علیه السلام به دوستانش چگونه است. این سه وصف امام علیه السلام همه یک پیام دارند و آن، محبت شدید حضرت نسبت به شیعیانش می‌باشد. نعمتی که باید قدرش را بشناسیم و حقش را ادا کنیم.

معرفت نعمت و محبت مُنعم

انسان پیام محبت امام علیه السلام را با همه وجودش باید بچشد و به گفتن و شنیدن آن نباید اکتفا کند، بلکه هر کس اگر به قلبش مراجعه کند، وقتی ببیند چنین پدر دلسوز، مادر نیکوکار و برادر وفاداری دارد، در این صورت قلباً احساس می‌کند که باید پاسخ آن همه محبت را با همه دارایی‌اش بدهد.

برای فهم این اوصاف امام علیه السلام لزومی ندارد که انسان به شرح زندگی دیگران مراجعه کند، هر چند که برخی از داستانها، این اوصاف را به صورت خیلی شاخص و بارز نشان می‌دهند، که

خواندن آنها هم برای همگان مفید است؛ ولی هر کس به زندگی خویش بنگرد، واقعاً محبت امام زمان ارواحنا فداه را نسبت به خود احساس می‌کند. البته برای این که طعم آن را بیش‌تر بچشد، باید رابطه خود را با حضرت محکم‌تر کند.

ما اگر واقعاً باور داریم که ایشان پدر دلسوز امت هستند، باید رابطه خود را با ایشان، با پدر جسمانی خویش مقایسه کنیم، و بینیم آیا حداقل همان رابطه را با امام خود داریم؟!

اگر توانستیم لا اقل همان گونه با امام زمان خویش مرتبط باشیم، آن‌گاه می‌توانیم منتظر محبت و عنایات بیش‌تر ایشان باشیم.

گاهی بزرگانی که طعم رفاقت با امام زمان علیه السلام را به خوبی چشیده‌اند، سفارشاتى دارند که در این مسیر، بسیار راهگشا است. مثلاً تذکر می‌دهند که همان انتظاراتی که از پدرتان دارید، از امام زمان علیه السلام داشته باشید، و همان‌طور که فرزند خردسال تأمین نیازهایش را از پدر می‌خواهد شیعیان هم باید برای رفع نیازهایشان به امام خود مراجعه کنند و کارهای بد آنها مانع رجوع به حضرت نباشد. و مطمئن باشند که پدر دلسوز به وضع فرزندش رسیدگی می‌کند، همان‌طور که می‌بینیم پدران از این که حاجت فرزندشان را برآورند، لذت می‌برند. از طرفی فرزند هم که پشت و پناهی جز پدر و مادر ندارد، از هر طریق به آنها اظهار می‌دارد که احتیاج به محبت بیش‌تری دارد. همه شیعیان می‌توانند با امام خود چنین رابطه‌ای را برقرار کنند و وقتی این ارتباط برقرار شد، «والد شفیق» بودن امام علیه السلام را خواهند چشید.

از طرفی اگر انسان امام زمان ارواحنا فداء را واقعاً پدر خود بداند، نسبت به ایشان احساس مسؤولیت و نگرانی جدی می‌کند. مثلاً کسی که پدرش گرفتار باشد، فکر و ذکرش همواره متوجه اوست و نمی‌تواند کارهای همیشگی خود را بصورت عادی بگذراند. عاطفه و محبت نسبت به پدر، اقتضا می‌کند که فرزند از ناراحتی و گرفتاری او پریشان شود.

کسی که پدرش در مسافرت باشد و یک روز نتواند از او خبر بگیرد و نداند که او کجاست و در چه وضعیتی بسر می‌برد، چقدر نگران می‌شود؟ حتی ممکن است گاهی بدون طاقت شود. اگر این مدّت طولانی شود، زندگی به کلی برای او تلخ می‌شود، و لذّت همه خوشی‌ها و داشتن امکانات و شرایط مناسب از بین می‌رود.

اگر انسان، امام زمان خود را پدر مهربان و مادر نیکوکار و برادر باوفای خویش بداند، دیگر لازم نیست که هر لحظه به او تذکر داده شود که امام زمانت را دوست بدار. چرا که محبت ناشی از معرفت است، و هر قدر معرفت قوی‌تر باشد، محبت هم قوی‌تر می‌شود. اگر خدای منان، به ما این معرفت را عطا کند که بفهمیم امام زمان علیه السلام چه اوصافی دارند، در قلب خود محبت بیش‌تری به ایشان احساس می‌کنیم. آنگاه وظیفه خود می‌دانیم که این محبت را پاس داریم، عواملی که محبت ما را افزایش می‌دهد حفظ کنیم، و از هر چه آن را کم‌رنگ می‌کند پرهیزیم.

کسی که چنین حالی را پیدا کند، نیاز به توصیه‌ای در باره امام زمانش علیه السلام ندارد. همان‌طور که هیچ‌کسی به دیگری توصیه نمی‌کند

که برای سلامتی پدرش دعا کند یا صدقه بدهد. همه این اعمال بر اساس همان محبت قلبی صورت می‌پذیرد، و هیچ صبح و شامی نمی‌گذرد، مگر این‌که انسان به یاد محبوب خود به سر می‌برد.

پس نتیجهٔ معرفت امام علیه السلام در هر مرتبه‌ای که باشد، «محبت» به ایشان است. برای این‌که بفهمیم معرفت امام علیه السلام در چه حدی به ما عطا شده است، باید به قلب خود مراجعه کنیم، تا ببینیم چه میزان محبت امام علیه السلام در آن هست. هر کس که نعمت را خوب بشناسد، محبت منعم را هم به دل می‌گیرد. و اگر چنین نباشد، شایستهٔ آن نعمت نیست، و نسبت به آن مرتکب کفران گشته است.

روایتی در بیان این مطلب در بخش اول نقل شد، که بر وجود مبارک امام زمان علیه السلام به عنوان ولی نعمت ما و واسطهٔ اصلی همه نعمت‌های ما تطبیق می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند:

این حق بر عهدهٔ کسی که نعمتی به او داده شده، وجود دارد که به صورت زیبایی (کار خوب) منعم را تلافی کند. پس اگر چنین کاری در حدّ توانش نبود، (از او) به خوبی تعریف و تمجید کند. پس اگر زبانش توانایی حق انجام این کار را نداشت، باید لااقل قدر آن نعمت را بشناسد و نسبت به کسی که این نعمت را به او رسانده قلباً محبت ورزد، پس اگر از این هم کوتاهی کند، اصلاً شایستگی برخورداری از آن نعمت را ندارد.^۱

کسی نعمتی را به ما می‌رساند. ابتدا باید ببینیم که آیا می‌توانیم آن نعمت را تلافی کنیم یا نه. بنا بر این باید بررسی کنیم که آیا نعمت وجود امام زمان علیه السلام برای ما قابل تلافی کردن است؟

با کمی تأمل می‌فهمیم احسانی که خدای منان به برکت وجود امام عصر علیه السلام به ما فرموده، غیر قابل تلافی است، و هر چه انسان در این مسیر پیش‌تر بکوشد، بیش‌تر مدیون خدا و امام علیه السلام می‌شود. پس وظیفه ما نسبت به این نعمت عظیم الهی چیست؟ «علیه آن یُحْسِنَ الثَّنَاءَ» باید به خوبی ثنای ایشان را بگوییم.

اگر نتوانستیم چنان که باید و شاید، ثناگوی امام باشیم، حداقل باید نعمت شناس باشیم، یعنی قلباً قدردان نعمت گردیم «فَعَلَيْهِ مَعْرِفَةُ النِّعْمَةِ وَ مَحَبَّةُ الْمُنْعَمِ بِهَا».

اگر هیچ کاری از دست و زبانمان برای امام زمان علیه السلام بر نمی‌آید، باید ایشان را دوست بداریم. دوست داشتن کار قلب است. و کسی که امام عصر ارواحنا فداء را می‌شناسد، لاقلاً باید نسبت به ایشان محبت داشته باشد. در غیر این صورت، اصلاً شایستگی برخورداری از این نعمت بزرگ را ندارد «فان قَصَّرَ عن ذلك فَلَيْسَ لِلنُّعْمَةِ بِأَهْلٍ».

به هیچ صورتی در محبت نسبت به امام علیه السلام نمی‌توان کوتاهی کرد. البته این محبت - به میزان معرفتی که به انسان عطا شده - دارای درجات است. معرفت به محبت منتهی می‌شود و محبت برخاسته از معرفت، نیروی محرکه‌ای است که می‌تواند انسان و معرفت او را بالا ببرد.

پس «معرفت» و «محبت» تأثیر متقابل در یکدیگر دارند. یعنی

هر درجه از معرفت، محبتی به وجود می‌آورد. اگر انسان به لوازم آن محبت پایبند باشد و حقّ آن را ادا کند، امید می‌رود که خدای عزّ و جلّ معرفت بالاتری نصیب شخص گرداند.

پس همان طور که معرفت باعث محبت بیش‌تر می‌شود، محبت هم زمینه ساز اعطای معرفت بیش‌تر از جانب خدا می‌شود. این معرفت بالاتر، به نوبه خود، محبت بالاتری به شخص می‌دهد که اگر حقّ آن را ادا کند، باز هم زمینه اعطای معرفت بیش‌تری برای او حاصل می‌شود.

و بدین ترتیب «معرفت» و «محبت» هر کدام در تشدید دیگری مؤثر هستند. در این میان، نقش اعتقاد و تسلیم نسبت به آنچه معرفتش را خداوند به انسان عطا فرموده، بسیار مهمّ و اساسی است. هر چه ایمان و اعتقاد انسان نسبت به آنچه شناخته است عمیق‌تر و قوی‌تر باشد، محبت بیش‌تری در او پدید می‌آید. این محبت بیش‌تر، تسلیم و باور عمیق‌تری را می‌طلبد که اگر شخص به مقتضای آن عمل کند، معرفت باری تعالی، و روح آن یعنی محبتش به امام زمان علیه السلام، بالاتر و بالاتر می‌رود.

به هر حال آنچه فعل اختیاری انسان است، یکی اعتقاد و تسلیم و باور نسبت به نعمت ولایت است که معرفتش به او داده شده و دیگر محبت ورزیدن نسبت به امام علیه السلام است. و این حداقل مرتبه شکر قلبی نسبت به وجود مقدّس امام عصر ارواحنا فداه است که بزرگ‌ترین نعمت خدای متعال بر بندگانش در زمان حاضر می‌باشد.

فصل سوم

شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام

ذکر نعمت امام عصر علیه السلام

در فصل گذشته روشن شد که معرفت امام علیه السلام، در هر مرتبه‌ای که حاصل شده باشد، به درجه‌ای از محبت قلبی نسبت به ایشان می‌انجامد. یکی از لوازم این محبت، «ذکر» محبوب است.

«ذکر» به معنای «یادکردن»، و از اعمال اختیاری انسان می‌باشد. معرفت و محبت قلبی، زمینه‌سازِ طبیعیِ این عمل اختیاری هستند. «ذکر» دو مرحله دارد: یکی قلبی و دیگری زبانی که اولی شرط و مقدمهٔ دومی است، و روح و جان هر دو مرحله، چیزی جز معرفت و محبت محبوب نیست.

فرزندی که قلبش مملوّ از محبت پدر است، یاد او را از خاطر نمی‌برد، همواره ذکر پدر را در یاد و خاطر خود می‌گذراند، و به دنبال این ذکر قلبی، در کلام او نیز یاد پدر متجلی می‌شود، خصوصاً اگر نگرانی دربارهٔ او داشته باشد - مثلاً اگر پدرش گرفتار باشد -

همواره به فکر او است، و در یاد کردن و دعا برای پدر، نیازی به تذکر دیگران ندارد.

فردِ امام‌شناس نیز به میزان معرفتش، نسبت به ولی نعمت خویش محبت دارد، و برای ذکر قلبی و ذکر زبانی نسبت به محبوب خویش، نیازمند امر مولوی نیست، چرا که هر انسان عاقلی - با نور عقل خود - می‌فهمد که ترک «ذکر مُتَعَم»، نوعی کفران نعمت است. خدای متعال نیز، انسان را نسبت به این وظیفه عقلی و فطری خویش تذکر داده است:

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ^۱

نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید.

امر به «ذکر» در این آیه شریفه، از نوع تنبّه عقلانی دادن به یک امر فطری است که جنبه ارشادی دارد. انسان خود را مکلف می‌داند که هر دو نوع ذکر را نسبت به مُتَعَم خویش داشته باشد.

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا^۲

نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن هنگام که با هم دشمن بودید، پس خدا میان دل‌های شما الفت برقرار کرد، و به سبب نعمت او با هم برادر شدید، و (آن‌گاه که) بر لبه گودالی از آتش بودید، پس خدا شما را از آن نجات داد.

خداوند عزوجل اشاره به نعمتی می‌کند که به واسطه آن، بین

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- همان مدرک.

شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام / ۲۰۱

مردم صلح و آشتی برقرار کرده و آنها را از خطر هلاکت در آتش نجات داده است. امام صادق علیه السلام در معرفی این «نعمت» فرموده‌اند:

قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا»
بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^۱

یعنی خداوند به برکت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مردم را از هلاکت نجات داده است.

پس نعمتی که در آیه شریفه، «یاد کردن» از آن واجب شمرده شده، وجود مقدس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

مشرکان مکه، از نخستین کسانی بودند که سفینه نجات بودن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را چشیدند، چرا که به برکت ایشان از شرک و گمراهی نجات یافتند، و سپس دیگران نیز به برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام از فتنه‌های گوناگون رهایی یافته و به مسیر هدایت راهنمایی شدند.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمِنَّا الْهُدَاةُ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا؟
قَالَ: بَلْ مِنَّا الْهُدَاةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. بِنَا اسْتَقْدَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ
ضَلَالَةِ الشِّرْكِ، وَبِنَا يَسْتَقْدَهُمْ مِنْ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ، وَبِنَا يُصْبِحُونَ
إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ الْفِتْنَةِ، كَمَا بِنَا أَصْبَحُوا إِخْوَانًا بَعْدَ ضَلَالَةِ
الشِّرْكِ^۲

حضرت علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا هدایت کنندگان از ما هستند یا از غیر ما؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- کافی / ج ۸ / ص ۱۸۳ / ح ۲۰۸.

۲- کمال‌الدین و تمام‌النعمة / باب ۲۲ / ح ۳۱.

هدایت کنندگان تا روز قیامت از ما هستند. خدای عزوجل، به برکت ما آنها (مشرکان) را از گمراهی شرک نجات داد. و به سبب ما از گمراهی فتنه نجاتشان می‌دهد. و همان طور که بعد از گمراهی شرک، به وسیله ما با یکدیگر برادر شدند، پس از گمراهی فتنه نیز به وسیله ما، با هم برادر می‌شوند.

این جا از دو نوع گمراهی سخن گفته شده است: گمراهی «شرک» و گمراهی «فتنه». اولی مربوط به زمان بعثت رسول خدا ﷺ است، و دومی مربوط به دوران بعد از رسالت ایشان و خصوصاً پس از رحلت آن حضرت می‌باشد.

پیامبر ﷺ مشرکان را از شرک نجات دادند. و آنها را در حالی با هم برادر ساختند که به خون هم تشنه بودند. اما پس از رسول خدا ﷺ، مسلمانان گرفتار ابرهای تیره نفاق شدند، و به فتنه دیگری گرفتار شدند. تنها راه نجات برای رهایی از فتنه‌هایی که در اعصار و قرون مختلف دامنگیر مسلمانان می‌شود، تمسک به رشته هدایتی است که خود پیامبر ﷺ آن را معرفی فرموده و هدایت و نجات را در آن منحصر دانسته است:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

همگی به رشته الهی تمسک کنید و پراکنده و جدا نشوید.

از پیامبر خدا ﷺ پرسیدند: این رشته الهی چیست که در قرآن، امر به تمسک به آن شده است؟ ایشان لحظاتی سر مبارک را پایین

شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام / ۲۰۳

انداخته و سپس سر را بلند کرده و با اشاره به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند:

هَذَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عَصِمَ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَضِلَّ فِي آخِرَاهُ^۱

این است رشته الهی، که هر کس به او تمسک جوید، در دنیا محفوظ می ماند، و در آخرت گمراه نمی گردد.

کسانی که به این رشته الهی چنگ زده اند، با همه وجود یافته اند که این، «نعمت» بزرگ خداوند است. و بعد از این معرفت قلبی، وظیفه خود می دانند که برای شکر نعمت، ذکر آن را بر قلب و زبان خود جاری سازند و بگویند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَةِ علیه السلام

خداوند متعال در آیات دیگر نیز، نعمتی را که «ذکر» آن واجب است، به ما شناسانده است:

وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ^۲

نعمت خدا بر خودتان، و پیمان او را که از شما گرفته است، یاد کنید.

کدام پیمان است که خدای سبحان در آیه کریمه، به یاد کردن آن امر فرموده است؟ امام صادق علیه السلام در دعای روز غدیر این پیمان را چنین شناسانده اند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِهَذَا الْيَوْمِ وَ جَعَلَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِعَهْدِهِ الْيَتَا وَ

مِيثَاقِهِ الَّذِي وَاثَقْنَا بِهِ مِنْ وِلَايَةِ وُلَاةِ أَمْرِهِ^۳

۱- تفسیر کنز الدقائق / ج ۳ / ص ۱۷۸ . ۲- مائده / ۷.

۳- تفسیر نور الثقلین / ج ۱ / ص ۶۰۰ / ح ۸۸.

خدای را سپاس که ما را به سبب این روز گرامی داشت، و ما را از وفا کنندگان به عهد خود و از وفاداران به پیمان خود درباره ولایت والیان امرش، قرار داد.

بنا بر این، میثاقی که به «ذکر» آن امر شده‌ایم، عهدی است که درباره ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم‌السلام گرفته شده است. به علاوه، امام زمان علیه‌السلام به طور خاص به عنوان «میثاق الله» معرفی شده‌اند، همان طور که در زیارت آل یس می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَ وَكَّدَهُ^۱

سلام بر تو، ای میثاق خدا که از آن پیمان گرفته، و مورد تأکیدش قرار داده است.

پس بندگان خدا - به حکم عقل و با تأکید امر الهی - موظف به «ذکر» امام زمان علیه‌السلام هستند.

خدای متعال علاوه بر تذکر به لزوم «ذکر» اهل بیت علیهم‌السلام به طور مطلق، در مورد ذکر زبانی و آشکار کردن یاد آنها نیز - به طور خاص - فرموده است:

أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ^۲

نعمت پروردگارت را آشکار کن.

نعمتی را که خداوند امر به بازگو کردن آن نموده، چیست؟

حضرت صادق علیه‌السلام در پاسخ به این پرسش می‌فرمایند:

فَحَدِّثْ بِدِينِهِ^۳

۱- احتجاج طبرسی / ج ۲ / ص ۳۱۶. ۲- ضحی / ۱۱.

۳- اصول کافی / کتاب الایمان والکفر / باب الشکر / ح ۵.

شکر زبانی نعمت امام عصر علیه السلام / ۲۰۵

پس در این آیه، مقصود از نعمت، «دین» خدا است. و چون در یکی از زیارات، خطاب به امام عصر علیه السلام می خوانیم:

السَّلَامُ عَلَىٰ صَاحِبِ الدِّينِ الْمَأْثُورِ^۱

بنا بر این، برای شکر نعمت خدای عزوجل، باید ذکر صاحب دین او - یعنی امام زمان علیه السلام - را آشکار کنیم.

کسی که شهد محبت حضرت در وجودش جای گرفت، هیچگاه زبان خود را از یاد ایشان خالی نمی گذارد. برای او، غیبت امام زمان علیه السلام مانعی برای یاد و تذکر حضرتش نیست. خدای تعالی می فرماید:

وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً^۲

نعمت های ظاهری و باطنی خود را بر شما به تمام و کمال رساند.

امام کاظم علیه السلام، نعمت باطنی را امام غایب علیه السلام معرفی کرده و بعد فرمودند:

يَغِيبُ عَنِ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ، وَ لَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
ذِكْرُهُ^۳

شخص ایشان از چشم های مردم پنهان می شود، ولی یاد ایشان از دل های مؤمنان پنهان نمی گردد.

کسی که قلبش مالا مال از محبت امام زمان علیه السلام گشته است، زبانش هیچگاه از یاد ایشان خالی نمی ماند.

۱- بحار الانوار / ج ۱۰۲ / ص ۱۰۱ / ح ۱۱۰. ۲- لقمان / ۲۰.

۳- کمال الدین / باب ۲۴ / ح ۶.

معرفی امام علیه السلام به اسم و صفت

ذکر زبانی نعمت، مانند معرفت نعمت، به دو مرحله اسم و صفت قابل تقسیم است. بنا بر این نعمت وجود امام علیه السلام را می توان به وسیله ذکر «نام» و «صفات» ایشان شکرگزاری کرد. امام زین العابدین علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند:

ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ^۱

یاد کردن علی علیه السلام عبادت است.

کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را به قلب یا زبان خویش یاد کند، عبادت خدا کرده است. جاری کردن نام های امامان علیهم السلام بر زبان، از مصادیق بارز بندگی است. برای شکر نعمت امام علیه السلام در مرتبه اول باید در مجالس مختلف، نام ایشان و اطلاعاتی - حتی در حد معرفت به اسم - به دیگران یادآوری شود.

مرتبه بالاتر ذکر زبانی، بیان اوصاف و فضائل ایشان است. هرکس که درجه ای از معرفت امام علیه السلام نصیب او شده و وصفی از اوصاف ایشان را شناخته، باید آن را برای دیگران بازگو کند، و به ذکر فضائل ایشان پردازد.^۲ البته این تذکر، باید همراه با روح محبت و معرفت قلبی باشد، وگرنه عمل او تصنعی می شود.

اما خدای مهربان به سبب محبت اهل بیت علیهم السلام، بر ذکر زبانی

۱- وسائل الشیعه / ج ۱۱ / ص ۵۶۸ / ح ۹.

۲- نه به معنای این که هرکس هر چه از فضائل اهل بیت علیهم السلام شنیده و می داند، باید برای همگان بیان کند. بلکه رعایت ظرفیت و تحمل افراد و تناسب با توان پذیرش آنها در این امر، بسیار ضروری است، در مواردی نیز باید برای رعایت تقیه، سکوت کرد. آگاهی به این موارد نیز، در تبلیغ فضایل اهل بیت علیهم السلام لازم و ضروری است.

ایشان فضیلت بسیاری مترتب کرده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

ما مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ فَضْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَّا هَبَطَتْ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ حَتَّى تَحْفَ بِهِنَّ فَإِذَا تَفَرَّقُوا عَرَجَتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَقُولُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ: إِنَّا نَشْمُ مِنْ رَائِحَتِكُمْ مَا لَا نَشْمُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَلَمْ تَرَ رَائِحَةَ أَطْيَبَ مِنْهَا، فَيَقُولُونَ: كُنَّا عِنْدَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عليه السلام، فَعَلِقَ فِينَا مِنْ رِيحِهِمْ، فَتَعَطَّرْنَا، فَيَقُولُونَ: اهْبِطُوا بِنَا إِلَيْهِمْ فَيَقُولُونَ: تَفَرَّقُوا. وَ مَضَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَيَقُولُونَ: اهْبِطُوا بِنَا حَتَّى تَتَعَطَّرَ بِذَلِكَ الْمَكَانِ.^۱

هیچ گروهی در کنار هم جمع نمی شوند که فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را یاد کنند، مگر این که فرشتگان آسمان بر آنها نازل می شوند تا آنها را در بگیرند. وقتی آنها پراکنده شوند، آن فرشته ها به آسمان روند. (گروه دیگری از) فرشتگان به آنها می گویند: بوی خوشی از شما به مشام ما می رسد، که از ملائکه نمی بوییم، و هیچ بوی خوشی بهتر از آن ندیده ایم.

می گویند: ما نزد گروهی بودیم که از محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام یاد می کردند و از بوی خوش آنها معطر شدیم.

می گویند: ما را نزد ایشان ببرید.

می‌گویند: مجلس تمام شده و هر کدام به منزل خود رفته‌اند.
 می‌گویند: ما را به آن جا ببرید تا از مکان آن‌ها معطر بشویم!
 آری، مکانی که در آن از فضایل اهل بیت علیهم‌السلام سخن گفته شود،
 بوی خوشی پیدا می‌کند که فرشتگان آسمان آن را می‌بویند. کسانی
 که ارزش چنین مجالسی را می‌دانند، می‌کوشند تا به هر وسیله‌ای از
 آن بهره برده و از فیض آن بی‌نصیب نمانند.

ثناگویی از مُنعم

از دیگر مصادیق شکر زبانی نسبت به مُنعم: «ثناگویی» اوست.
 «تعریف» و «تمجید» مُنعم، از حقوق او بر عهده متنعّم می‌باشد.
 طبق فرمایش امیر مؤمنان علیه‌السلام کسی که نمی‌تواند نعمتی را به
 خوبی تلافی کند، وظیفه‌اش ثناگویی از مُنعم است.
 نعمت عظمای امام عصر علیه‌السلام قابل تلافی نیست. احسان‌هایی که
 از جانب ایشان شده و خیراتی که خدای عزّوجلّ به خاطر وجود
 ایشان به خلائق فرموده، قابل شمارش نیست و مسلماً کسی از
 عهده حقّ شکر آن بر نمی‌آید. گاهی کسی گامی در این مسیر بر
 می‌دارد، که توفیق و معرفت آن نیز، از جانب حضرتش علیه‌السلام انعام
 شده است. پس همان خدمت نیز، انسان را بیش‌تر مدیون ایشان
 می‌سازد.

هر کس باید آنچه در توان دارد، در راه شکرگزاری از حضرت

بقیة الله ارواحنا فداء به کار بندد، ولی مسلماً هیچ کسی نمی تواند خوبی های ایشان را تلافی کند. در نهایت انسان می بیند که از جبران نیکی های امام زمان علیه السلام عاجز است، در این حال باید لب به ثنای او بگشاید «فعليه ان يُحسن الثناء» هر جا می نشیند، ذکر فضائل او کند، و به هر مناسبتی اوصافش را به زبان آورد.

خداوند همواره نمونه های بارزی از افراد مورد عنایت حضرت مهدی علیه السلام را نشان داده است، کسانی که ذکر نعمت امام زمان علیه السلام از گفتار و نوشتارشان به خوبی بروز یافت، و سبب اتمام حجت بر دیگران شده اند. به عنوان مثال، صاحب کتاب ارزشمند «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام»^۱ از هر مطلبی در بیان ذکر فضائل امام زمان علیه السلام و وجوب دعا برای ایشان استفاده کرده است.

گاهی به اعتبار ایمان حضرت، ایشان را در رأس مؤمنان قرار داده و حقوقشان را بر شمرده است. گاهی به عنوان «عالم»، گاهی «مُضطر» و گاهی «کریم» و... به هر مناسبتی که ارتباطی با وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام داشته است گوشه ای از فضائل بی شمار ایشان را بیان کرده و امام علیه السلام را مصداق اعلی برای همه آن فضائل معرفی کرده است. این نحوه ذکر زبانی و تعریف و تمجید از حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف برخاسته از معرفت و محبت اوست، چرا که انسان وفادار به مُنعم، نمی تواند محبوب خویش را فراموش کند؛ لذا هر جا حُسن و خیری می بیند، به یاد امامش می افتد و لب به

۱- مرحوم آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی (۱۳۰۱ - ۱۳۴۸ ه. ق).

ثنای او می‌گشاید.

بدین ترتیب، مؤمن امام‌شناس، باید از هر موقعیتی در جهت ثناء و ذکر آن حضرت علیه السلام استفاده کند. خداوند به مرحوم صاحب مکیال عنایت خاصی فرموده که توفیق نوشتن چنان کتاب ارزشمندی را یافته است. دیگران هم در حدّ خود می‌توانند از چنین توفیقات الهی بهره بگیرند. گویندگان باید منابر خود را از ذکر امام عصر علیه السلام پُر کنند، مدّاحان مقید باشند با خواندن اشعاری ثنای ایشان بگویند، نویسندگان با محبت قلبی خویش برای حضرت قلم زنند، معلمان با ذکر نام و اوصاف ایشان می‌توانند یادِ حضرت را زنده نمایند، پدر و مادر با اظهار ارادت به ساحت مقدّس ایشان می‌توانند بذر محبت امام علیه السلام را در دل‌های فرزندان خود بکارند.

لذا هر کس باید تا جایی که می‌تواند به هر مناسبتی تعریف و تمجید ایشان را انجام دهد، تا به وظیفه خود عمل کرده، و طعم محبت و دوستی حضرت را بیش‌تر بچشد. و اگر چنین نکند، کفران نعمت عظیم الهی کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

هر کس کار خوبی برایش انجام شد، باید آن را تلافی کند. اگر قادر به تلافی نبود، باید ثناء مُنعم را بگوید. و اگر چنین نکرد، کفران نعمت کرده است.^۱

برای این‌که در زمره کفران‌کنندگان این نعمت قرار نگیریم، حتی می‌توانیم در خلوت خود به ذکر خوبی‌های ایشان پردازیم، تا

خودمان بشنویم و اثر محبتی و معرفتی آن را بچشیم.

اظهار زبانی نعمت

بیان کارهای خوب مُنعم، از مصادیق شکرزبانی است. ما وظیفه داریم کارهای نیک منعم را به زبان آوریم.

امام سجاده علیه السلام فرمودند:

حقّ کسی که کار خوبی برای تو انجام داده، این است که از او سپاسگزاری کنی و کار خوب او را یاد کنی و گفتار نیکو برای او به دست آوری.^۱

امام زمان علیه السلام واسطه همه نعمت‌ها هستند. ما به جهت شکر منعم وظیفه داریم نعمت‌هایی را که به واسطه ایشان به ما رسیده، بازگو کنیم.

اگر باور داریم که هر نعمت و خیری به واسطه امام عصر علیه السلام به ما می‌رسد، باید بررسی کنیم که چقدر از الطاف ایشان را - حتی برای خودمان - بازگو می‌کنیم؟ تا چه اندازه با زبان اقرار می‌کنیم که نعمت‌ها به واسطه ایشان به ما رسیده است؟ و چند بار به زبان گفته‌ایم که «یا صاحب الزمان از شما متشکر هستیم!»

اگر معتقدیم که همه نعمت‌ها - اعم از نعمت‌های مادی مانند هوای خوب، رسیدن میوه‌ها، بارش باران، جاری شدن رودها و سلامتی و...، تا نعمت‌های معنوی - از برکت وجود آن امام همام

است، ببینیم هنگام استفاده از کدامیک به یاد منعم آن بوده‌ایم، و ذکر او را به زبان آورده‌ایم، و آن نعمت را اظهار کرده‌ایم؟! به طور کلی، در طول شبانه روز، چند بار متذکر به ولی نعمت بودن ایشان می‌شویم؟!!

براساس کلام نورانی امام سجاد علیه السلام نه تنها باید خودمان الطاف امام زمان علیه السلام را بر زبان آوریم، بلکه باید کاری کنیم که دیگران هم از ایشان به خوبی یاد کنند: «تَكْسِبُهُ الْمَقَالَةَ الْحَسَنَةَ». خلاصه این که انسان باید منعمش را بشناسد، از او به خوبی یاد کند، و بکوشد که دیگران را هم متوجه او بسازد. تا همه قدردان ولی نعمت خویش گردند.

دعا

یکی دیگر از مصادیق ذکر به زبان، «دعا» برای صاحب نعمت است. انسانی که خود را مدیون امام زمان علیه السلام می‌داند، خود را موظف می‌بیند که در حق ایشان خالصانه دعا کند.

امام سجاد علیه السلام در ادامه حدیث یاد شده، بعد از تأکید بر ذکر نعمت و کسب نام نیک برای صاحبان نعمت، فرموده‌اند:

از حقوق کسی که به تو خوبی کرده، این است که... در ارتباط بین خود و خدای عزوجل، خالصانه برای او دعا کنی. اگر چنین کردی، به صورت پنهان و آشکار شکر او را به جای آورده‌ای. آن گاه اگر روزی توانستی کار خوب او را تلافی

کنی، این کار را انجام بده.^۱

هر فردی مکلف است که ولی نعمت خود را در میان جمع و یا در خلوت تنهایی دعا کند. هر کدام از این دو صورت، برکات و آثاری دارد که نباید آن‌ها را از دست داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به این مطلب تذکر فرموده‌اند:

کسی که کار خوبی برای شما انجام داد، آن را تلافی کنید. ولی اگر چیزی نیافتید که آن را تلافی کنید، پس به درگاه خدا برای او دعا کنید، تا این که مطمئن شوید تلافی کار خوبش را کرده‌اید.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله بر وجوب دعا برای مُنعم تأکید فرموده‌اند. ولی کم و کیف آن را به عهده متنعّم گذاشته‌اند، تا هر کس به میزان معرفتش بفهمد که امام زمان علیه السلام چقدر بر گردنش حق دارد، و تا چه اندازه باید برای آن حضرت علیه السلام دعا کند. انسان با معرفت می‌یابد که هر چه دعا کند، شکر یکی از نعمت‌های امام علیه السلام را هم نمی‌تواند به جای آورد. بدین ترتیب مسلماً به عجز خود از شکر سرچشمه این نعمت‌ها پی می‌برد، و با تمام وجود، می‌یابد که هر چه برای ایشان دعا کند، کافی نیست.

البته دعا برای امام زمان علیه السلام به صرف توصیه انجام نمی‌شود، بلکه باید روح محبت در آن باشد، تا دعا کننده - بدون تکلف و تصنع - با انگیزه اظهار محبت، برای محبوب خود دعا کند. به عنوان

۱- بحار الانوار / ج ۷۴ / ص ۷. ۲- وسائل الشیعه / ج ۱۱ / ص ۵۲۷ / ح ۵.

مثال، برای پدرش - چون او را دوست می‌دارد - به طور طبیعی دعا می‌کند، و هر قدر محبتش بیش‌تر باشد، به همان اندازه نمی‌تواند دعای بر او را فراموش کند. گاهی آن قدر یاد پدر دلش را پر می‌سازد که خودش را از یاد می‌برد، و تنها برای او دعا می‌کند.

کسانی که در سطح بالایی از معرفت، دلی مالا مال از محبت امام زمان علیه السلام دارند، چنین هستند. از این رو، به محض این که زمان و مکان مناسبی برای دعا پیدا کنند (خانه خدا و مشاهد مشرفه امامان علیهم السلام) فقط برای امام زمانشان دعا می‌کنند. آن‌ها محبوب خود را بر خود مقدم می‌دارند. لذا خود را فراموش کرده و فقط به او می‌اندیشند، یعنی یاد او چیزهای دیگر را از خاطر ایشان محو می‌کند.

این حالت، که شخص در حالات خوش معنوی، فقط و فقط برای امام زمانش دعا کند، برای کسانی که آن درجه از محبت او را نچشیده‌اند، قدری سنگین و تکلف‌آور به نظر می‌رسد، زیرا آن‌ها چنان محبتی را در خود نیافته‌اند که خودشان را از یاد ببرند، و تماماً به فکر امام زمانشان علیه السلام باشند. این‌ها باید سعی کنند در کنار دعاهایی که برای خود می‌کنند، دقایقی را تنها به یاد امام عصر علیه السلام باشند و با فراموش کردن خود، فقط برای ایشان دعا کنند.

این مقدمه‌ای است تا کم‌کم این دقیقه‌ها به ساعت تبدیل شود و ساعت‌ها هم آرام آرام همه عمر او را در بر گیرد. ان شاء الله.

دعا برای امام زمان علیه السلام اهداف مختلفی می‌تواند داشته باشد که مهم‌ترین آن‌ها دعا برای تعجیل فرج ایشان است. برای دیگر

مصداتی دیگر از ذکر زبانی است. همچنین است نوشتن فضائل و مناقب حضرت علیه السلام و بیان فرمایش‌های ایشان که همه این‌ها یاد امام علیه السلام را در دل‌ها زنده نگه می‌دارد.

تشکر از خداوند

از دیگر مصادیق شکر زبانی، گفتن «الحمد لله» است. در بخش اول کتاب نقل کردیم که وقتی فرد شاکر، هنگام نوشیدن آب، سه مرتبه الحمد لله می‌گوید، با این عمل خود، به قرب پروردگار نائل می‌شود. حال که برای هر بار نوشیدن آب، بهتر است سه بار شکر خدا بگزاریم، روزی چند بار باید برای نعمت وجود امام عصر علیه السلام و معرفت ایشان، خدا را شکر کنیم؟!

ما قادر به اداء شایسته شکر زبانی خداوند نیستیم. ولی بر اساس آنچه از معصومین علیهم السلام آموخته‌ایم، باید به طور مکرر، خدای بزرگ را بر این نعمت، با ذکر «الحمد لله» شکر گوئیم. و این حدّ اقلّ کاری است که می‌توانیم در مقابل این نعمتِ عظمی انجام دهیم. البته خدای متعال وعده فرموده که تفضلاً این ذکر ما را به عنوان شکر پذیرد، و بر نعمت ما - یعنی معرفت امام علیه السلام - بیفزاید.

اثر ذکر زبانی

التزام به ذکر امام زمان علیه السلام - علاوه بر فضایل بی‌شمار - اثر وضعی مهمی در فرد ذاکر دارد. التزام به ذکر نعمت امام علیه السلام، سبب محبت بیش‌تر انسان به ایشان می‌شود. این محبت، سبب جلب عنایت

حضرتش به انسان می‌گردد. و در نتیجه این عنایت، انسان به معرفت بالاتری دست می‌یابد.

در حقیقت بین «ذکر» و «معرفت» و «محبت»، ارتباط بسیار نزدیکی برقرار است. پایه و اساس این پیوند الهی، «معرفت» است. معرفت، در شخص ایجاد محبت می‌کند، «محبت» انگیزه قوی برای «ذکر» می‌شود و «ذکر» قلبی و زبانی، محبت شخص را به محبوبش افزون می‌سازد و محبت بیش‌تر، زمینه‌ساز اعطای معرفت بیش‌تر از طرف خدا به شخص می‌گردد. این حقیقت را می‌توان چنین نمایش داد:

معرفت ← محبت ← ذکر ← محبت ← معرفت

پس ذکر محبوب، با درجه‌ای از معرفت آغاز شده، و به درجه بالاتری از محبت و معرفت می‌انجامد.

از سوی دیگر مُحِب، از شنیدن نام محبوب لذت می‌برد، و همین شنیدن، محبت و معرفتش را فزونی می‌بخشد. «آدمی فریه شود از راه گوش». هر آنچه انسان می‌شنود، در او اثر خاصی ایجاد می‌کند. نمونه بارز این اثر را می‌توان در افراد سال‌خورده‌ای دید که عمر خود را در مجالس مربوط به حضرت سیدالشهداء علیه السلام گذرانده‌اند. اغلب این افراد، به محض شنیدن نام مقدس امام حسین علیه السلام منقلب می‌شوند و احتیاجی به خواندن ذکر مصیبت ندارند، چون نام محبوب، قلب آن‌ها را تکان می‌دهد و اشک از چشمانشان جاری می‌سازد. این گریه تنها به مصیبت مربوط نمی‌شود، بلکه نشانه حبّ است.

گریه برای امام عصر علیه السلام فقط به خاطر بیان و یادآوری مشکلات دوره غیبت آن حضرت، و محرومیت انسان‌ها از آن سرچشمهٔ برکات الهی نیست، بلکه اصولاً محبت، در دل اثر می‌گذارد، و این تأثیر قلبی، اگر شدت پیدا کند، اشک از دیدگان شخصِ مُحب جاری می‌سازد. نه احتیاجی به گفتن و شنیدن مصائب دارد، و نه به خواندن فضائل و ثواب گریه کردن بر اهل بیت علیهم السلام نیاز است. یاد محبوب، ناخودآگاه اشک را از دیدگان مُحب روان می‌سازد.

سجدهٔ شکر

از ظرائف اکسیر محبت، آن است که مُحب، نعمت وجود محبوب خویش را به هر صورتی شکر می‌گزارد. سجدهٔ شکر، از مهم‌ترین مصادیق ابراز خشنودی و تشکر از مُنعم است که آن را از سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته‌ایم. کسی که وجودش از محبت امام زمان علیه السلام پر شده و به عظمت این نعمت پی برده، به منظور قدردانی از آن نعمت والا، گونه و پیشانی بر خاک می‌ساید، و سجدهٔ شکر به جا می‌آورد. کوتاهی از انجام سجدهٔ شکر بر نعمت وجود امام زمان علیه السلام، می‌تواند نشانهٔ کمی محبت و معرفت به ایشان باشد. حال می‌توانیم وضع خود را بررسی کنیم که در روز، چند بار خدای متعال را به خاطر این نعمت بزرگ و بی‌مانند، سپاس می‌گوییم. اگر می‌دانیم که نیاز به محبت و معرفت بیش‌تری داریم، باید از خدای مَنَّان و امام زمان علیه السلام بخواهیم که بر معرفت ما بیفزایند، و لیاقتِ چشیدن درجات بالاتر شناخت و دوستی خود را به ما عطا فرمایند.

فصل چهارم

شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام

معنای شکر عملی نعمت امام عصر علیه السلام

در شکر عملی، استفاده صحیح و موجه از نعمت، باید مورد توجه قرار گیرد. برای ادای این مرحله از شکر، باید از «نعمت» در مسیر رضای مُتعم استفاده شود. به عنوان مثال، وقتی فردی «آب» می‌نوشد، باید از این نعمت برای اطاعت از خدا بهره برد. در غیر این صورت، نعمت آب را کفران کرده است. مسلماً کسی که با بهره‌گیری از این مایه حیات معصیت کند، علاوه بر زشتی گناهش، به خاطر کفران نعمت نیز مستحق عقاب خواهد بود. حال آن‌که می‌توانست پس از رفع عطش، خدا را عبادت کند.

وجوب شکر عملی نسبت به نعمت عظمای الهی - یعنی وجود مقدّس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه - بر هیچ فرد عاقلی پوشیده نیست. ولی همچون دیگر مراتب شکر، بهتر است در مورد چگونگی آن، تنبّه بیش‌تری پیدا کنیم.

شکر عملی نعمت امام علیه السلام، زمانی تحقق می‌یابد که انسان به اوصافی که از حضرتش شناخته است، متلزم گردد.

از دیدگاه دیگری نیز می‌توان شکر عملی پروردگار نسبت به نعمت وجود امام عصر علیه السلام را معنا کرد که نتیجه آن، عملاً با آنچه گذشت؛ یکی است. اما دیدگاهی در این مسأله مهم، قابل توجه است. حدیثی که صدر آن در فصل دوم همین بخش از امام صادق علیه السلام نقل شد، در این جا مورد توجه قرار می‌دهیم:

أَدْنَى مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ عِدْلُ النَّبِيِّ إِلَّا دَرَجَةَ النَّبُوَّةِ وَ وَاوْرَثُهُ، وَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةَ اللَّهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَ الرَّدُّ إِلَيْهِ وَ الْآخِذُ بِقَوْلِهِ^۱

پایین‌ترین حدّ معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلی الله علیه و آله است (در تمام شؤون) مگر در نبوت، و وارث آن حضرت است، و این که اطاعت از امام علیه السلام (در حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خداست. و نیز تسلیم محض امام (معصوم علیه السلام) بودن و (همه امور را) به ایشان ارجاع دادن و نظر ایشان را برگرفتن است.

امام صادق علیه السلام راه عملی امام‌شناسی را «تسلیم محض بودن» و «ارجاع امور به ایشان» و «برگرفتن نظرشان» دانسته‌اند. یعنی در هر امری باید سر تسلیم به امام زمان خویش علیه السلام بسپاریم و همه چیز را به ایشان ارجاع دهیم. و اگر چنین نکنیم، نعمت خدا را کفران

کرده‌ایم، زیرا خدای متعال، امام معصوم علیه السلام را اقامه نموده و به ما امر فرموده تا به او مراجعه کنیم و پاسخ همهٔ مسائل خویش را از ایشان بگیریم.

شکر عملی این نعمت، استفاده از آن در مسیر مورد رضایت منعم است. برای رسیدن به این نتیجه، باید معضلات خود را - اعم از دنیوی و اخروی یا مادی و معنوی - به پیشگاه مقدّس امام عصر علیه السلام عرضه نماییم، از تلاش‌ها و کوشش‌های مورد تأکید عقل و نقل کوتاهی نورزیم، و به مطالب متعدّدی که در اوصاف حجّت حق بیان شده و می‌شود، ملتزم گردیم. در غیر این صورت، تخطّی از رضای مُنعم شده، و معصیت خواهد بود.

از این نکته نباید غفلت شود که توجه و توسّل به امام زمان علیه السلام نه تنها مجوّز کاهلی و سُستی در انجام وظایف دنیوی و اخروی نیست، بلکه منشأ تلاش بی‌وقفه و مخلصانه در راه خداست. این پندار، باطل است که دستگیری امام عصر علیه السلام جای کسب و کار و تلاش برای تأمین نیازهای مادی را می‌گیرد.

این گمان باطل، بسیار خطرناک و صد در صد مبعوض امام علیه السلام است، چرا که لازمهٔ آن، بی‌اعتنایی و مردود دانستن همهٔ اقوال و اعمال ائمّه علیهم السلام دربارهٔ لزوم کار و تلاش برای کسب روزی حلال است. کسی که امیدش فقط به امام زمان علیه السلام است، باید در عمل، این عقیدهٔ خود را نشان دهد تا کارش منافی با ادّعایش نباشد.

اینک برای روشن‌تر شدن مطلب، مصداقِ شکر عملی نسبت به برخی از اوصاف امام علیه السلام را بیان می‌کنیم.

شکر عملی و صف طبابت

اگر انسان، امام زمان خود را به عنوان «طیب» شناخته باشد، شکر عملی این نعمت، چگونه محقق می‌شود؟

اگر فرد، هنگام بیماری، امام علیه السلام را طیب خویش قرار دهد، در وادی شکر عملی قدم گذاشته است. یعنی برای ادای شکر عملی، باید همه دردهای جسمی و روحی خویش را نزد امام علیه السلام ببریم، و بیش از هر پزشکی به ایشان اعتماد کنیم، البته نه به این معنی که از مراجعه به پزشکان عادی - که می‌توانند وسیله‌ای برای عنایت حضرتش علیه السلام باشند - کوتاهی کنیم؛ بلکه تکیه و امید ما نباید به آنها باشد. با این که شخص امام علیه السلام از میان ما غائب هستند، اما یقین داریم که بر احوال ما نظارت دارند، و شیعیان خویش را به فراموشی نمی‌سپارند.

آن بزرگوار علیه السلام به اوضاع دوستان خود توجه خاص دارند، همان‌گونه که پدران گرامی ایشان علیهم السلام به همه امور دوستان خویش توجه داشتند و از بیماری‌ها و مشکلات آنها متأثر می‌شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به یکی از شیعیانشان که بیمار بود، فرمودند:

يَا رَمِيلَةَ لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضْنَا بِمَرَضِهِ، وَلَا يَحْزَنُ إِلَّا حَزْنَا بِحَزْنِهِ وَلَا يَدْعُو إِلَّا أَمْنَا لِدُعَائِهِ، وَلَا يَسْكُتُ إِلَّا دَعَوْنَا لَهُ^۱

ای رمیله! هیچ مؤمنی بیمار نمی‌شود، مگر این که ما هم به خاطر بیماری او بیمار می‌شویم. و غمگین نمی‌شود، مگر آن

که ما هم در غمِ او غمگین می شویم. و هیچ دعایی نمی کند، مگر آن که به دعای او آمین می گوئیم. و سکوت نمی کند، مگر آن که ما برایش دعا می کنیم.

مضامین این روایت، از اعتقادات ماست، امام زمان علیه السلام به عنوان طبیب، نیاز به ملاقات حضوری ندارد. با یک عرض سلام به ایشان می توانیم حضور حضرتش را حس کنیم.

با این احساس حضور، اگر مؤمنی مریض شد، اول باید به امام زمان علیه السلام مراجعه کند و با توکل به خدا طلب یاری از ایشان نماید تا شهد شیرین طبابت حضرت را بچشد. در این مرحله، هر چه اعتقاد قوی تر باشد، اثر آن در عمل، ظهور و بروز بیش تری دارد، (مانند شیخ ابراهیم صاحب الزمانی که از روی اعتقاد، شفای پای شکسته مُکاری را از امام زمان علیه السلام گرفت).^۱

اگر کسی اعتقاد قلبی به طبابت حضرت داشت ولی در گرفتاری ها عملاً به ایشان مراجعه نکرد در مرحله شکر عملی مرتکب کوتاهی شده و از این باب کفران نعمت کرده است.

شکرِ عملی شاهد بودن امام

امام زمان علیه السلام شاهد بر احوال مخلوقات هستند. اگر این عقیده در

۱- البته به این نکته توجه داریم که شفای به دست امام زمان علیه السلام ممکن است از طریق اسباب و وسائط عادی آن جاری شود، و ما هرگز امر نشده ایم که وسائط را کنار بگذاریم. بلکه باید با اعتقاد مسلم به طبابت حضرت، از امکانات درمانی استفاده کنیم و از ایشان به عنوان طبیب واقعی امراض روحی و جسمی بخواهیم که ما را به بهترین و راحت ترین راهها هدایت فرموده، و شفای ما را در آن قرار دهند.

عمل ظاهر شود، منجر به احساس حضور دائمی می‌گردد. وقتی دانستیم که امام معصوم علیه السلام «عین الله» هستند، آیا در عمل هم به آن ملتزم می‌شویم؟! اگر چنین است، در همه احوال باید ایشان را حاضر و ناظر ببینیم. پس در عمل، نباید آنچه سبب رنجش ایشان است، در حضورشان انجام دهیم. اگر حضرت را «شاهد» می‌دانیم؛ همچنان که هنگام سلام دادن به پدر، رعایت احترام می‌شود، نباید ابلاغ سلام به وجود مقدّسشان را با احساس کسالت و بی‌ادبی همراه کنیم.

باید همیشه متذکر باشیم که شاهد بودن امام علیه السلام در حال ظهور و غیبت، در حال حیات و پس از آن، تفاوتی نمی‌کند. لذا نه تنها امام زمان علیه السلام، بلکه همه ائمه علیهم السلام را باید حاضر و شاهد بدانیم، همان‌طور که امام صادق علیه السلام امر فرموده‌اند:

فَأَخْضِرُونَا جَمِيعاً

همگی ما را حاضر بدانید.

یکی از موارد شکر عملی در مقابل این وصف، «زیارت» کردن است. ما با زیارت قبور ائمه علیهم السلام و رفتن به مشاهد مشرفه ایشان، می‌توانیم از شاهد بودن اهل بیت علیهم السلام عملاً قدردانی کنیم؛ البته باید در هنگام زیارت متذکر به حضور امام علیه السلام باشیم.

زیارت از راه نزدیک، آثار و فضایل بسیاری دارد. ولی با خواندن زیارت از راه دور نیز می‌توانیم عرض ارادت کرده و عملاً

اعلام کنیم که امام غائب و امامانی را که در قید حیات ظاهری دنیایی نیستند، شاهد و ناظر بر اعمال خود می‌دانیم.

شکرِ عملی «رفیق مونس»

کسی که امام زمان علیه السلام را «رفیق مونس» خویش می‌داند، در عمل هم با ایشان انس می‌گیرد، یعنی همنشین امام علیه السلام می‌شود تا طعم شیرین مصاحبت با ایشان را بچشد.

گاهی اوقات، که ما با برخی از دوستان خویش در سفر همنشین می‌شویم، از رفاقت و انس با ایشان لذت می‌بریم. به همین ترتیب، اگر خدا و ولیّ او را برای مجالست خویش برگزینیم، طبق وعده الهی همنشین ما می‌شوند. این همنشینی، شهد انس و رفاقت ایشان را در کام ما می‌چشاند و در نتیجه معرفت بالاتری نصیب ما می‌گرداند. راه همنشین شدن با هر کس، «ذکر» اوست. در حدیث قدسی آمده است:

أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرَنِي^۱

من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند.

این یک قاعده کلی است که انسان با «ذکر» محبوب خود، می‌تواند همنشین او گردد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

الذِّكْرُ مُجَالَسَةُ الْمَحْبُوبِ^۲

ذکر، همنشینی با محبوب است.

۱- بحار الانوار / ج ۳ / ص ۳۲۹.

۲- غرر الحکم و درر الکلم / ج ۱ / ص ۸۵ / ح ۳۲۲.

آنچه در این امر نقش محوری دارد، «محبت میان ذاکر و مذکور» است. این محبت، انگیزه «ذکر» محبوب می‌شود. «ذکر»، محب را همنشین محبوب می‌سازد. و این همنشینی باب انس با محبوب را می‌گشاید. پس کلید انس گرفتن با محبوب، «ذکر» اوست. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

الذِّكْرُ مِفْتَاحُ الْاِنْسِ^۱

ذکر کلید انس است.

راه عملی انس و رفاقت با حجت خدا علیه السلام ذکر اوست. یاد همیشگی و دائم، انسان را به مرتبه مجالست با امام زمانش علیه السلام می‌رساند، و این مجالست، از طریق ذکر، «انس» با ایشان را به ارمغان می‌آورد. چشیدن طعم شیرین انس و رفاقت با حضرت بقیة الله ارواحنا فداه، مشروط به ظهور آن حضرت نیست، با امام غائب هم می‌توان انس گرفت و رفاقت ایشان را یافت.

ممکن است محبت به امام عصر علیه السلام به اندازه‌ای نرسیده باشد که یاد او به طور مرتب و پیوسته در قلب و ذهن انسان حضور داشته باشد. ولی انسان می‌تواند به تدریج، یاد ایشان را در اوقات مختلف شبانه روز در قلب و زبان خود زنده نگاه دارد، تا این که رفته رفته محبت او افزوده شود و آرام آرام به جایی برسد که دوستی با غیر ایشان را نپسندد. می‌گویند: شخصی در حال خودش بود، کسی وارد شد و پرسید: تنها بودی؟ پاسخ داد: الآن تنها شدم! او با ذکر

محبوبش همنشین او گشته و در حقیقت تنها نبوده است. اما وقتی دیگران او را از این ذکر باز می‌دارند، چون همنشینی یا محبوبش را از دست داده، احساس تنهایی می‌کند.

به راستی کسی که امام زمانش را به صفت «الانیس الرفیق» بشناسد، اما در عمل، بیش از اشتغال به «ذکر» ایشان با یاد دیگران زندگی کند، چگونه شکر عملی این نعمت را به جا آورده است؟!

شکر عملی نسبت به دستگیری امام علیه السلام

اهل بیت علیهم السلام همواره به عناوین مختلف، شیعیان را به این نکته تذکر داده‌اند که: اگر نیازمند هرگونه دستگیری مادی و معنوی هستید، باید به ما روی آورید.

در فصل گذشته با بیان اسامی و اوصاف مختلف ائمه اطهار علیهم السلام به گوشه‌هایی از دستگیری‌های اهل بیت علیهم السلام اشاره کردیم. حال می‌خواهیم بدانیم که برای ادای شکر عملی نسبت به این اوصاف باید چگونه عمل کنیم؟!

خاندان وحی، غار محکم، فریادرس هر بیچاره و درمانده، پناهگاه هر فرار کننده، نجات دهنده افراد نا امن، و نگهدارنده کسانی هستند که به دامان ایشان چنگ بزنند. اگر امام شناس هستیم باید به این اوصاف ایشان معتقد شویم، تا شکر قلبی، عملی شود، و سپس برای ادای شکر عملی در هر زمان و مکانی که نیازمند دستگیری هستیم - یعنی همیشه و همه جا - متمسک به ایشان شویم، با این اطمینان که دست ما را خواهند گرفت. همان‌طور که

«غریق» وقتی در آب دست و پا می‌زند، به محض دیدن «کشتی نجات»، تنها به دستیابی به آن می‌اندیشد و فقط زمانی آرامش می‌یابد که به سفینه نجات برسد.

اگر امام علیه السلام را به عنوان «غیاث المضطر» و «کشف حصین» می‌شناسیم، باید در عمل هم به سوی ایشان برویم، و در گرفتاری‌ها به سوی حضرتش روی آوریم، و متوسل شویم. در غیر این صورت، عملاً نعمت امام علیه السلام را کفران کرده‌ایم.

شکر عملی «علم مصبوب»

هرکس در طلب علم می‌کوشد، و امام عصر علیه السلام را «علم مصبوب» می‌داند، باید به در خانه ایشان برود، با یاد و نام حضرتش به درس و بحث و تعلیم و تعلم پردازد و کوشش‌های خود را صرفاً وسیله‌ای برای عالم شدن بداند، و علم واقعی را از ایشان بخواهد. چگونه می‌توان اعتقاد داشت که علم از سرچشمه فیاض امام علیه السلام سرازیر می‌شود، ولی هنگام کسب دانش - لا اقل به اندازه سخن دیگران - به احادیث ائمه علیهم السلام توجه نکرد؟ چنین کسی در عمل، مخالف باور قلبی خویش عمل کرده، و کفران نعمت نموده است.

آیا به راستی باور داریم که علم مختص ائمه علیهم السلام است و طبق فرمایش معصوم علیه السلام ایشان «المخصوص بالعلم» هستند یا نه؟ اگر باور داریم، پس باید فقط در خانه ایشان برویم، تا علمی را به ما بچشاند

که در آن حقیقت علوم نهفته است.

نحوه رفتار کسی که با عمل به این عقیده اهتمام به شکر مُنعم دارد، در مقایسه با دیگری که چنین اعتقادی ندارد، کاملاً متفاوت خواهد بود. چنین کسی، اگر در جلسه درس ابتدا برای امام زمانش دعا می‌کند، اگر درس می‌خواند یا درس می‌دهد یا می‌نویسد یا مطالعه می‌کند و... در همه این احوال، کسب رضایت حضرتش را مدّ نظر دارد و به این حقیقت کاملاً توجه دارد که در صورت کوتاهی و سهل‌انگاری در تحصیل علم، نباید به بهره‌مندی از علم امام علیه السلام امیدوار باشد. او می‌داند که وظیفه‌اش زحمت کشیدن و تلاش در کسب علم است، اما این تلاش‌ها و کوشش‌ها را صرفاً وسیله می‌داند، امید اصلی به همان «علم مصبوب» است که تا نخواهد، کسی «عالم» به معنای واقعی کلمه نخواهد شد.

«شیخ انصاری»، «مقدّس اردبیلی» و «علامه بحر العلوم» از کسانی هستند که برای کسب علم، راه صحیح را پیش گرفتند و به سر منزل مقصود رسیدند. ولی کسانی که دل خود را به یادگیری چند اصطلاح خوش می‌کنند و از ولی نعمت علم غافل هستند، نه تنها از سرچشمه حقیقی علم سیراب نمی‌شوند، بلکه چون در عمل مرتکب کفران نعمت شده‌اند، مشمول وعید الهی قرار می‌گیرند، و خطر عدم دسترسی به علم واقعی، ایشان را تهدید می‌کند.

شکر عملی «الوالد الشفیق»

برای ادای شکر عملی این اعتقاد که امام علیه السلام «والد شفیق» پدر

دلسوز هستند، باید در پاسخ رفتار پدرانۀ ایشان با اُمّت خویش، شیعیان نیز چون فرزندان صالح عمل کنند، و همیشه در نظر داشته باشند که یک فرزند خوب، چگونه با پدر و مادر دلسوز خود برخورد می‌کند؟

فرزندی که پدر و مادر توانا و مهربانی دارد، همهٔ حاجات خود را نزد آن‌ها می‌برد، و از ایشان کمک می‌خواهد. اگر محبت پدرانۀ امام زمان علیه السلام را هم چشیده باشیم، همه گونه توقعی از ایشان پیدا می‌کنیم، در کوچک‌ترین امور خود به آن حضرت علیه السلام مراجعه می‌نماییم. آن‌گاه، نه تنها در طلب حاجت‌های خویش احساس شرم نمی‌کنیم، بلکه همهٔ سخنان و درد دل‌ها را - که از افراد غریبه پنهان می‌داریم - نزد ایشان می‌بریم. چیزهایی را که حتی از پدر خود هم نمی‌خواهیم، از ایشان درخواست می‌کنیم. و اگر چنین نکنیم، معلوم می‌شود که اعتقاد قوی نداریم.

مقتضای «والد شفیق» بودن، توجه به «وَلَد» است. گاهی فرزند، خطاکار و ناصالح است، ولی تا وقتی که فرزند اوست،^۱ پدر، او را رها نمی‌سازد. حتی اگر لازم شود که فرزند را تنبیه کند، در قلب خود مایل است که او سریعاً عذرخواهی کرده و به نزد پدر برگردد. پدر مهربان، بیش از فرزند، مایل به برگشتن او به دامان خویش است و تحمل دوری او را زودتر از خود فرزند، از دست می‌دهد.

۱- گاهی کوتاهی در اعمال، سبب از دست رفتن اعتقادات صحیح می‌شود. و از آن‌جا که امام علیه السلام تنها پدر «اُمّت خویش» هستند، گاهی شخص با انحراف از اعتقادات صحیح، از تحت تکفل امام علیه السلام خارج می‌شود.

حضرت مهدی علیه السلام به واقع پدر دلسوز هستند. و آنچه در بیان این وصف ایشان ذکر می‌شود براساس منطق قوی است، نه یک بحث احساسی و مبالغه‌آمیز. این ارتباط، واقعاً برقرار است و ما باید چنان اعتقادی به امام زمان علیه السلام داشته باشیم که در اعمال ما نمایان گردد. همان‌طور که برای پدرمان دلتنگ می‌شویم، به دیدارشان می‌رویم، تلفن می‌زنیم، نامه می‌نویسیم، و دردِ دل می‌کنیم، با امام زمان علیه السلام نیز باید همین‌گونه رفتار نماییم و این راهی است که خود معصومین علیهم السلام به ما آموخته‌اند:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يُقْضَى إِلَيَّ إِمَامِهِ مَا يُحِبُّ أَنْ يُقْضَى إِلَيَّ رَبِّي، قَالَ: فَكُتِبَ: إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ، فَحَرِّكْ شَفَتَيْكَ، فَإِنَّ الْجَوَابَ يَأْتِيكَ^۱

شخصی به امام هادی علیه السلام نامه نوشت که: کسی دوست دارد آن‌طور که با خدای خویش ارتباط پیدا می‌کند، با امام خود ارتباط داشته باشد (آیا امکان دارد)؟ حضرت علیه السلام در پاسخ نوشتند: اگر حاجتی داری، لبهایت را تکان بده، جواب به سوی تو خواهد آمد.

فرزند، نیازهای خود را در درجهٔ اول به پدر دلسوز خود می‌گوید. این توقعی است به جا که پدر از او دارد. اگر پدر بفهمد که فرزندش به دیگری مراجعه کرده، چه بسا بسیار ناراحت شود. امام علیه السلام هم به رعیت خویش اجازه فرموده‌اند که در هر حاجت

کوچک و بزرگی به ایشان روی آورند، و وعده فرموده‌اند که - اگر شخص جزء خواص دوستان آن حضرت باشد - به محض حرکت دادن لب‌ها، پاسخ خواهد شنید.^۱

نوشتن عریضه به امام علیه السلام

امام مهدی علیه السلام حتی اجازه فرموده‌اند که به ایشان نامه بنویسیم، و باب این عمل در زمان غیبت کبری همچنان باز است. یکی از راه‌های ارتباط مستقیم با امام عصر علیه السلام نوشتن عریضه است بدین‌گونه که: در صفحه کاغذی، حاجت خود را بنویسیم، با امام زمان علیه السلام درد دل کنیم، آن را داخل ضریح معصوم علیه السلام یا در آب جاری یا برکه - با صدا زدن یکی از نوّاب اربعه امام زمان علیه السلام - بیندازیم. در این صورت باید اطمینان داشته باشیم که امام علیه السلام از آن مطلع می‌شوند، و عملاً نیز با تمسک به این روش، شکر عملی خود را اعلام کنیم.^۲ حال به نمونه‌ای از عرض حاجت به صورت کتبی خدمت حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه و چگونگی جواب حضرتش توجه می‌کنیم:

مرحوم آقا میرزا ابراهیم شیرازی حائری نقل می‌کرد: در مدتی که در شهر شیراز بودم، چند حاجت داشتم که بسیار مهم بودند، و

۱- در باره مراد از خواصّ و اختصاص این امر به ایشان در کتاب «راز پنهانی و رمز پیدایی» فصل ۶ از بخش اول، توضیح کافی آمده است.

۲- برای اطلاع از کیفیت نوشتن عریضه به ساحت مقدّس امام عصر علیه السلام، به کتاب بحارالانوار ج ۱۰۲ / ص ۲۳۴ و ۲۳۵ مراجعه کنید.

همه فکر متوجه آنها شده بود و بسیار ناراحت بودم. یک از آن حاجات، توفیق زیارت کربلای معلی و قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود و چاره‌ای نداشتم جز این که متوسل به دریای گرم حضرت مهدی علیه السلام شوم.

روزی در نزدیکی غروب، از شهر شیراز، تنها و مخفیانه خارج شدم، و نزدیک استخری که آب زیادی در آن بود، رفتم. از میان نواب اربعه، جناب حسین بن روح (نایب سوم) را خواندم. عرض کردم که در روایت وارد شده که نواب اربعه را بخوانید، به آنها سلام دهید، عریضه خویش را تسلیم کنید، و او را واسطه رساندن عریضه به امام علیه السلام قرار دهید. از این رو، عریضه خود را در آب استخر انداختم و هنگام غروب آفتاب، از دروازه دیگر وارد شهر شدم. بر این کار من غیر از خدای تعالی کسی آگاهی پیدا نکرد، و هیچ کس را از عمل خود مطلع نساختم.

وقتی صبح شد، در محضر استادی رفتم که نزد او درس می‌خواندم، در حالی که همه همدرس‌هایم حاضر بودند. ناگاه دیدم سیدی جلیل‌القدر - در لباس خدام حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام - در آن مجلس وارد شد، و نزدیک به شیخ استاد نشست. من و اهل مجلس، تا آن وقت او را ندیده و نشناخته بودیم، و بعد از آن مجلس هم او را در شیراز ندیدم. آن سید رو به سوی من نمود و مرا به اسم صدا کرد و فرمود: آقا میرزا ابراهیم! بدان که عریضه تو خدمت حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه واصل، و به آن بزرگوار تسلیم شده است. من از این گفتار ایشان مبهوت شدم، در حالی که دیگران

معنی کلام او را نفهمیدند و لذا سؤالی در مورد آن نکردند. سید فرمود: من شب گذشته در خواب دیدم که جماعت بسیاری در اطراف جناب سلمان محمدی رحمة الله عليه جمع شده‌اند، و در نزد آن جناب عریضه‌های بسیاری است، و آن جناب مشغول نظر نمودن به آنهاست.

جناب سلمان تا مرا دید، به من فرمود: برو نزد میرزا ابراهیم، و علاوه بر اسم من، سایر مشخصات مرا بیان نموده و فرموده بود که به او بگو: این رقعۀ او در دست من است (و دست خود را بلند نموده بود) و به حضرت حجّت علیه السلام واصل شده است. دیدم آن رقعۀ که در دست داشت، مهر کرده است. من در عالم رؤیا دانستم که رقعۀ هر کس را که آن سرور قبول می‌نمایند، آن را مهر می‌کنند، و آن که حاجتش را قبول نمی‌نمایند، اصل عریضه‌اش را بر می‌گردانند. حاضرین، از صادق بودن خواب آن سید، از من پرسیدند. قضیۀ را برای آنها بیان کرده و قسم یاد نمودم که احدی بر این کار مطلع نبود. آنها مرا بشارت به قضاء حاجت‌هایم داده و چنان شد که به من بشارت داده بودند. طولی نکشید که موفق به زیارت کربلا شدم، چنانچه الآن در این جا هستم و سایر حاجت‌هایم نیز بحمدالله برآورده شده است.^۱

یک امام شناس واقعی یقین دارد که تمام عریضه‌های او به خدمت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه واصل می‌شود و ایشان نسبت به

۱- العبقری الحسان / ج ۲ / بساط چهارم ص ۱۹۸ با اندکی تغییر ادبی.

همه آنها هم آگاهی دارند و هم عنایت و توجه خاص به نویسندگان می‌فرمایند. ماجرای ذیل نمونه‌ای است از این توجه و عنایت خاص امام علیه السلام به دوستان با اعتقاد خویش:

«شبی مرحومه حاجیه منصوره خانم فقیه احمد آبادی (فرزند صاحب مکیال المکارم) در عالم رؤیا می‌بیند در کنار چشمه‌ای که از خیابان احمد آباد گذر می‌کرد و پلی بر روی آن زده شده بود که به آن «پل بلند» می‌گفتند، آقای بزرگوار و نورانی و خوش سیما ایستاده و فرمودند: به مادرت بگو چرا مدتی است برای من نامه نمی‌نویسد؟ فردای آن شب، همسر مرحوم آیه الله فقیه احمد آبادی به منزل فرزندشان (حاجیه منصوره خانم) می‌آیند و ایشان از مادر سؤال می‌کنند: شما عریضه نوشتن به امام زمان عجل الله تعالی فرجه را ترک کرده‌اید؟ مادر می‌پرسند: چطور؟ ایشان جریان رؤیای خود را می‌گویند.

همسر آیه الله فقیه احمد آبادی منقلب می‌شوند و توضیح می‌دهند که: من به فکر افتاده بودم آیا عریضه‌هایی که به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌نویسم، به دست ایشان می‌رسد یا نه. و لذا مدتی بود به طور کلی عریضه نوشتن را ترک کرده بودم و به هیچ‌کس اظهار نکردم تا بینم نشانه‌ای ظاهر می‌شود یا نه. تا این که شما این خواب را دیده‌اید و معلوم می‌شود که نه تنها عریضه‌ها به دست حضرت می‌رسیده، بلکه در این مدت هم که برنامه‌ام را ترک کرده‌ام، آقا امام زمان علیه السلام متوجه بوده‌اند و از روی لطف و عنایت فرموده‌اند که: «به مادرت بگو چرا مدتی است برای من نامه نمی‌نویسد».

جالب است بدانیم که همسر آیه الله فقیه احمد آبادی عریضه های خود را به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه در همین چشمه و در همین قسمت از آن که معروف به «پل بلند» است، می انداخته اند و آقا امام زمان حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه هم در عالم رؤیا، در همان محل ایستاده بوده اند.»

این داستان را نوه همین خانم با فضیلت از قول مادرشان (دختر مرحوم صاحب مکیال) در کتابی که شرح احوال مرحوم آیه الله سید محمد تقی فقیه احمد آبادی (صاحب مکیال) می باشد آورده اند.^۱

با این ترتیب می توان فهمید که امام زمان عجل الله تعالی فرجه به کسانی که عرض حاجات به پیشگاه ایشان می نمایند، توجه و عنایت خاصی دارند. اهل ایمان نباید از عمل به این زمینه جلب محبت حضرت به خودشان غفلت نمایند.

تجدید بیعت با امام زمان علیه السلام

یکی دیگر از راه های شکر نعمت وجود امام زمان علیه السلام، بیعت با ایشان است که انسان در مناسبت های خاص با حضرت علیه السلام عهد ببندد و با عشق و علاقه، در مکان هایی که متعلق و منسوب به حضرت است - مثل سامرا و سرداب مقدس و... - رفت و آمد کند، و با خواندن زیارات و عرض ارادت، تجدید پیمان نماید.

بیعت با امام علیه السلام، در حقیقت، اعلام وفاداری به آن عهد و پیمانی

۱- آشنایی با زندگی و شخصیت و شهادت دلباخته امام زمان عجل الله تعالی فرجه آیه الله فقیه احمد آبادی، ص ۱۳ و ۱۴.

است که خداوند، از انسان برای ادای حقوق ایشان گرفته است. این کار، از اعمال بسیار پسندیده‌ای به شمار می‌آید که در همه زمان‌ها ضرورت دارد و خصوصاً در زمان غیبت آن حضرت - که چشمان مردم از دیدار و شناخت ایشان محروم است - اهمیت خاصی دارد. بیعت، پیوند میان امام و مأموم را همواره، تازه و زنده نگاه می‌دارد، و اثر تربیتی فوق‌العاده عمیقی در تقویت روحیه انتظار شخص عارف به امام زمان علیه السلام می‌گذارد.

کیفیت تجدید بیعت با امام عصر علیه السلام در کتاب‌های حدیثی آمده است. به عنوان نمونه در «دعای عهد» که از امام صادق علیه السلام برای پیمان بستن شیعیان با حضرت مهدی علیه السلام رسیده، وعده داده شده که: هر کس چهل صبح این دعا را بخواند، از یاوران قائم علیه السلام باشد. و اگر پیش از ظهور حضرتش بمیرد، خدا او را از قبر بیرون می‌آورد، تا در خدمت آن حضرت باشد، و به ازاء هر کلمه از این دعا به او ثواب هزار کار خوب می‌دهد، و هزار بدی او را محو می‌سازد.^۱ در فرازی از این دعا می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَ مَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي
عَهْداً وَ عَقْداً وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي، لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ أَبَداً
خدایا من در بامداد امروز و در همه روزهای زندگی‌ام، عهد
پیمان و بیعت امام زمان علیه السلام را بر خود، تجدید می‌کنم، به

۱- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً بِهَذَا الْعَهْدِ، كَانَ مِنْ أَنْصَارِ قَائِمِنَا علیه السلام فَإِنْ مَاتَ قَبْلَهُ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ قَبْرِهِ، وَأَعْطَاهُ بِكُلِّ كَلِمَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَاعَنَهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ. ۲- بحار الانوار / ج ۵۳ / ص ۹۵ / ح ۱۱۱.

طوری که از آن بر نگردم و هیچ‌گاه از آن دست بر ندارم.
 بدین ترتیب می‌توانیم با امام عصر علیه السلام هر روز تجدید بیعت کنیم،
 و به فضل حضرتش، بدین وسیله در زمرهٔ یاوران ایشان قرار گیریم.

عجز از شکر عملی

آخرین مرتبهٔ شکر، این است که انسان، خودش را عاجز از شکر
 بیابد. این مرتبه وقتی عملی می‌شود که شخص، همهٔ مراحل شکر
 قلبی و زبانی و عملی را به انجام برساند، ولی باز بفهمد که نتوانسته
 شکر نعمت امامش را به جای آورد. رسیدن به این مرتبه برخاسته
 از معرفت عمیق نسبت به نعمت امام علیه السلام می‌باشد.

هر کس ابعاد مختلف این نعمت بی‌ظنیر خداوند را بشناسد، پس
 از انجام تمام مراحل شکر، خود را در ادای این حق بزرگ، مقصر
 می‌شمارد. کسی که به این رتبه برسد، در زمرهٔ شاکرین حقیقی این
 نعمت قرار می‌گیرد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. آشنایی با زندگی... آیه الله فقیه احمد آبادی، میر سید حجة موحد ابطحي، اصفهان، انتشارات صغير، ۱۳۷۹ شمسی
۳. ابن عربی، کاظم محمدی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱ شمسی.
۴. احتجاج، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، نجف اشرف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ قمری.
۵. التفسیر، ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاش السمرقندی، تهران، المكتبة العلمية الاسلامية، ۱۳۸۰ قمری.
۶. التوحید، شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین قمی، بیروت، دار المعرفه.
۷. العبقری الحسان، شیخ علی اکبر نهاوندی، تهران، کتابفروشی دبستانی، ۱۳۶۵ قمری.
۸. الغیبة، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم نعمانی، تهران، مكتبة الصدوق.
۹. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۴۸ شمسی.
۱۰. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی تهران، المكتبة الاسلامية، ۱۳۹۷ قمری.
۱۱. برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، جواد معلم، مشهد، ۱۳۷۷ شمسی.
۱۲. بصائر الدرجات، ابو جعفر محمد بن حسن صفار، بیروت، مؤسسة النعمان، ۱۴۱۲ قمری.
۱۳. تفسیر قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ قمری.
۱۴. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا المشهدی، تهران، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۳۶۶ شمسی.
۱۵. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، قم،

٢٣. كمال الدين و تمام النعمة،
شيخ صدوق، ابي جعفر محمد بن
علي بن الحسين قمي، تهران،
دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٤
قمرى.
٢٤. لسان العرب، ابن منظور،
بيروت، دار صادر، ٢٠٠٠
ميلادى.
٢٥. مجالس حضرت مهدي عليه السلام
جمع آورى و تدوين محمد رضا
باقى اصفهانى، قم، انتشارات
نصايح، ١٣٧٨ شمسى.
٢٦. مفاتيح الجنان، شيخ عباس
قمى
٢٧. مهج الدعوات، سيد بن
طاووس، تهران، كتابخانه سنابى
١٣٢٣ قمرى.
٢٨. نهج البلاغه، ترجمه و شرح
فيض الاسلام، تهران، ١٣٥١
شمسى.
٢٩. وسائل الشيعة الى تحصيل
مسائل الشريعة، محمد بن
الحسن الحرّ العاملى، بيروت، دار
احياء التراث العربى، ١٣٨٩
قمرى.
- المطبعة العلمية، ١٣٨٢ قمرى.
١٦. زندگاني و شخصيت شيخ
انصارى، شيخ مرتضى انصارى،
تهران، ١٣٦١ شمسى.
١٧. سرّ دلبران، شيخ مرتضى
حائرى يزدى، قم، دفتر نشر
برگزیده، ١٣٧٧ شمسى.
١٨. عيون اخبار الرضا عليه السلام، شيخ
صدوق، تهران، انتشارات جهان.
١٩. غررالحكم و دررالکلم، عبد
الواحد بن محمد بن تمیمی
آمدی، قم، دفتر تبليغات
اسلامی، ١٣٦٦ شمسى.
٢٠. فضائل الخمسة من الصحاح
الستة، سيد مرتضى حسينى
فيروز آبادى، بيروت، مؤسسة
الاعلمى للطبوعات، ١٤٠٢
قمرى.
٢١. كامل الزيارات، جعفر بن
محمد بن قولويه قمي، قم، نشر
الفاهاة، ١٤١٧ قمرى.
٢٢. كرامات المهدي عليه السلام، واحد
تحقيقات مسجد مقدس جمكران،
قم، انتشارات جمكران، ١٣٧٧
شمسى.